

مدیر مسئول:

غلامعلی نعیم آبادی

هیئت تحریریه:

غلامعلی نعیم آبادی

حسن سبحانی

غلامرضا مصباحی مقدم

رضا محمدی شاهرودی

ناظر کیفی:

محمد رضا نعیم آبادی

طراح جلد:

جواد خطاط

شمارگان:

جلد ۵۰۰

سر دبیر:

ابوالفضل هادی منش

عبدالحسین خسروپناه

سیدضیاءالدین کیاالحسینی

محمد حسین فلاح زاده

ویراستار:

حمید عزیزی

صفحه آرا:

محمد صادقی

شماره ثبت:

۸۳۵۵۹

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

مسئولیت مطالب مطرح شده در مقالات، به عهده نویسنده یا نویسندگان آن است.

ایمیل فصلنامه: khumspazhouhi@bonyadkhoms.com

وب سایت: www.bonyadkhoms.com

نشانی: قم، خیابان شهید فاطمی (دور شهر)، کوچه ۱۸، بین فرعی ۱۰ و ۱۲، پلاک ۶۴

تلفکس: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۳۱۴



شیوه تنظیم مقاله در مجله «خمس پژوهی»

۱. موضوع مقالات، در زمینه پژوهش در موضوع فریضه خمس و در محورهای: فلسفه خمس، شبهات، احکام و همچنین خمس در عرصه اقتصاد، سیاست، فرهنگ، جامعه و... خواهد بود.
۲. مقاله‌های ارسالی نباید پیشتر در نشریه‌ای دیگری مجموعه مقالات همایش‌ها چاپ شده و یا همزمان به مجله دیگری ارائه شده باشند.
۳. حداکثر حجم مقاله تا ۵۵۰۰ کلمه است و چکیده مقاله نیز نباید بیشتر از ۱۵۰ کلمه باشد.
۴. چاپ مقالات در نشریه، پس از تأیید داوران و یا هیئت تحریریه خواهد بود.
۵. مجله در پذیرش، ردّ یا ویرایش محتوای مقاله آزاد است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نخواهند شد.
۶. جهت ارسال مقاله، به سامانه الکترونیکی نشریه به آدرس:
khumspazhouhi@bonyadkhoms.com
مراجعه و نسبت به ثبت مقاله اقدام فرمایید.
۷. مقاله باید دارای عنوان، نام نویسنده، آدرس ایمیل، چکیده، مقدمه (شامل بیان مسئله، فرضیه، هدف، ضرورت و اهمیت پژوهش)، پیشینه تحقیق، مطالعات و بررسی‌ها، یافته‌ها، نتیجه‌گیری و منابع باشد.



۸. شیوه تنظیم ارجاعات:

- در متن مقاله: به صورت پاورقی خواهد بود (نام کتاب، نام خانوادگی نویسنده، جلد، صفحه):

- در فهرست منابع پایان مقاله:

الف- کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (سال انتشار). عنوان کتاب. جلد. نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.

ب- مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (سال انتشار). عنوان مقاله. عنوان مجله. دوره یا سال (شماره مجله در سال مورد نظر)، شماره صفحه‌های مقاله در مجله.

ج- سند اینترنتی: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ). عنوان سند. آدرس اینترنتی به طور کامل. بازیابی شده در تاریخ.

۹. مقالات فاقد شرایط مذکور، از فرآیند بررسی خارج خواهند شد.

۱۰. مقالات باید با فونت B lotus شماره ۱۴ و عناوین نیز با B TITR شماره ۱۲ باشد.





احیای فرهنگ خمس، گامی مؤثر در جهت اعتلای جامعه اسلامی مدیرمسئول	۷
بازخوانی کنش اجتماعی و دستاوردهای خمس در فرهنگ رضوی آیت الله غلامعلی نعیم آبادی	۱۱
مبانی کلامی جایگاه ولایت ولی فقیه در مسئله ی خمس ابوالفضل هادی منش / زهرا محمدیان	۳۵
نقد شبهه ی ارتباط دهی خمس با توسل از سوی روحانیت شیعه برای دریافت خمس فاطمه انجیز مکانیک	۶۱
بررسی آیات و دلالات قرآنی خمس فراتر از آیه ی ۴۱ سوره ی انفال آیت الله شیخ جواد فاضل لنکرانی	۸۳
موضوع شناسی «گنج»، «غوص» و «مال مخلوط به حرام» در پرداخت خمس محمد حسین فلاح زاده	۱۰۷
رویکردشناسی جریان های مخالف در تبیین روایات تحلیل خمس سید حسن هاشمی جزئی	۱۲۱
معرفی کتاب خمس، پشتوانه ی بیت المال	۱۳۷
ترجمه چکیده مقالات به زبان عربی و انگلیسی	۱۴۳



احیای فرهنگ خمس، گامی مؤثر در جهت اعتلای جامعه اسلامی

در احوال «علامه‌ی حلی» نوشته‌اند، او در سفری به کربلا رفت. وقتی که بازگشت، دخترش (که خود عالمه‌ای بود)، در نماز به او اقتدا ننمود. علامه از او پرسید: چرا در نماز به من اقتدا نکردی و نماز خود را فردای خواندی؟ دختر در پاسخ به پدر گفت: شما عالمید و مکلف به انجام پژوهش و تحقیق هستید اما در خلال این کار، به زیارت رفتید و وظیفه‌ی اصلی خود را وانهادید؛ لذا از عدالت ساقطید! علامه در پاسخ گفت: من در سفر کربلا، «تبصره العوام» را نوشتم و حتی در سفر هم دست از پژوهش نکشیدم.

به صراحت باید گفت، شاید ما دست از پژوهش در خمس کشیده‌ایم که کار جدی‌ای در مقوله‌ی خمس صورت نگرفته است. عالمان و سلف صالح ما، حتی در سفر و مشکلات نیز دست از کار علمی برای اعتلای فقه شیعه نمی‌کشیدند و باید این الگو، فراراه ما باشد. هرچند کارهای علمی خوبی در باب خمس انجام شده، اما هنوز بسیاری از اشکالات و شبهات خمس بی‌پاسخ باقی مانده و به طور کامل و مستوفی بدان پرداخته نشده است. هنوز دیدگاه اهل سنت درباره‌ی خمس، به طور دقیق بررسی نشده و برای همه‌ی شبهات، به طور دقیق و کامل پاسخ علمی و درخور، ارائه نشده است.

نگاهی که ما در «بنیاد بین‌المللی احیاء فرهنگ خمس» نسبت به این واجب الهی داریم، بررسی آثار و برکات خمس و رشد و توسعه‌ی آن در ابعاد علمی و اجتماعی است. نیکو و به جاست که پژوهشگران حوزه و دانشگاه، گام در مسیر همت گذارند و پای در



رکاب عزم کنند و به منظور ترویج و اشاعه‌ی فرهنگ خمس و ترویج آثار و برکات این فریضه‌ی الهی، گامی مفید، مؤثر و جدی بردارند.

خمس، عون دین و حکومت عدل علی علیه السلام و اولاد آن بزرگوار بر روی زمین است. حال که ما برآنیم تا حکومت عدل علوی را برپا کنیم، باید دستورها و شیوه عملی آن امام همام را در سراسر جهان گسترش دهیم. یکی از کارهای لازم در این زمینه، ترجمه و نشر گسترده نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام به تمام زبان‌های زنده دنیا است که این مهم تنها با کمک فریضه الهی خمس امکان پذیر است.

اما با یک بررسی ساده در زندگانی مراجع و فقهای گذشته، درمی‌یابیم و می‌بینیم که اکثراً مقروض از دنیا رفته‌اند. مقروض بدین معنا که گاه حتی از عهده‌ی پرداخت شهریه‌ی طلاب خودشان نیز برنیامده‌اند. این بدان معناست که پرداخت خمس در جامعه‌ی شیعی، حتی برای تأمین شهریه‌ی طلاب امور دینی هم کافی نبوده است. آن‌سان که شاهدیم و تاریخ معاصر حوزه‌های علمیه، گواه آن است که در دوران مرجعیت و زعامت مرحوم «حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی». که رضوان خدا بر آن بزرگمرد باد. با آن همه خدمات علمی و اجتماعی ارزشمندی که داشتند، با آنکه در آن زمان حداکثر ۲۳ هزار طلبه در قم حضور داشته است، اما می‌بینیم که در پرداخت شهریه‌ی همین تعداد طلبه‌ی کم‌بضاعت و فقیر نیز مشکلاتی برای ایشان وجود داشته و پرداخت شهریه‌ی آنان برای معظم‌له، مشکل بوده و دشواری‌هایی را برایشان ایجاد می‌کرده است.

در طول تاریخ، معاش و سطح رفاهی زندگی طلاب علوم دینی، همیشه در سطحی پایین‌تر از سطح عموم مردم جامعه بوده است و این قشر، همواره با فقر زندگی می‌کرده و شهریه‌ی طلبگی، کفاف زندگی آن‌ها را نمی‌داده است. حال چه کسی مقصر است؟ و کوتاهی‌ها بر عهده‌ی کیست؟ بسیاری از سادات محروم و فقیر هستند که به خاطر فقر و نداری، به فساد کشیده شده‌اند. آری، همه‌ی این‌ها یک دلیل دارد و آن هم، عدم پرداخت خمس و عدم آشنایی کامل و کافی مردم با این فریضه‌ی سرنوشت‌ساز برای جامعه‌ی اسلامی است.



باید برای تبیین خمس در جامعه، گام‌های جدی‌تر و مهم‌تری برداشته شود و در این زمینه، نیاز به فرهنگ‌سازی عمیق و گسترده وجود دارد و اگر این واجب الهی به درستی تبیین نشود، امر دین بر زمین می‌ماند و تبلیغ دین خدا عملاً با چالش‌هایی روبه‌رو می‌گردد.

ما برای تأسیس «بنیاد بین‌المللی احیاء فرهنگ خمس»، با توکل به خدا و تکیه بر آموزه‌های قرآن و نهج‌البلاغه و احادیث نورانی معصومان علیهم‌السلام و با دست خالی شروع کردیم تا قدمی در راه ترویج فرهنگ این فریضه‌ی الهی برداریم و این اطمینان را داریم که اگر خمس احیا شود، دیگر فقیر نخواهیم داشت.

در خاطر دارم که چندی پیش، مدیر محترم حوزه‌های علمیه، «آیت‌الله اعرافی»، در جمعی فرموده بودند که فقط با خمس شهر «میبد»، می‌توان کل حوزه را اداره کرد! با این وصف، جای این سؤال پیش می‌آید که چرا حوزه‌ها و مراجع عظام، تا این اندازه باید در پرداخت شهری‌ی طلاب با مشکلات عدیده مواجه باشند؟

خداوند خمس را «عون دین» ما قرار داده است. اما آیا آن را احیا کرده‌ایم؟! امروز تکلیف ما به‌طور جدی، ترویج و احیای این فرهنگ الهی است. من از برخی بزرگان در جمعی که اساتید و فضلا و علمایی حضور داشتند، سؤال کردم که: آقایان محترم! به نظر شما، جان‌مایه‌ی حوزه چیست؟ یکی از آقایان فرمود: فقه است. دیگری فرمود: کلام است. دیگری فرمود: تفسیر است. اما من گفتم: خیر، جان‌مایه‌ی حوزه‌ها، خمس است. که اگر باشد، هم فقه احیا می‌شود، هم تفسیر احیا می‌شود و هم علوم حدیث احیا می‌شود.

جامعه‌ی ما باید خمس را به‌طور کامل و واقعی بشناسد. ما هر اندازه وقت و نیرو برای ترویج فرهنگ خمس مصرف کنیم، زیاده نیست و اسراف نکرده‌ایم. باید خمس، مورد بحث و بررسی و پژوهش قرار گیرد. امروز، ما باید در ترویج فرهنگ خمس، پا به عرصه‌ی پایان‌نامه‌ها، رساله‌ها و مقالات علمی بگذاریم و با ورود به بحث و گفت‌وگو و کشیدن این موضوع به حوزه‌ی مناظرات و مباحثات در مجامع و محافل علمی، ظرفیت لازم را برای ورود موضوع خمس به صحنه‌ی علمی حوزه‌ها و دانشگاه‌ها فراهم آوریم.

بازخوانی کنش اجتماعی و دستاوردهای خمس در فرهنگ رضوی

آیت الله غلامعلی نعیم آبادی^۱

چکیده

احکام و دستورات دینی براساس سنت‌های الهی ابلاغ شده است تا جامعه را سامان دهد. این بدان معناست که هر حکمی در جامعه برای منفعتی سودمند صادر شده است. هرچند تمامیت مصالح دستورات الهی نزد خداست، با این حال، ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام برخی از آن مصالح را برای روشن‌تر شدن قلوب مؤمنان بیان کرده‌اند. در موضوع خمس نیز آگاهی از آثار سودمندی که در زندگی فردی و اجتماعی دارد، هر مؤمنی را در انجام اعمال دینی خویش مصمم‌تر می‌کند. در این مقاله، به برخی از آثار بی‌شمار خمس در روایات معصومین علیهم‌السلام به ویژه با تأکید بر فرهنگ رضوی می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: خمس، دستاورد خمس، امام رضا علیه‌السلام، فرهنگ رضوی.

۱. مدرس حوزه و رئیس بنیاد بین‌المللی احیاء فرهنگ خمس.



ترویج دین

روایت مشهوری از امام رضا علیه السلام در پاسخ به نامه‌ی یکی از شیعیان درباره‌ی پرداخت خمس وجود دارد که در پاسخ حضرت به این سؤال آمده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَعَلَى الصِّيقِ الْهَمَّ لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَى دِينِنَا وَعَلَى عِيَالِنَا وَعَلَى مَوَالِينَا وَمَا نَبَذْلُهُ وَنَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُورُهُ عَنَّا وَلَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِصُ ذُنُوبِكُمْ وَمَا تُمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَالْمُسْلِمُ مَنْ بَفِيَ لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ وَالسَّلَامُ»^۱ که در ادامه به فرازهایی از این حدیث امام رضا علیه السلام در خصوص آثار اجتماعی خمس می‌پردازیم. امام علیه السلام در فرازی از این حدیث می‌فرماید: «وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَى دِينِنَا»؛ خمس یاور ما برای تبلیغ دین است. یعنی با کمک خمس ما دینمان را معرفی می‌کنیم و آن را حاکمیت می‌بخشیم. مناسب است به مشکلی جدی اشاره کنیم که دشمنان و مخالفان، در گذشته و اکنون، آن را برای تشیع ایجاد کرده‌اند و نه تنها جهان تشیع، بلکه جهان اسلام با آن روبه‌رو بوده و هست و آن مشکل عبارت است از تبلیغات بسیار گسترده‌ی دشمنان علیه اسلام. دشمنان پیوسته چهره‌ی

۱. جامع احادیث الشیعة، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.



اسلام را به نحو نازیبا ترسیم کرده‌اند و می‌کنند. برخی از خاخام‌ها و کشیش‌ها و همچنین حاکمان فاسق و صاحبان زر و زور چهره‌ای از اسلام ساخته‌اند که برای مردم عادی ذره‌ای تمایل و احساس پیش نمی‌آید تا بخواهند با اسلام آشنا شوند و آن را مطالعه و بررسی کنند.

البته گاهی این تبلیغات و اقدامات منفی، فضایی را به وجود می‌آورد که جمعی از مردم درصدد مطالعه و تحقیق پیرامون اسلام برآیند و پی‌گیر شوند تا ببینند اسلام چه می‌گوید. ماجرای انفجار برج‌های دوقلوی آمریکا، در یازدهم سپتامبر، از این قبیل بود. هنگامی که به دنبال این ماجرا، سران آمریکا تبلیغات وسیعی علیه اسلام به راه انداختند و به جنگ اسلام آمدند، برای بسیاری از آمریکایی‌ها و غیرآمریکایی‌ها این علاقه و تمایل به وجود آمد که بدانند اسلام چیست و چه دیدگاهی دارد و خطر اسلام کدام است؟ لذا از جمله مقاطعی که در آمریکا گرایش شدید به مطالعه‌ی اسلام پیش آمد، پس از ماجرای یازده سپتامبر بود. دشمن قصد داشت که در این ماجرا به اسلام ضربه بزند، اما قضیه به نفع اسلام تمام شد. زیرا وقتی غربی‌ها به سراغ اسلام آمدند و قرآن را مطالعه کردند، متوجه شدند قرآن آن چیزی که دشمنان تبلیغ می‌کنند نیست و تبلیغات سران آمریکا و کلیسا علیه اسلام دروغ است.

تبلیغات منفی علیه شیعه نیز در جهان امروز، بسیار سنگین است. البته در مناطقی مانند ایران، عراق و لبنان، به دلیل این که شیعه و سنی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و با هم ارتباط دارند و برائین ارتباطات یکدیگر را می‌شناسند، تبلیغات دشمنان تأثیرچندانی ندارد. زیرا آن‌ها می‌دانند تبلیغات دشمنان علیه شیعه دروغ است. ولی در مناطق دیگر جهان اسلام، که ارتباط بخشی از جهان اسلام با بخش دیگر خود (جهان تشیع) برقرار نیست و امکان آشنایی اندک است، تبلیغات علیه شیعه بسیار زیاد است. این تبلیغات پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، از ناحیه‌ی مسیحی‌های تندرو، یهودی‌های افراطی، وهابی‌ها، قلم به دستان ناآگاه از تشیع و قلم به مزدان معاند بسیار گسترش یافت.



این هجمه‌های گسترده، توسط مستکبران عالم و توسط بخشی از مسلمانان ناآگاه و احياناً مغرض، به دلیل نشناختن شیعه صورت می‌پذیرد. با کمال تأسف، درگذشته چنین بوده و اکنون نیز چنین است. به‌راستی چه باید کرد؟ چه چیزی می‌تواند با این تبلیغات و اوضاع و شرایط مقابله کند؟ پاسخ روشن است: تبلیغات. اما تبلیغات به پول و امکانات مالی نیاز دارد و پول و امکانات در دست صاحبان تمکن و ثروت است. آنان باید با پرداخت خمس، راه را برای تبلیغات باز و هموار سازند. حال اگر متمکنان مالی، خمس نپردازند چه اتفاقی می‌افتد؟ بدهی است امکاناتی برای معرفی شیعه و فرهنگ ارزشمند آن، حتی در درون مناطق اسلامی و شیعه‌نشین وجود نخواهد داشت. وجود این همه روستای بدون مسجد در جهان اسلام، به‌ویژه در مناطق شیعه‌نشین در داخل و خارج ایران، یعنی تبلیغات برای اسلام ناب بسیار اندک و محدود است.

البته این مشکل، یعنی مشکل نبود بودجه و امکانات برای تبلیغ اسلام، در زمان ائمه علیهم‌السلام هم وجود داشته است و شاید آن زمان حادث‌تر از اکنون هم بوده است. زیرا قدرت در دست دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود. قدرت در دست هارون‌ها و متوکل‌ها بود. یعنی کسانی که با تمام توان، پیشوایان دین را محدود یا زندانی می‌کردند و یا در پادگان‌ها تحت الحفظ قرار می‌دادند و شیعیان نیز امکان تبلیغ و حتی جرأت اظهار تشیع نداشتند.

در زمان معاصر، مرحوم آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله‌علیه که سالیان متمادی مرجع واحد جهان تشیع بودند، نتوانستند «مسجد اعظم» قم را که ساخت آن مدت‌ها به طول انجامیده بود، به اتمام برسانند که دلیل آن محدودیت منابع مالی بود. همچنین یکی از خدمات بسیار مهم و ارزشمند ایشان ساخت مسجدی در هامبورگ آلمان بود. سوال اینجاست، اگر این مرجع بزرگوار امکانات خوب مالی در اختیار داشت، آیا در سایر شهرهای عمده‌ی اروپا مسجد نمی‌ساخت؟ آیا در آفریقا، مساجدی به‌عنوان پایگاه‌های اصلی تبلیغات اسلام احداث نمی‌کرد؟ آیا در اروپا و آمریکا، مراکز علمی دینی به‌وجود نمی‌آورد؟ آیا در درون مرکز تشیع، مراکز استان‌ها، حوزه‌ی علمیه تأسیس نمی‌کرد؟ قطعاً این کارها را می‌کرد. اما ایشان امکانات چندانی در اختیار نداشت.



ایشان از این بابت که توانسته است یک مدرسه‌ی قدیمی را در قم خراب کند و مدرسه‌ی جدیدی با ۴۰ حجره، به نام «مدرسه‌ی خان»، برای اسکان طلاب احداث کند، بسیار خوشحال بود. او با امکانات اندک، در نزدیکی حرم امیرالمؤمنین علیه السلام، ساختمان کوچک دوطبقه‌ای به عنوان مدرسه احداث کرد. همچنین مختصرکاری در سامرا انجام داد و در اروپا نیز فعالیت‌هایی برای تبلیغ و گسترش اسلام صورت داد. به راستی اگر مسلمانان و شیعیان، این مرجع دلسوز را بیشتر حمایت و یاری می‌کردند و خمس خود، یعنی همان حق را که خداوند مقرر فرموده است، پرداخت می‌کردند، آیا توفیقات این مرجع بزرگوار بیشتر نبود؟ یا مثلاً مرحوم «سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله علیه» با آن عشق والا به اسلام و برخورداری از جایگاه مرجعیت عامه‌ی جهان تشیع، چه کارهای مهم و کلانی می‌توانست انجام دهد!

البته این بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی بسیاری از متمکنان مسلمان، اختصاص به شیعیان ندارد. آیا همه‌ی ثروتمندان اهل سنت، زکات اموالشان را می‌پردازند؟ پس مشکل مربوط به کل جهان اسلام است و اختصاص به شیعه ندارد. روشن است که شیعه جمعیتش کمتر و امکاناتش محدودتر است، اما در مجموع، حملات به شیعه بیشتر است.

بدیهی است یکی از ابزارهای مادی تبلیغ دین، یعنی خمس، باید در دست اهلس باشد تا بتوانند خدمت کنند. اما افراد بسیاری حقوق شرعی خود را نمی‌پردازند. کما این که قبلاً هم نمی‌پرداختند. در زمان امام هشتم علیه السلام هم این‌گونه بود. همان‌طور که در این حدیث ملاحظه شد، شخص از امام اجازه می‌خواهد که خمس نپردازد و پاسخ امام روشن است که برای چه خمس ندهی؟! درحالی که خمس یاور و مددکار ما در امر دین است. دین نیاز به تبلیغ دارد و تبلیغ هم نیاز به هزینه‌ی مالی دارد و خمس راهی برای ترویج دین و تقویت مبانی دینی است.

برخی فکر می‌کنند خمس مخصوص حوزه‌های علمیه است. درحالی که این چنین نیست. البته از آنجاکه پرداخت خمس بسیار کم است، حتی کفاف هزینه‌های حوزه را هم نمی‌دهد. اگر مشمولان خمس، بدهی خود را پرداخت کنند، خمس افزایش



پیدا می‌کند و علاوه بر آنکه هزینه‌های حوزه را تأمین خواهد کرد، در امر تبلیغات اسلامی، ساخت و تجهیز مساجد و مراکز نشر فرهنگ اسلامی، کمک به نیازمندان و حل بخشی از مشکلات جامعه نیز هزینه خواهد شد. اما هنگامی که خیلی از مردم از پرداخت خمس سرباز می‌زنند، مبالغ دریافتی خمس اندک خواهد بود؛ لذا فقط صرف هزینه‌های حوزه خواهد شد. زیرا مهم‌ترین جایی که باید حمایت شود، حوزه‌های علمیه است و به خاطر همین است که برخی از مراجع حتی صرف خمس در مساجد را اجازه نمی‌دهند و نظرشان این است که در مرحله‌ی نخست، باید حوزه‌ها تأمین شوند.^۱ وقتی مبالغ پرداختی برای خمس افزایش یابد، دست ولی فقیه و مراجع برای ترویج دین و تبلیغ مکتب و انجام سایر امور خیرمورد نیاز جامعه باز خواهد بود.

امروزه، مسیحیت سرمایه‌گذاری عظیمی در ابعاد مختلف و با روش‌های گوناگون علیه اسلام در دست اجرا و اقدام دارد. وقتی تبلیغات گسترده باشد، بی‌تأثیر نخواهد بود. آن‌ها تلاش می‌کنند چهره‌ی اسلام را به گونه‌ای و چهره‌ی مسیحیت را به نحو دیگری ترسیم کنند. در حال حاضر از سوی آمریکا با حضور در عراق، مسیحیت تبلیغ می‌شود. از سوی دیگر، وهابیت به‌طور گسترده‌ای علیه شیعه فعالیت می‌نماید. قهراً افرادی که از دینشان اطلاع چندانی ندارند، تحت تأثیر تبلیغات منفی قرار می‌گیرند.

به راستی چه کسانی باید در برابر این تبلیغات و تهاجمات، مقاومت و مقابله کنند؟ روشن است که این مسئولیت در درجه‌ی اول بر عهده‌ی دانشمندان دینی و صاحبان سخن و قلم است. پرواضح است که برای صاحبان قلم، این امکان وجود ندارد که هم کتاب بنویسند و هم چاپ کنند و هم به رایگان توزیع نمایند. اینجاست که نقش خمس کاملاً مشخص می‌شود. لذا امام هشتم علیه السلام می‌فرمایند: «وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا.»

۱. توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۱۰۸.



تأمین سادات نیازمند

امام رضا علیه السلام در ادامه‌ی فرمایش خود، راجع به فلسفه‌ی خمس، می‌فرماید: «وَعَلَى عِيَالَتِنَا وَعَلَى مَوَالِينَا»^۱، خمس یار و یاور عیالات و فرزندان و دوستان ماست. بخشی از خمس برای سادات نیازمند است و راه و روش مناسب و آبرومندانه‌ای برای تأمین نیازهای آنان است. زندگی شخص امام علیه السلام به عنوان رهبر جامعه باید از طریق خمس اداره شود. همان‌گونه که تأمین زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله از همین طریق بود. لذا امام علیه السلام می‌فرماید، خمس، ما را در اداره‌ی مجموعه‌هایی که زیر نظر ما هستند، از جمله خانواده‌ها و دوستان فقیر، کمک می‌کند.

تأمین آبروی اهل بیت علیهم السلام و شیعه

در طول تاریخ اسلام، تبلیغات سوء و جوسازی‌های فراوانی علیه اهل بیت علیهم السلام و مکتب آنان انجام می‌شد. گاهی شاعرانی از ناحیه‌ی دشمنان تحریک می‌شدند تا با سلاح شعر و ادب، علیه مکتب اهل بیت علیهم السلام حرکت کنند. آن چیزی که می‌توانست زبان این شاعران گستاخ را کوتاه کند، لطف و حرکت مهرآمیز اهل بیت علیهم السلام بود. یک مساعدت مالی در قالب صلّه، کافی بود تا قلم‌های مسموم آنان را به قلم‌های مفید تبدیل کند و رفتار و گفتار آنان را تغییر دهد.

هدف امام از بیان این فراز، این است که اگر شیعیان ما خمس خود را در اختیار ما قرار دهند، با هزینه کردن آن می‌توانیم آبروی خود و مکتب را حفظ کنیم. «وَمَا نَبْذُلُهُ وَنَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ»^۲ روشن است که کمک‌های مالی، نقش بسیار تعیین‌کننده و به‌سزایی دارد در این‌که حرکات ناسالم را به حرکات سالم تبدیل کند و تبلیغات منفی را

۱. جامع احادیث الشیعه، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.
۲. جامع احادیث الشیعه، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.



متوقف و حتی آن‌ها را به تبلیغات مثبت تبدیل کند و عناصر مخالف را، که برخوردار از امکانات و توانایی‌هایی هستند، به عناصر مفید و مساعد و همراه تغییر دهد. اکنون نظام استعماری آمریکا، به قلم‌به‌مزد‌های داخل و خارج کشور کمک بسیاری می‌کند و پول می‌دهد تا علیه انقلاب و اسلام و نظام اسلامی هرچه می‌خواهند بنویسند. طبیعی است که این‌ها تأمین زندگی‌شان از ناحیه‌ی قلم است. هنگامی که تأمین زندگی مادی نویسنده فقط از ناحیه‌ی قلم باشد، بعضی‌هایشان این‌طورند که هرکس به آن‌ها پول بدهد برای او می‌نویسند و هرچه از او بخواهند همان را می‌نویسند. اصلاً هم کاری به قبول داشتن و یا نداشتن این حرف‌ها و ایدئولوژی‌ها ندارند.

معروف است که یک یهودی خوش صدایی بود که مردم مسلمان از او خواستند اذان بگویند. او چون شخصاً به اذان معتقد نبود، می‌گفت: «أهلُ الحمصِ یقولونُ أشهدُ أن لا اله الا الله.» او جمله‌ی «اهل الحمص یقولون» را آهسته می‌گفت. یعنی اهل حمص می‌گویند اشهد ان لا اله الا الله، من که معتقد نیستم! روشن است که چنین شخصی می‌خواهد مزد بگیرد و کاری به ایدئولوژی و اعتقادات ندارد.

هم‌اکنون یکی از تهدیدات جدی در جهان اسلام، همین مزدوران قلم به‌دست آمریکا و رژیم‌های وابسته به او هستند. مخالفان و دشمنان اسلام با کمک‌های مالی فراوان به این‌گونه افراد، برای رسیدن به اهداف ناسالم خود تلاش می‌کنند. حالا اگر بشود از این افراد برای اصلاح امور و رسیدن به اهداف سالم استفاده کرد، منطقی و عقل‌چه می‌گوید و چه حکم می‌کند؟ حداقل باید آنان را از انجام این‌گونه توطئه‌ها بازداشت. در غیر این صورت، لازم می‌شود ده‌ها برابر هزینه شود تا تبعات این قلم‌ها و زبان‌های مسموم از بین برود و خنثی شود. بنابراین اگر بتوان با بدل پول و کمک مالی، از وقوع شرارت‌ها جلوگیری کرد، لازم است این کار انجام شود.

امام هشتم علیه السلام می‌فرمایند، از دلایلی که خمس باید دست ما باشد این است که با بدل آن به دیگران، جایگاه و آبروی خود، یعنی جایگاه امامت و ولایت را حفظ کنیم تا این جایگاه ارزشمند، از ناحیه‌ی مخالفان و عناصر منحرف مورد هجوم و تاخت‌وتاز قرار نگیرد.





لذا با توجه به این که خمس، یاری کننده‌ی دین و خاندان اهل بیت علیهم السلام است و نیز وسیله‌ای برای حفظ شخصیت، آبرو و جایگاه امام و مکتب از مخالفت‌ها و دست‌درازی‌های عناصر ناسالم و آدم‌های گستاخ است، باید آن را پرداخت کرد. و از این جهت است که امام علیه السلام می‌فرماید: «پس آن را از ما دریغ ندارید و پرداخت آن را از ما مضایقه نکنید.» (فَلَا تَرُؤُهُ عَنَّا).^۱

این فرمایش امام علیه السلام، یعنی مضایقه نکردن از پرداخت خمس، سخن و حرف دل تمامی مراجع بزرگوار شیعه است. امروز مراجع عظام در دورترین نقاط جهان، حوزه‌ی علمیه برپا می‌کنند و یا توسط مبلغان ازجان گذشته، تبلیغات اسلامی می‌کنند. چه بسیار جوانانی که با شوق وافر، از کشورهای مختلف جهان راهی حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌شوند و سال‌های متمادی درس می‌خوانند. آن‌گاه این طلاب فاضل، پرچم‌دار اسلام و تشیع می‌شوند و معمولاً به کشور خود بازمی‌گردند و به نشر و گسترش فرهنگ ارزشمند قرآن و اسلام و اهل بیت علیهم السلام می‌پردازند. همه‌ی این‌ها به برکت خمس است. حال اگر کسی از پرداخت خمس غفلت کند و به دلایل گوناگون از ادای خمس طفره رود، روز قیامت چه پاسخی دارد؟!

در اوایل بخش کلمات قصار نهج البلاغه، حدیث زیبا و جالبی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است. ایشان می‌فرمایند: «لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَالْأَرْكَبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السُّرَى.»^۲ خداوند برای ما حق قرار داده است. (بدیهی است از مصادیق بارز این حق، حق خلافت اسلامی است که شامل خمس و سایر مناصب و امکاناتی که باید در دست اختیار امام علیه السلام باشد، نیز می‌شود.) آن‌گاه امام علیه السلام می‌فرماید، اگر این حق به ما داده شد، حق به حق دار رسیده است و او خود می‌داند که با این حق چه کند، چگونه مشکلات و گرفتاری‌ها را برطرف کند و کارها را سر و سامان دهد. او خود می‌داند از این امکانات،

۱. جامع احادیث الشيعة، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحكام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.
۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۲.





خواه امکانات حکومت و قدرت و خواه امکانات مادی و منابع ثروت، چگونه و در چه جهتی استفاده کند. اما اگر حق ما را ندادند، (چه در خصوص خلافت و چه مطلق حق)، «رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ»؛ یعنی قهراً در جامعه در صدر نخواهیم بود. بلکه همانند شخص شترسواری که پشت سر شترسواری اصلی نشسته است و جایگاه راحت و مطمئنی ندارد، ما هم جایگاه مؤثری در جامعه اسلامی نخواهیم داشت و از آن جایگاهی که خداوند برای ما در نظر گرفته است، برخوردار نخواهیم بود.^۱ در این صورت بدیهی است که نتوانیم آن کاری را انجام دهیم که در صورت دریافت حقمان می‌توانستیم انجام بدهیم.

در زمان ائمه علیهم‌السلام، حکومت و امکانات در دست دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود. به عنوان مثال، قدرت و امکانات در دست «منصور دوانیق» است. رتق و فتق امور و نصب و عزل افراد، در دست اوست. آن وقت در دست امام صادق علیه‌السلام چیست؟! اگر امام بخواهد چند نفر از ارادتمندان فقیرش را اداره کند، چگونه بدون امکانات می‌تواند این کار را بکند؟ همچنین سایر ائمه علیهم‌السلام برای نسر دین و ارتقای آگاهی جامعه، چگونه این کار را بدون پشتیبانی شیعیان می‌توانند انجام دهند؟

به نظر می‌رسد برخی از مشکلات جدی اهل بیت علیهم‌السلام، بر اثر بی‌توجهی و غفلت شیعیان بوده است. البته شیعیان مخلص که جان و مالشان را در راه مذهب و اهل بیت علیهم‌السلام نثار می‌کردند، کم نبودند. اما روشن است که آن حق که خدا برای اهل بیت علیهم‌السلام قرار داده بود، از طرف همه‌ی شیعیان به‌گونه‌ای ادا نمی‌شد که آن بزرگواران بتوانند کار چندانی بکنند و جلوی زبان‌ها و قلم‌های مسموم را بگیرند و صاحبان آن‌ها را به حامیان مکتب تبدیل کنند و شیعیان و ارادتمندان را پشتیبانی مالی کنند، تا برخی از آنان به دلیل گرفتاری‌ها و مشکلات معیشتی به سراغ امثال منصور عباسی و «هارون الرشید» نروند.

۱. البته فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام را به‌گونه‌ای دیگر معنا کرده‌اند. بدین صورت که منظور مولا این است که اگر حق ما را ندهید، ما در هر شرایط سختی احقاق حق خواهیم کرد. این تفسیر هم محتمل است و هم تفسیر نیکویی است.





به هر صورت، اهل بیت علیهم السلام مصمم هستند تا مسئولیت های الهی خود را به انجام رسانند. به همین منظور، نیازمند افرادی کارآموده و امکاناتی هستند تا اهداف والای خود را تحقق بخشند. اگر هر یک از این دو، وجود نداشته باشد و یا اندک باشد، کارها آن گونه که بایسته و شایسته است، سرو سامان نمی یابد.

بهره مند شدن از دعای اهل بیت علیهم السلام

امام هشتم علیه السلام در ادامه ی حدیث، نکته ی بسیار قابل توجه و پراهمیتی را متذکر می شوند. امام علیه السلام می فرماید: «وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ»،^۱ خودتان را تا می توانید از دعای ما محروم نسازید. بنابراین کسی که خمس خود را می پردازد، خود را مشمول دعای خیر امام علیه السلام و رهبر خود می کند و کسی که خمس خود را نمی پردازد، این سرمایه و خیر و برکت عظیم، یعنی دعای امامش، را از دست می دهد.

خداوند در قرآن به صورت بسیار زیبا و صریح به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر می فرماید: «هنگامی که مسلمانان حقوق اموالشان را می پردازند، بر آنان درود فرست. این دعای تو مایه ی آرامش آن هاست. «حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»»^۲

با استناد به همین سنت رسول خدا، مراجع تقلید نیز پرداخت کنندگان خمس را دعا می کنند و در تمامی قبوض وجوهات شرعی، عبارات دعا، مانند خداوند برکت عطا فرماید، آمده است. نکته ی دیگری که از سخن امام علیه السلام برداشت می شود، این است که دعا کردن در حق پرداخت کنندگان خمس، سنت و روش اهل بیت علیهم السلام بوده است. زیرا حضرت فرمود: تا می توانید خود را از دعای ما محروم نسازید و نمی فرماید از دعای من.

۱. جامع احادیث الشیعة، بروجرودی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.

۲. توبه: ۱۰۳.





گشایش رزق و روزی

سپس امام رضا علیه السلام به یکی دیگر از آثار خمس می‌پردازد و می‌فرماید: «پرداخت خمس کلید روزی شماست؛ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ.»^۱ پرداخت خمس نه تنها باعث نمی‌شود که سرمایه و ثروت کاهش پیدا کند و بخشی از مال از دست برود و وضع مالی پرداخت‌کننده بد شود، بلکه بدون تردید باعث می‌شود که وضع مالی بهبود پیدا کند و در رزق و روزی گشایش ایجاد شود. در واقع پرداخت خمس، همانند زدن شاخ و برگ اضافی درختان است. این عمل، در ظاهر قطع برخی شاخه‌های درخت را در پی دارد، اما شرط لازم برای رشد آن است. بنابراین لازم است شاخه‌های اضافی درخت قطع شود تا نیروی آن روی ساقه‌ها و میوه‌ها متمرکز شود و درخت به طور صحیح رشد کند و خوب میوه بدهد.

همچنین بر اثر پرداخت خمس، نه تنها روزی انسان کم نمی‌شود و انسان در سختی و تنگنا قرار نمی‌گیرد، بلکه کلید رزق و روزی در پرداخت خمس است و این از سنت‌های الهی است که بر زبان حجتش جاری شده است.

البته عبارت «خمس کلید رزق و روزی شماست» می‌تواند دارای چند معنا و برداشت باشد. برداشت اول همان بود که به آن اشاره شد. برداشت دوم آن است که خمس در واقع کلید روزی جامعه است. هم افراد نیازمند اداره می‌شوند و هم بر اثر گردش پول، همه منتفع می‌شوند. زیرا رکود پول و سرمایه و تمرکز آن در دست عده‌ای خاص، خطر جدی برای اجتماع است. به عبارتی دیگر، همه از پرداخت خمس بهره‌مند می‌شوند، حتی شخص پرداخت‌کننده.

در مباحث اقتصادی روشن است که اقتصاد پویا، اقتصادی است که پول در آن جریان داشته باشد. هرچه پول بیشتر در جریان و گردش باشد و دست به دست شود، رکود اقتصادی کمتر است. این که مردم را به سپردن پولهایشان در بانک‌ها تشویق می‌کنند - که

۱. جامع احادیث الشیعة، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.



البته کار خوبی هم هست - به خاطر آن است که نگهداری پول در گاوصندوق ها و منازل به معنای خارج کردن آن از گردونه و چرخش مالی است و همان گونه که تمرکز خون در یک جا و گردش نکردن، باعث لخته شدن آن می شود، انباشته کردن پول و گردش نکردن آن، حتی به مقدار اندک، پیامدهای منفی اقتصادی دارد.

بخشش گناهان

امام رضا علیه السلام یکی دیگر از آثار خمس را پاکی از گناهان می داند و می فرماید: «خمس برای پاک شدن گناهان و لغزش های شماست؛ وَتَمَحِیصُ ذُنُوبِكُمْ»^۱ این فراز از فرمایش امام رضا علیه السلام برای همه قابل فهم و استدلال است. زیرا یک اصل قرآنی وجود دارد که می گوید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»^۲ کارهای نیک، کارهای زشت و بد را از بین می برد.» اگر انسان کار خیری انجام داد، یکی از آثار کار خیر او، از بین رفتن کارهای خلاف اوست.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده است، کسی که با شرایط لازم، حج و عمره به جا آورد، مانند کسی است که از مادر به دنیا آمده است.^۳ روزه هم همین آثار را دارد و اصولاً تمامی کارهای خیر، علاوه بر آنکه دارای ثواب و پاداش هستند و درجات آدمی را نزد خداوند بالا می برند، گناهان را هم از بین می برند. اخلاق نیک، صله ی رحم، دستگیری از مستمندان و گرفتاران، انفاق و سایر امور خیر، چنین آثار ارزشمندی دارند.

البته این یک اصل کلی است که هر کار خیری، پرونده ی اعمال انسان را از کارهای بد و خلاف و لغزش های قبلی پاک می کند. بدون تردید، برخی از کارهای خیر از این جهت نقش بیشتری دارند. زیرا آثار برخی از اعمال صالح، غالباً متوجه خود شخص است و

۱. جامع احادیث الشیعة، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.
 ۲. هود: ۱۱۴.
 ۳. مستدرک الوسائل، نوری، ج ۸، ص ۴۱.



برخی هم متوجه جامعه است. به عنوان مثال، حج و عمره یک عبادت جامع و کامل است و موجب تقویت دین می شود و دارای ابعاد و آثار ارزشمند سیاسی، اجتماعی و عبادی است. اما بسیاری از آثار آن متوجه خود فرد است. زکات و خمس، برای پرداخت کننده آثار تربیتی و اخلاقی دارد. در ظاهر چیزی عاید پرداخت کننده نمی شود و حتی ظاهراً اموالی را هم از دست می دهد، اما عمده ی آثار و فواید ارزشمند و مفید آن متوجه دیگران و جامعه است. چرا که بسیاری از نابسامانی ها و مشکلات اجتماعی بر اثر فقر پدید می آیند و مهم ترین عامل وجود فقر از نظر اسلام، پرداختن حقوق شرعی از طرف ثروتمندان و متمکنان است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احتَاجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرُوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ؛^۱ مردم فقیر نشدند و محتاج نشدند و گرسنه و برهنه نماندند، مگر به خاطر گناه ثروتمندان.»

یعنی وقتی شخص متمکن و ثروتمند به وظیفه ی الهی و اجتماعی خود عمل نمی کند و از پرداخت حقوق شرعی دیگران ابا می کند، افرادی فقیر و گرسنه می مانند. روی سخن امام علیه السلام در اینجا با اغنیای متدین است و امام علیه السلام با آن دسته از ثروتمندان و مال اندوزانی که مست ثروت اند کاری ندارد؛ زیرا امیدی به آن ها نیست. در نتیجه، روی سخن با متمکنان متدین است.

خمس اندوخته ای برای قیامت

از آثار بابرکت خمس، تأثیر آن در رفع مسائل و مشکلات روز قیامت است. همه ی انبیا خبر از روز قیامت داده اند. عقل هم وجود روز قیامت را تأیید می کند. معاد و روز قیامت موضوعاتی هستند که قرآن از هر موضوع دیگری بیشتر به آن ها پرداخته است. برای رهایی از احوال و گرفتاری های قیامت، باید زاد و توشه و اندوخته ای از کارهای خیر به همراه داشت. چرا که آثار هر کار خیری در آنجا مشاهده خواهد شد.

۱. وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۹، ص ۱۲؛ عوالی اللثالی، احسانی، ج ۱، ص ۳۷۰.



امام رضا علیه السلام می فرماید: «وَمَا تُمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمٍ فَاقْتِكُمْ»؛^۱ پرداخت خمس، مهیا و آماده کردن نیازها و احتیاجات انسان برای روز بیچارگی و درماندگی است. روزی که همه گرفتارند و هرکس به فکر خود است. شاید بتوان یک نمونه‌ی بسیار کوچک از روز قیامت را در گوشه‌ای از مناسک حج، هنگام طواف و یا رمی جمرات مشاهده کرد که هرکسی به فکر انجام اعمال خود است. قطعاً یکی از اعمالی که برای روز قیامت مؤثر و مفید است، همین خمس است.

حلال شدن مال

در ادامه‌ی روایت پیشین، امام رضا علیه السلام می فرماید: «لَا يَجِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ»؛^۲ هیچ مالی حلال نیست مگر از راهی که خداوند حلال کرده است. این فرمایش امام علیه السلام یک اصل کلی و شایان توجه است. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که به دلیل آزادی، هر کاری را می‌تواند انجام دهد. انسان نمی‌تواند خودسر عمل کند. هرکس در هر کشور و نظامی زندگی می‌کند، به ناچار، لازم است چارچوب و قواعدی را رعایت کند. دیگران این بایدها و نبایدها را از انسان‌ها می‌گیرند. اما مسلمانان، بایدها و نبایدهای خود را از خداوند می‌گیرند. بنابراین شخص مسلمان نمی‌تواند هرکاری را انجام دهد و از هر راهی کسب و کار کند و مال به دست آورد. ربا حرام است. احتکار حرام است. رشوه حرام است. همه‌ی این کارها را خداوند حرام کرده است. تغییر اسم نیز مشکلی را حل نمی‌کند و حرام همچنان حرام است. حلال شدن اموال به آن راهی بستگی دارد که خدا و اسلام تعیین کرده‌اند و غیر از آن راه، حرام است. اگر گوسفندی مطابق دستور شرع ذبح شد، پاک و حلال است. در غیر این صورت، مردار و حرام است. اموال، زمانی حلال است که خداوند حلال کرده باشد و چنانچه خمس آن پرداخت نشده باشد، حرام است.

۱. وسائل الشیعة، حرعاملی ج ۹، ص ۵۳۸.

۲. جامع احادیث الشیعة، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی،

ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.



وفای به عهد الهی

امام رضا علیه السلام، در فراز پایانی نامه‌ی خود، به معرفی فرد مسلمان می‌پردازد. ایشان به این پرسش که مسلمان کیست و مؤمن کدام است، این‌گونه پاسخ می‌فرمایند: مسلمان کسی است که به پیمان‌هایی که با خدای خود بسته است، وفا کند.^۱

عهد و پیمان بردو گونه است. قسم اول، عهدی است که مواد تنظیم‌شده‌ی آن امضا می‌شود و قسم دوم، عهدی است که در آن امضایی در کار نیست، بلکه یک تعهد عمومی و کلی است. به عنوان مثال، وقتی کسی وارد کشوری بیگانه می‌شود، به محض ورود، در واقع قوانین و مقررات آن مملکت را پذیرفته و امضا کرده است. همچنین اگر کسی تابعیت کشوری را پذیرفت، لازم نیست که تمامی قوانین و مقررات آن کشور به او القا و تلقین شود و او امضا کند، بلکه به محض پذیرفتن تابعیت آن کشور، عملاً به تمامی مقررات و قوانین آن کشور ملتزم و متعهد شده است و چنانچه قوانین آن کشور را مراعات نکند، با او برخورد می‌شود.

اداره و محیط کار نیز مقررات ویژه‌ای دارد. کارمند یک اداره، موظف به رعایت مقررات آن سازمان است و در صورت تخلف، مؤاخذه می‌شود. یک مسلمان نیز با ابراز شهادتین وارد مکتب اسلام شده است و باید به قوانین آن پایبند باشد. لذا باید تمام تکالیف و وظایف یک مسلمان و یک شیعه را انجام دهد. این پیمانی است که نیازی به امضا و پذیرش تک تک تکالیف، از جمله نماز، روزه، حج، قوانین ارث و ... ندارد. شهادت دادن به توحید، رسالت و ولایت، یعنی پیمان بستن با مکتب و پذیرش همه‌ی وظایف و تکالیف.

بنا به فرمایش امام علیه السلام: «مسلمان کسی است که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند».^۲ چنین شخصی طبیعتاً تمام احکام اسلام را پذیرفته و متعهد شده است که به تمامی

۱. جامع احادیث الشیعة، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی،

کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.

۲. الوافی، فیض کاشانی، ج ۱۰، ص ۳۳۴.





آن‌ها عمل کند. اگر او برخی از قوانین و مقررات اسلامی را بپذیرد و برخی دیگر را رد کند، داستان آن پهلوانی می‌شود که مولوی در اشعار خود نقل کرده است. «مولوی» می‌گوید که مرد پهلوانی نزد دلاکی آمد و گفت روی بازوی من تصویر شیری خال‌کوبی کن! دلاک شروع کرد به سوزن زدن. سوزن اول و دوم را زد و همین که سوزن سوم را زد، فریاد مدعی پهلوانی بلند شد! پهلوان سؤال کرد: الان کجای شیر را می‌کشی؟ دلاک گفت: دُم شیر! گفت: لازم نیست، شیر دُم نمی‌خواهد. دلاک شروع کرد به سوزن زدن. پهلوان باز احساس درد کرد و پرسید: اینجا کجای شیر است؟ پاسخ داد: یال اوست. گفت: شیر ما یال نمی‌خواهد، از جای دیگری شروع کن. دلاک مجدداً شروع به سوزن زدن کرد. پهلوان آهی کشید و گفت: حالا کجای شیر را می‌کشی؟ گفت: شکم شیر. گفت: نمی‌شود شیر ما شکم نداشته باشد؟ مرد دلاک که حوصله‌اش از بی‌صبری و بی‌طاقتی پهلوان ادعایی به سرآمده بود، گفت: «شیر بی‌یال و دُم و اشکم که دید / این چنین شیری خدا کی آفرید؟»^۱

بنابراین، این یک اصل اساسی و کلی است و منطبق بسیار محکم و رسایی دارد که هر کس به هر مجموعه‌ای وارد می‌شود، به محض ورود، عملاً تمامی مقررات آن مجموعه را امضا کرده و پذیرفته است و باید پایبند و وفادار به آن‌ها باشد.

لذا به فرموده‌ی امام علیه السلام، شخصی که حکمی از احکام الهی را فقط زبانی قبول داشته باشد ولی در دل آن را باور نداشته باشد و نپذیرد، مسلمان نیست. (وَلَيْسَ الْمَسْلُومُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ).^۲

تشیع ناب

پس از آنکه امام هشتم علیه السلام بنا بر مصالحی مجبور شدند ولایتعهدی مأمون را بپذیرند،

۱. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول، بخش ۱۴۱.

۲. جامع احادیث الشیعة، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.





عده‌ای از شیعیان به در خانه‌ی حضرت آمدند و اجازه‌ی دیدار و ملاقات خواستند. امام علیه السلام فرمودند کار دارم و اجازه ملاقات ندادند. آنان فردا آمدند و خود را معرفی کردند و اجازه‌ی دیدار خواستند. امام علیه السلام آن روز هم اجازه ندادند. روز سوم و چهارم، تا دو ماه همین طور به در منزل امام علیه السلام می‌آمدند و امام اجازه دیدار نمی‌دادند!

یک روز به دربان گفتند از طرف ما به آقا عرض کنید، ما شیعیان پدر شما علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم. اگر به ما اجازه‌ی ورود ندهید، ما از خجالت و شرم روی برگشتن به وطن خود را نخواهیم داشت و مردم ما را از این بابت شماتت خواهند کرد. لذا چنانچه به ما اجازه دیدار ندهید، ما به وطن خود باز نخواهیم گشت.

کار به اینجا که رسید، امام اجازه دیدار داد. آنان وارد شدند و به محضر امام سلام کردند. امام علیه السلام پاسخ فرمودند اما اعتنایی به آنان نکردند و حتی اجازه نشستن هم ندادند. برخی شروع کردند به گله کردن و عرض کردند که آقا، این چه تحقیر و جفای بزرگی است که در حق ما روا می‌دارید؟! امام علیه السلام در پاسخ آنان این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ «هر مصیبتی که متوجه شما شود، به دست خودتان به وجود آمده است. کنایه از اینکه رفتار شما، دلیل این کار من بود. سپس فرمودند: شما ادعا می‌کنید که شیعه‌ی علی علیه السلام هستید. می‌دانید شیعیان علی علیه السلام چه کسانی هستند؟ شیعه‌ی علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هستند. شیعه‌ی علی علیه السلام، ابوذر، سلمان، مقداد، عمار و محمد بن ابی بکر هستند. آنان که هیچ یک از اوامر علی علیه السلام را ترک نکردند و مرتکب هیچ یک از نواهی او نشدند. شیعه مطیع و فرمانبردار علی علیه السلام است. شما از یک طرف می‌گویید شیعه‌ی علی علیه السلام هستیم و از طرف دیگر در بیشتر کارها مخالف فرامین علی علیه السلام عمل می‌کنید. بسیاری از واجبات را انجام نمی‌دهید، حقوق برادران دینی خود را رعایت نمی‌کنید، جایی که نباید تقیه کنید، تقیه می‌کنید و جایی که باید تقیه کنید، تقیه نمی‌کنید. شما چگونه شیعه‌ای هستید؟

شیعه‌ی ناب، یعنی پیرو، یعنی تسلیم. شیعه باید همان راهی را برود که علی علیه السلام



رفته است. بلی، اگر شما ادعا کنید ما دوستدار علی علیه السلام هستیم، با دوستان علی دوست و با دشمنان علی دشمن هستیم، حرفی نیست. اما شما ادعا می کنید که ما پیرو علی علیه السلام هستیم! دوستدار علی بودن یک مسئله است و پیرو علی علیه السلام بودن مسئله ی دیگری است.

آن ها عرض کردند: آقا، ما از ادعا و گفته ی خود استغفار و توبه می کنیم. ما از هم اکنون دوستدار علی علیه السلام هستیم. امام علیه السلام فرمود: «فَمَرْحَبًا بِكُمْ يَا إِخْوَانِي وَأَهْلَ وُدِّي»؛ آفرین بر شما ای برادران من و ای دوستان من، خوش آمدید. سپس از دربان پرسید: چند بار از دیدار مانع شدیم؟ دربان عرض کرد: شصت مرتبه. امام علیه السلام فرمود: شما هم شصت بار از آنان بازدید کنید. حضرت آن ها را مورد محبت قرار داد و آنان با دریافت تحفه و هدایایی از امام علیه السلام و برآورده شدن حاجاتشان، شهر را ترک کردند.^۱

شیعه ی ناب، باید آن خط و مسیری را تعقیب کند و بپیماید که علی علیه السلام ترسیم کرده و پیموده است. لذا به صراحت می توان گفت، شیعه ی علی علیه السلام نمی تواند فروشنده ی مواد مخدر باشد. آیا او می داند توزیع و فروش این مواد، چقدر خانواده ها را متلاشی می کند؟! شیعه ی علی و حتی یک مسلمان، کجا می تواند دست به فروش مشروبات الکلی بزند یا خدای ناکرده مشروبات الکلی استفاده کند. شیعه ی علی علیه السلام نمی تواند جاسوس بیگانه شود. شیعه ی علی علیه السلام نمی تواند نسبت به گرفتاران بی تفاوت باشد.

می گویند «اسکندر مقدونی» که همه جا فتح و پیروزی با او همراه بود، هم نامی داشت که همیشه در میدان های جنگ فرار می کرد. هر چه اسکندر جلو می رفت، او عقب می رفت و فرار می کرد. یک روز اسکندر به او گفت: «اسکندر، یا رفتارت را تغییر بده یا اسمت را عوض کن. زیرا تو فرار می کنی و مردم می گویند اسکندر فرار کرد!»^۲ بدیهی است رفتار و کردار شیعه ی ناب، به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نسبت داده

۱. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۶۵، ص ۱۵۹.

۲. مبانی الادب، ج ۲، ص ۱۴۲.



می‌شود. شیعه باید راه علی علیه السلام را برود، در خط علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام حرکت کند، و پیرو علی علیه السلام باشد.

خمس برای ائمه علیهم السلام و ائمه علیهم السلام برای خمس

در فرازی دیگر از حدیث مذکور، امام رضا علیه السلام فرمود: «خداوند خمس را برای ما و ما را برای خمس قرار داده است.»^۱ معنای اینکه خمس از آن ماست، روشن است. اما ما برای خمس هستیم یعنی چه؟

خمس یک سرمایه‌ی بسیار عظیم است. چنین سرمایه‌ای را باید به دست چه کسی سپرد؟ چه کسی می‌تواند آن را نگهداری و حفظ کند؟ کدام جریان و یا خانواده وجود دارد که با سپردن این سرمایه‌ی عظیم به آنان همچنان محفوظ بماند و خود آن‌ها نیز سالم زندگی کنند؟ خمس اگر در دست حاکمان فاسد باشد، با آن چه می‌کنند؟ داستان شب‌های بغداد در زمان هارون معروف است. همان شب‌هایی که شاید تاریخ ماندش را ندیده است که چه بریز و بیاش‌ها، عیاشی‌ها و ولخرجی‌هایی در آن رخ می‌داد.

حال اگر خمس دست چنین افرادی بود، چگونه خرج می‌کردند؟ هارون الرشید و دیگر حاکمان، بخشی از خمس را به عنوان خلیفه‌ی دروغین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گرفتند و در مسیری غیرمشروع استفاده می‌کردند. اما با ملاحظه‌ی تاریخ ائمه علیهم السلام، می‌توانیم پی ببریم که اگر چه خمس به دست این بزرگواران می‌رسید، اما زندگی ایشان هیچ تغییری نمی‌کرد و مانند اشراف و ثروتمندان زندگی نمی‌کردند.

در طول تاریخ شیعه در عصر غیبت، همواره خمس در اختیار مراجع تقلید بوده است. اما این بزرگواران سالم‌ترین استفاده‌ها را از خمس کرده‌اند و این به برکت چارچوب‌های

۱. جامع احادیث الشیعة، بروجردی، ج ۱۰، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، طوسی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ الإستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۵۹.





محکمی است که در تشیع وجود دارد. هنگامی که حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه، مرجع تقلید جهان تشیع از دنیا رفت، خانه‌ای نداشت و به خاطر اداره‌ی حوزه‌ی علمیه بدهکار بود. سایر مراجع بزرگوار نیز علی‌رغم این‌که میلیاردها پول به دست آنان می‌آمد و می‌آید، پاک‌ترین و سالم‌ترین زندگی را داشته‌اند و دارند و بسیار ساده و زاهدانه زندگی کرده‌اند و می‌کنند. این نتیجه‌ی مکتب پاکی است که رهبری جامعه را به فردی پاک و معصوم می‌سپارد و در زمان غیبت امام و پیشوای معصوم علیه السلام، اداره‌ی امور جامعه و مسلمانان به فقیه عادل و اگذار می‌شود. پیشوایان مکتب تشیع، کانون‌های مطمئنی هستند که چنانچه اموال و امکانات فراوانی بابت خمس به دست آنان برسد، زندگی شخصی آنان تغییر نمی‌کند و از سادگی آن اندکی کاسته نمی‌شود.

امام حسن عسکری علیه السلام چه زیبا فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»؛^۱ هر فقیهی که خویشندار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام لازم است که از او تقلید کنند. واقعاً شایسته است که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به داشتن چنین رهبرانی افتخار کنند.

جمع بندی

خمس، از جمله تکالیف مهم الهی است که آثار عمیقی در ابعاد مختلف اقتصادی و عبادی برفرد و جامعه دارد و موجب تعادل اقتصادی و طبقاتی در جامعه می‌شود و افزون بر آن، از رشد خانمان برانداز فقر جلوگیری می‌کند و دارای آثار و برکات متعددی است که در بیانات معصومین علیهم السلام، به عنوان آثار خمس بیان شده است. در این بین، حدیثی طولانی از امام رضا علیه السلام وجود دارد که در آن آثار و برکات خمس بیان شده و این آثار و برکات، در مواردی مانند ترویج دین، تأمین سادات نیازمند، گشایش در رزق و روزی، بخشش

۱. الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۸.





گناهان، حلال شدن مال، بهره‌مند شدن از دعای اهل بیت علیهم‌السلام، ذخیره شدن اندوخته‌ای برای قیامت، و ... به عنوان گوشه‌ای از آثار و برکات خمس در فرهنگ رضوی ذکر شده است. فرمایش امام رضا علیه‌السلام، به بیان دلایل وجوب خمس از سوی خداوند که اختصاص آن برای اهل بیت علیهم‌السلام است، می‌پردازد و معانی بلند فرازهای این روایت نورانی، بیانگر فلسفه‌ی خمس و ابعاد تأثیرگذاری آن در قالب برکاتی است که خداوند آن را به این وسیله به بندگان خویش می‌رساند.



فهرست منابع

- * قرآن کریم.
* نهج البلاغه.
۱. احسائی، ابن ابی جمهور محمد بن زین الدین (۱۳۶۲ ش)، عوالی اللئالی العزیزه فی الاحادیث الدینیة، قم: سیدالشهداء.
 ۲. بروجردی، حسین (بی تا)، جامع احادیث الشیعه، تهران: فرهنگ سبز.
 ۳. حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا)، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم: موسسة آل البيت لأحیاء التراث.
 ۴. حویزی، علی بن جمعه (بی تا)، تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان.
 ۵. خلیل بن احمد، العین (بی تا)، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، قم: نشر هجرت.
 ۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (بی تا)، المفردات فی غریب القرآن، بی جا، مکتبة النزار مصطفی الباز.
 ۷. صدوق، ابن بابویه (۱۴۰۵ ق)، من لایحضره الفقیه، بیروت: دارالاضواء، چاپ هفتم.
 ۸. طبرسی، احمد بن علی بن ابیطالب (۱۳۸۰ ق)، الاحتجاج، انتشارات شریف رضی، الطبعة الاولى.
 ۹. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، تهذیب الاحکام، تصحیح حسن خراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
 ۱۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (بی تا)، الوافی، تحقیق: ضیاء الدین علامه، اصفهان: مکتبة الامام امیرالمؤمنین العامة.
 ۱۱. قمی، عباس (بی تا)، سفینه البحار، دو جلدی، انتشارات کتابخانه سنایی، بی جا.
 ۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب (بی تا)، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.



١٣. مجلسى، محمدباقر (١٤٠٢ ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، تحقيق: محمدباقر محمودى و عبدالزهره علوى، بيروت: دارالاحياء لتراث العربى، الطبعة الثالثة.
١٤. محدث نورى، حسين بن محمدتقى (بى تا)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بيروت: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث.



مبانی کلامی جایگاه ولایت ولی فقیه در مسئله ی خمس

ابوالفضل هادی منش^۱

زهرا محمدیان^۲

چکیده

هر دین و آئینی، برای اداره ی تشکیلات خود، به منابع مالی نیازمند است. اسلام نیز از این قاعده مستثنی نبوده و شارع مقدس، خمس را به عنوان یکی از واجبات مالی، پشتوانه ی تحقق اهداف و حفظ این تشکیلات قرار داده است. در طول تاریخ از نظرگاه های مختلفی به مسئله ی خمس پرداخته شده است. چه بسا حساسیت مالی آن، سبب ایجاد شبهات متنوعی در فقه، کلام، تاریخ و سیاست شده است. یک دسته از شبهات فقهی و کلامی خمس، ناظر به زمان غیبت و مالکیت این واجب مالی است. برخی پنداشته اند خمس فقط در زمان امام معصوم علیه السلام واجب بوده است و نمی توان جایگاه ولی فقیه را در تصرف اموال خمس با معصوم علیه السلام مقایسه کرد. در حالی که آنچه باعث مآذون بودن ولی فقیه در زمان غیبت می شود، جریان ولایت الهیه در زمان غیبت به این جایگاه است. قاعده ی عقلی لطف، از جمله مبانی کلامی در اثبات دایره ی ولایت برای

۱. دکتری تاریخ تشیع دانشگاه ادیان و مذاهب؛ hadimanesh7@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم؛ basaaer_89@yahoo.com



ولی فقیه بوده است. به طوری که وجوب هدایت الهی و تداوم این هدایت در زمان غیبت، از مصادیق کلامی لطف محسوب می شود. و از سوی دیگر، تعطیلی احکام الهی در زمان غیبت قابل فرض نیست، مگر با دلیل خاص، که در خمس چنین دلیلی وجود ندارد. پس ولی فقیه نیز در زمان غیبت به همین حکم در واجب مالی مثل خمس، مأذون و صاحب اختیارات است. این مقاله به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا ولایت معصوم علیه السلام در تصرف خمس، به زمان غیبت نیز تسری پیدا کرده است؟ و اگر چنین است، این جایگاه همان ولایت فقیه است؟

واژگان کلیدی: ولایت، امامت، لطف، ولایت فقیه، خمس.



مقدمه

برای پاسخ به این مسئله که خمس، با مبانی کلامی ولایت فقیه چه ارتباطی دارد، باید بگوییم، از آنجاکه خمس جزء تکالیف مالی مسلمانان بوده، به خصوص در زمان غیبت در معرض مناقشات و شبهات متنوعی قرار داشته است. از جمله این که: خمس در زمان پیامبر ﷺ در سود تجارت جریان نداشته، در زمان حضرات معصومین علیهم السلام مثل حضرت سجاد علیه السلام، خمس دریافت نشده است، چنانچه خمس واجب باشد، در زمان معصومین علیهم السلام بوده و در عصر غیبت، فقیهان صلاحیت دریافت خمس را ندارند، خمس در عصر غیبت تعطیل است و ...

در مسیر ریشه‌یابی و پاسخ به این دسته شبهات، ابتدا باید بدانیم که مفهوم خمس برای حاکمان، سابقه‌ای پیش از اسلام داشته. به طوری که در عصر جاهلیت نیز نوعی خمس در میان قبایل عرب جریان داشته است که البته مقدار آن یک چهارم و به «مربع» مشهور بوده است. علاوه بر این، در زمان تمامی معصومین علیهم السلام، خمس وجوب داشته اما عدم دریافت بخشی از آن با مصالح سیاسی - اجتماعی زمان معصوم علیه السلام ارتباط داشته و به دلایلی مشمول بخشودگی می شده است.^۱ شاهد این مطلب نیز، روایات و گزارشاتی است که دال بر وجوب و پرداخت خمس از زمان پیامبر ﷺ تا عصر غیبت است.^۲

۱. بررسی تاریخی مقوله خمس در جاهلیت و صدر اسلام، یآوری سرتختی، صص ۱۳-۳۵.

۲. المقنعه، شیخ مفید، ص ۴۵؛ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۵۱؛ الاستبصار، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۵۶.



واژه شناسی

امامت: از ریشه‌ی «أمم» که در لغت به معنای «آن چه مورد تبعیت قرار می‌گیرد»^۱ استفاده می‌شود. در بیان مفهوم امامت می‌توان به مؤلفه‌هایی مثل جانشینی پیامبرگرامی اسلام ﷺ،^۲ ولایت و سرپرستی مکلفان^۳ و واجب الاطاعه بودن^۴ اشاره کرد.

ولایت: از ریشه‌ی «ولی» به معنای سرپرستی است^۵ و در «شرح مقدمه‌ی قیصری» درباره‌ی آن آمده: «ولایت، به کسرواو، به معنی امارت و تولیت و سلطنت، و به فتح واو، به معنی محبت است. ولایت مأخوذ از ولی به معنی قرب هم استعمال شده است. ولی به معنی حبیب و دوست هم همین نتیجه را می‌دهد. زیرا حب ملازم با قرب است»^۶.

ولایت فقیه: واژه‌ی «ولایت» در رابطه با شخص فقیه این‌گونه تعریف می‌شود که در زمان غیبت، فقیه جامع‌الشرایطی که به کتاب و سنت آشنایی دارد، نسبت به اوضاع و احوال زمانه آگاه است، مقتضیات زمان و مکان را تشخیص می‌دهد و از تقوا و پارسایی نیز برخوردار است، از سوی معصومین علیهم‌السلام، مأذون است و جعل چنین ولایتی برای فقیه جامع‌الشرایط، نه تنها منافاتی با ولایت تشریحی و حاکمیت خداوند ندارد، بلکه شأنی از شؤون ربوبیت الهی و در طول آن است.^۷

لطف: لطف، به نرمی در کردار و کار، مدارا، خوش‌رفتاری، مودت و رفق اطلاق شده



۱. راغب، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴؛ مجمع البحرین، طریحی، ج ۶، ص ۱۳.
۲. اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۳۷؛ گوهرمراد، فیاض لاهیجی، ص ۴۶۲؛ ابکار الافکار فی اصول الدین، آمدی، ج ۵، ص ۱۲۱؛ شرح مواقف، جرجانی، ج ۸، ص ۳۴۵.
۳. گوهرمراد، فیاض لاهیجی، ص ۴۶۲؛ رسائل خواجه نصیر طوسی، خواجه طوسی، ص ۴۲۶؛ باب حادی عشر، علامه حلی، ص ۴۰.
۴. آمدی، همان.
۵. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲۴، ص ۱۲.
۶. شرح مقدمه قیصری برفصوص الحکم، آشتیانی، ص ۸۶۵.
۷. حقوق و سیاست در قرآن، مصباح یزدی، ص ۱۶۲.



است.^۱ در علم کلام، لطف از جمله صفات الهی است. این قاعده، مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق متکلمان عدلیه (امامیه و معتزله) است. براساس این قاعده، هر آنچه بنده را به اطاعت خداوند نزدیک سازد و او را از معصیت دور گرداند، انجامش بر خداوند حکیم و فیاض لازم و ضروری است. «شیخ مفید»، لطف را چنین تعریف می‌کند: «اللطف هو ما يقرب المكلف معه الى الطاعة ويبعد عن المعصية ولاحظ له في التمكين ولم يبلغ اللجاء.»^۲ «خواجه نصیرالدین طوسی» نیز بیان می‌دارد: «هو ما يقرب العبد من الطاعة و يبعدة عن المعصية.»^۳

خمس: خمس واژه‌ای عربی است و در لغت به معنی یک پنجم از هر چیز گفته می‌شود.^۴ این واژه یک بار در قرآن کریم در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال آمده^۵ و به عنوان یکی از واجبات شریعت اسلام عنوان شده است و در اصطلاح شرعی، به یک پنجم از غنائم جنگی و برخی اموال دیگر گفته می‌شود که در موارد مذکور آیه مصرف می‌گردد. صاحب «جواهر الکلام» خمس را چنین تعریف می‌کند: «وهو حق مالی فرضه الله مالک الملک بالاصالة علی عباده فی مال مخصوص له ولبنی هاشم عوض اکرامه ایاهم بمنع الصدقة و الاوساخ منهم؛ خمس، حق مالی است که خداوند مالک الملک بالاصاله در مال مخصوصی برای خود و برای احترام به بنی هاشم، در عوض زکاتی که چرک دستان مردم است، بر بندگان خود واجب قرار داده است.»^۶

۱. معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ج ۵، ص ۲۵۰؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۹، ص ۳۱۶؛ مجمع البحرین، طریحی، ج ۵، ص ۱۱۹.
۲. النکت الاعتقادیه، شیخ مفید، ص ۳۵.
۳. تلخیص المحصل، شیخ طوسی، ص ۳۴۲.
۴. تاج العروس من جواهر القاموس، الزبیدی، ج ۸، ص ۲۶۴.
۵. بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است. اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی (حق از باطل) روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم، ایمان آورده‌اید. و خداوند بر هر چیزی تواناست.
۶. جواهر الکلام، نجفی، ج ۱۶، ص ۲.



تبیین مسئله

باید گفت خمس که از واجبات دینی است، مشمول حکم نسخ و یا تعطیلی تا زمان حضور معصوم علیه السلام نشده است. قاعده‌ای وجود دارد که می‌گوید: «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ حلال محمد صلی الله علیه و آله برای همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او برای همیشه تا روز قیامت حرام است. طبق این قاعده باید گفت، اگر خمس در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام واجب بوده، این حکم همچنان باقی است. چنان‌که «الاتقان سیوطی» نیز از جمله شرایط نسخ را چنین برمی‌شمرد: وجود تعارض قطعی میان احکام آیات، ثبوت نقل صریح از پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه و علم به تأخر ناسخ. دو مسئله‌ی نخست درباره‌ی دو آیه‌ی غنیمت و نفل، صادق نیست و هیچ نقل صحیح هم در این باره در دست نیست.^۲ در باب توقف حکم خمس تا زمان حضور نیز، روایات مذکور در کتب امامیه چنین قیدی نداشته و وجوب خمس را مقید به زمان خاصی نکرده و از این حیث، مطلق است.^۳

نکته‌ی دیگری که محل اصلی شبهات در مقوله‌ی خمس عصر غیبت به شمار می‌آید، مالکیت و تصرف ولی فقیه است. تا آنجا که برخی در اصل وجوب خمس تردید ندارند اما تصرف ولی فقیه در این واجب مالی را مورد خدشه قرار می‌دهند. برای شفاف شدن پاسخ این دسته از شبهات، ابتدا نظر برخی فقها در تفسیر خمس، مطرح و سپس در نگاه کلامی، تصرف (ولایت) ولی فقیه مورد مطالعه‌ی مبسوط قرار می‌گیرد.

مرحوم صاحب جواهر در این باره می‌فرماید: «واجب است سهم و حصه‌ی امام علیه السلام در زمان غیبت به کسی که دارای شرایط فتوا است، داده شود.»^۴

۱. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. الاتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۶۵.

۳. المقنع، شیخ صدوق، ص ۱۷۱؛ المقنعه، شیخ مفید، ص ۲۷۶؛ الانتصار، سید مرتضی، ص ۲۲۵.

۴. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، نجفی، ج ۱۶، ص ۱۷۷.





در «الروضه البهیه» آمده است: «از نظر امامیه سه سهم مربوط به خداوند، پیامبر و ذوی القربی که معادل نصف خمس است، از آن امام است که در صورت حضور، به خود او و در زمان غیبت به نواب وی، یعنی فقهای عدول و جامع شروط فتوی از امامیه پرداخت می‌شود.»^۱

اما دسته‌ای از فقها به‌ویژه فقهای معاصر، رویکردی حکومتی نسبت به خمس دارند. مطابق این رویکرد، خمس ملک خداوند است که به امام مسلمانان منتقل شده است. این دسته از فقها برپایه‌ی ادله‌ی پذیرش ولایت مطلقه‌ی فقیه، استدلال می‌کنند که در زمان غیبت، در صورت تشکیل حکومت اسلامی، اختیارات پیامبر ﷺ و معصومان علیهم‌السلام به ولی فقیه منتقل می‌شود. امام خمینی رحمته‌الله علیه در کتاب «البیع» می‌فرماید: «مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته، نشان می‌دهد تنها برای سدّ رمق فقرا و سادات فقیر نیست، بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است. مثلاً خمس، یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت‌المال می‌ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمین و به‌طور کلی از کلیه‌ی منافع و عواید، به طرز عادلانه‌ای خمس گرفته می‌شود. بدیهی است درآمد به این عظمت، برای اداره‌ی کشور اسلامی و رفع همه‌ی احتیاجات مالی آن است. هرگاه درآمد کشورهای اسلام یا تمام دنیا، تحت نظام اسلام درآید و حساب کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید روحانی نیست، بلکه قضیه مهم‌تر از این‌هاست و منظور، رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا بکند باید با همین مالیات‌هایی که داریم، یعنی خمس و زکات اداره شود.»^۲

به‌جاست به بررسی مبانی دیدگاه حکومتی در مالکیت مسئله‌ی خمس پرداخته شود.

۱. الروضه البهیه، عاملی، ج ۲، ص ۷۹.

۲. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۳۱.





قاعده‌ی «لطف» به عنوان یک بحث اتفافی در میان علماء امامیه، مهمترین مبنای کلامی امامت به شمار می‌آید. این قاعده از یک صغری و یک کبری تشکیل شده است که صغرای آن لطف بودن امام و کبری، وجوب لطف بر خداوند است. بدون ورود تفصیلی در اثبات کبروی^۱ به محل مورد بحث این مقاله یعنی لطف بودن امام یا همان صغرای دلیل، پرداخته می‌شود. مشهور است که لطف، از لوازم حکمت الهی است و ترک لطف مستلزم نقض غرض و منافات با حکمت دارد.

«علامه‌ی حلی» در «کشف المراد» چنین بیان می‌دارد: «اللطف واجب لتحصيل الغرض به»^۲ از این برهان می‌توان چنین استفاده کرد که تعیین رهبر و اجد شرایط از افعال الهی است که وجوب «عن الهی» یا همان وجوب کلامی دارد. البته این قاعده در زمان حضور معصوم علیه السلام مصداق اتم لطف است و در صورت غیبت معصوم علیه السلام بر اساس قاعده‌ی عقلی تنزل تدریجی، کسی مصداق قاعده‌ی لطف است که از هر جهت، شبیه‌ترین به معصوم باشد که به لحاظ علم و عدالت و کفایت مصالح جامعه را مدیریت کند.^۳

«شهید مطهری» نیز بیان می‌دارد که خواجه نصیرالدین طوسی تعبیری کلامی دارد که گفته است «الامام لطف» و مقصود این است که امامت هم نظیر نبوت از مسائلی است که از حدّ بشری بیرون است. به همین جهت انتخاب امامت از حدّ استطاعت بشری بیرون است.^۴ اما به نظر می‌رسد در بحث امامت، آنچه بیش از همه از حدّ بشری بیرون است، جنبه‌ی ولایی امام می‌باشد. یعنی

۱. کشف المراد، علامه حلی، ص ۱۰۶؛ تلخیص المحصل، خواجه طوسی، ص ۳۴۱؛ الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، شیخ طوسی، ص ۱۳۲.

۲. کشف المراد، علامه حلی، ص ۳۲۴.

۳. ولایت فقیه مسئله‌ای کلامی یا فقهی (با تأکید بر آثار کلامی)، علی کربلایی پازوکی، صص ۷-۱۰؛ رک: تبیین مبانی ولایت فقیه، عبدالله جوادی آملی.

۴. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۷۱.





تمامی بحث ما در امامت، با نظریه‌ی جنبه‌ی ولایی امام است. هر چند که در علم کلام بیشتر و تقریباً به طور خاص درباره‌ی حامل ولایت که امام می‌باشد، بحث شده است. چه این که با توجه به بیان شهید مطهری، امامت و پیشوایی دینی، نوعی ولایت است.^۱

بالاترین مراحل ولایت که همان ولایت معنوی است، شأن دیگری از امام است که این ولایت از یک سو به نیروهای درونی انسان مرتبط است و قوه‌ی کمالاتی که در اوست و از سوی دیگر، ارتباط انسان با خداست و مقصود از این ولایت این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل می‌گردد و در اثر این معنویت، قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمایرو شاهد بر اعمال و جهت زمان می‌شود و این همان عبارت انسان کامل است.

ولایت در این معنا، غیریت مفهومی و اعتباری با «امامت» دارد. به این معنا که یک مقام است که به اعتباری امامت و به اعتبار دیگر ولایت نامیده می‌شود. همان نکته‌ای که ارتباط امامت کلامی را با ولایت برقرار می‌کند. چون در نظر شیعه، در تمامی جنبه‌های ولایت، یعنی جنبه‌ی سیاسی، جنبه‌ی مرجعیت دینی و جنبه‌ی ولایت معنوی، کلمه‌ی امامت به کار رفته است.^۲

با این توضیحات، می‌توان گفت بهترین جهت لطف بودن امامت، همان ولایت اوست. امام از آنجا که ولایت دارد و ولایت او متصل به ولایت خداوند است، وجودش لطف و ضروری است. همان طور که امام باقر علیه السلام هم می‌فرماید: «بنی الاسلام علی خمسة اشیاء؛ علی الصلاة و الزکوة و الحج و الصوم و الولاية». قال زارة: فقلت و أی شیء من ذلك أفضل؟ فقال علیه السلام: الولاية افضل؛ والوالی هو الدلیل علیهن.^۳ حضرت در جواب

۱. همان، ج ۳، ص ۲۸۰.

۲. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۳، صص ۲۸۶-۲۸۱.

۳. اصول کافی، کلینی، ج ۳، ص ۳۰.





«زراره»، ولایت را افضل می‌نامند. چون ولایت، کلید آن‌هاست و صاحب ولایت، راهنمای به سوی آن‌هاست.

از آنچه گفته شد، چنین جمع‌بندی حاصل می‌شود که در علم کلام، حتی تحت لوای امامت، تنها به گوشه‌ای از آنچه در کتاب و سنت آمده است، اشاره شده است. بیشتر کتب کلامی از یک معنای لطف سخن به میان آورده‌اند و اگر نگاهی جامع و کامل به کتاب و سنت می‌شد، چه بسا وجوه لطف بودن امام، گره عمیق‌تری با انسان کامل عرفان می‌خورد و اساس لطف بودن امام یا ولی را همان جنبه‌ی ولایی او رقم می‌زد. و الاً باید دانست که شئون سیاسی و اجتماعی امامت، اساس لطف بودن آن نمی‌باشد. ولایت امام است که روح لطف الهی می‌باشد.

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه درباره‌ی ثبوت ولایت و حامل آن (امام) و اینکه جهان انسانی هیچ‌گاه از کسی که حامل ولایت باشد (انسان کامل) خالی نیست، چنین می‌نویسد: «در ثبوت و تحقق صراط ولایت که در وی انسان مراتب کمال باطنی خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین می‌شود، تردیدی نیست. زیرا ظواهر دینی بدون يك واقعیت باطنی تصوّر ندارد و دستگاه آفرینش که برای انسان ظواهر دینی (مقررات عملی و اخلاقی و اجتماعی) را تهیّه نموده و وی را به سوی او دعوت کرده است، ضرورتاً این واقعیت باطنی را که نسبت به ظواهر دینی به منزله‌ی روح است، آماده خواهد ساخت و دلیلی که دلالت بر ثبوت و دوام نبوت (شرایع و احکام) در عالم انسانی کرده و سازمان مقررات دینی را به پا نگه می‌دارد، دلالت بر ثبوت و دوام و فعلیت سازمان ولایت می‌کند. و چگونه متصوّر است که مرتبه‌ای از مراتب توحید و یا حکمی از احکام دین، امر (فرمان) زنده‌ای بالفعل داشته باشد، در حالی که واقعیت باطنی که در بردارد در وجود نباشد، یا رابطه عالم انسانی با آن مرتبه مقطوع بوده باشد. کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله‌ی اهل ولایت بوده و رابطه‌ی انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند، در لسان قرآن «امام» نامیده می‌شود. امام یعنی کسی که از جانب حق سبحانه برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته. ولایت که به قلوب بندگان می‌تابد، اشعه و خطوط نوری





هستند از کانون نوری که پیش اوست، و موهبت‌های متفرقه، جوی‌هایی هستند متصل به دریای بیکرانی که نزد وی می‌باشد.»^۱

از این کلام، می‌توان چنین جمع‌بندی نمود که اگر حکومت عدل اسلامی، ضروری است و اگر تأسیس چنین حکومتی ضروری، بدون حاکم نخواهد بود و اگر حاکم اسلامی، مسئول تبیین، تعلیل، دفاع و حمایت، و اجرای قوانینی است که اصلاً تماشای با اندیشه‌ی بشری ندارد و اسقاط و اثبات و تخفیف و عفو حدود و مانند آن، در حوزه‌ی حقوق انسانی نبوده و نیست و منحصرأ محمول وحی الهی است، زمام چنین قانونی، فقط به دست صاحب شریعت خواهد بود و تنها اوست که زمامدار را معین و نصب می‌نماید و تعیین زمامدار به عنوان حکمت و عنایت، «واجب عن الله» است و فتوای عقل مستقل، پس از کشف چنان حکمت و عنایت، چنین است که حتماً در عصر طولانی غیبت، والی و زمامداری را تعیین کرده که در دو رکن رصین علم و عمل (فقاہت و عدالت)، نزدیک‌ترین انسان به والی معصوم علیه السلام باشد و این، تنها راهی است که وجوب تصدی و وظیفه‌ی سرپرستی و ولایت را برای فقیه و وجوب تولی و پذیرش را برای مردم به همراه دارد؛ زیرا نه مردم در مدار تدوین قانون الهی و دین خداوند سهیم می‌باشند تا از سوی خود وکیل تعیین نمایند و نه تفکیک وکیل مردم از ناظر بر حسن جریان راه‌گشاست. به طوری که مردم، ولی مؤمن مدبری را انتخاب نمایند و فقیه عادل، بر او نظارت کند زیرا زمام چنین کار و توزیع چنین وظیفه‌ای، درخور حقوق مردم که در تدوین قانون الهی سهمی ندارد نیست، تا در نتیجه، شخصی را وکیل و فقیهی را ناظر سازد. از این جا، طریق منحصر معلوم می‌شود که همان تصدی فقاہت عادلانه و سیاست فقیهانه، به عنوان نیابت از معصوم علیه السلام و سرپرستی قوانین الهی است که همانا ولایت فقیه خواهد بود.^۲

۱. به نقل از مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۳، ص ۲۹۵.

۲. ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت، جوادی آملی، صص ۱۴۱-۱۴۳.





در ادامه، مبانی چنین ولایتی در هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و ادله‌ی نقلی، مورد اشاره قرار می‌گیرد.

مبانی هستی‌شناسی تصرف ولی فقیه در خمس

۱. مبدأ هستی

پذیرش جهان بینی الهی پذیرش توحید را به دنبال می‌آورد و نگاه توحیدی سبب می‌شود که انسان از غیر خدا اطاعت نکند و حکومت و قوانین غیرالهی را هم نپذیرد. چون درک و شناخت انسان‌ها ناقص است و نمی‌توانند قوانین سعادت بخش وضع نمایند و همه‌ی این‌ها مستلزم قانون‌گذاری و تشریح خداوند است و باز هم مستلزم نفی طاغوت است.



۲. هدایت و رهبری الهی

انسان به تنهایی قادر به فهم و مرتفع کردن نیازهای خود نیست. از این روست که نیازمند رهبری الهی از طریق وحی و به واسطه‌ی انبیاء می‌باشد و اساساً هدف از ارسال رُسل، راهنمایی انسان به اطاعت خداوند و اجتناب از طاغوت است.^۱ به واقع انبیاء آمده‌اند تا انسان استعدادهای خود را به فعلیت برساند که در واقع همان فطرت خداجویی آن‌هاست.^۲

۳. پابندگی هدایت الهی

از منظر علمای شیعه، جریان رهبری الهی تا پایان تاریخ ادامه دارد و با ختم نبوت نه‌تنها خاتمه نمی‌یابد بلکه در امامت و ولایت امتداد پیدا می‌کند.

۱. ابراهیم: ۳۴؛ حج: ۶۶.

۲. مبانی ولایت فقیه، نجف لک‌زایی، صص ۱۸۱-۱۷۸.



مبانی انسان‌شناختی تصرف ولی فقیه در خمس

۱. نیاز به زندگی اجتماعی

انسان موجودی است که از گذرگاه جامعه و یاری هم‌نوعان خود به تکامل می‌رسد و اساساً میان اینکه انسان موجودی عاقل است و موجودی اجتماعی است، فرق واقعی دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر، از اینکه انسان موجودی ناطق و عاقل است، نتیجه گرفته می‌شود که یک موجود اجتماعی است و یا اینکه زندگی اجتماعی، لازمه رشد و تکامل عقلی انسان است.

۲. عدم فعلیت محض جامعه‌ی انسانی

افراد یک جامعه‌ی انسانی، فعلیت محض نیستند. به تعبیر دیگر، نیازمند رشد و تکامل می‌باشند و برای رشد، نیازمند هادی یا علت فاعلی می‌باشند. خود این علت فاعلی باید فعلیت لازم را داشته باشد. زیرا هیچ چیزی از قوه به فعل در نمی‌آید مگر به واسطه‌ی چیزی که فعلیت دارد. از این رو، جامعه نیازمند رهبری است که کمالات لازم را داشته باشد. چرا که فاقد شیء، معطی شیء نخواهد بود.

۳. تدبیر مادیون

انسان متناظر با عالم خلقت، دارای تشکیک و ذومراتب است. در این مراتب شدید و ضعیف، مرتبه‌ی قوی‌تر تدبیر مادیون خود را داراست. از آنجاکه نظام تشکیک، نظام احسن عالم است و بنا در عدالت و حکمت الهی دارد، به طریق اولی، زمانی این عدالت در جامعه‌ی انسانی حکمفرما می‌شود که برترین‌ها و آن‌هایی که کمالات بیشتری دارند، تدبیر افراد پایین‌تر را به عهده بگیرند.^۱

۱. مبانی فلسفی و کلامی حکومت دینی، محمد محمدرضایی، صص ۶۱-۵۷.



ادله‌ی نقلی

آنچه تاکنون به عنوان مبانی ولایت فقیه مطرح شد، در حوزه‌ی عقلی است. در حالی که ادله‌ی نقلی هم جزئی از مبانی کلامی جایگاه ولایت فقیه به شمار می‌رود. به همین مناسبت، اشاره‌ی کوتاهی به ادله‌ی نقلی ولایت فقیه می‌شود.

از مهمترین این ادله، «مقبوله‌ی عمر بن حنظله» است. این مقبوله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است. از جمله در میان متأخرین، مرحوم «محقق نراقی» در «عوائد الایام»، «صاحب جواهر» در «جواهر الکلام»، «شیخ انصاری» در «القضاء و الشهادات»، «سید بجرالعلوم» در «بلغه الفقیه»، «شیخ مامقانی» در «هدایه الانام فی حکم الاموال الامام»، «میرزای نائینی» در «منیه الطالب»، «سبزواری» در «مهدب الاحکام»، امام خمینی رحمته الله علیه در «البیع»، «آیت الله گلپایگانی» در «الهدایه الی من له الولایه» و «آیت الله جوادی آملی» در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر.^۱

در روایتی آمده است: «محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أ يحل ذلك؟ قال: من تحاكم إليهم، في حق أو باطل، فإما تحاكم إلى الظاعوت وما يحكم له، فإما يأخذه سحتاً وإن كان حقاً ثابتاً له، لأنه أخذهُ بِحُكْمِ الظاعوتِ وما أمر الله أن يكفر به، قال الله تعالى «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الظاعوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ». قلت: فكيف يصنعان؟ قال: يُنظَرانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَلْيُضَوِّبْ بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا؛ عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق عليه السلام درباره‌ی دو نفر از دوستانمان (شیعیان) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث و به قضات برای

۱. القضا و الشهادات، شیخ انصاری، ج ۱، ص ۴۷ و ۲۲۳؛ عوائد الایام، نراقی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۴۰، ص ۳۲.





رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت (یعنی قدرت حاکمهی ناروا) مراجعه کرده باشد و هر چه را که به حکم آن‌ها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد. گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت با او باشد. زیرا که آن را به حکم و با رأی طاغوت و آن قدرتی گرفته، که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^۱. پرسیدم: چه باید بکنند؟ فرمود: باید نگاه کنند و ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است. بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام.^۱

امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حفصه چنین می‌نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام علیه السلام به آیه‌ی شریفه به دست می‌آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، هم به قضات مراجعه می‌شود و هم به مقامات اجرایی و حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری، هر دو است. لهذا در این روایت، از امام علیه السلام سؤال می‌شود که آیا به سلاطین و قدرت‌های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟ حضرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می‌فرماید و دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آن‌ها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاقی و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان، اگر پسر او را کشته‌اند یا خانه‌اش را غارت کرده‌اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلبکار است و شاهد

۱. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۶۷.





زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آن‌ها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت‌های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله‌ی این قدرت‌ها و دستگاه‌های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آید، «فانما یاخذہ سحتا و ان کان حقا ثابتا له»؛ به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند ...

این حکم، سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می‌شود مسلمانان از مراجعه به قدرت‌های ناروا و قضاتی که دست‌نشانده‌ی آن‌ها هستند، خودداری کنند تا دستگاه‌های دولتی جائز و غیراسلامی بسته شوند و راه به سوی ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و کسانی که از طرف آن‌ها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن‌ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن‌ها بروند... بنابراین تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ «قال: ینظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا ونظرفی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده- آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می‌شناسند، رجوع کنند.»^۱ ... این فرمان امام علیه‌السلام کلی و عمومی است. همان‌طور که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن‌ها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد. غیر از صدر و ذیل روایت و آیه‌ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می‌شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام علیه‌السلام فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه، یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت‌های اجرایی ناروا بوده بلاجواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه‌ای

۱. ولایت فقیه حکومت اسلامی، امام خمینی، صص ۹۰-۸۹.



نیست. جای تردید نیست که امام علیه السلام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام علیه السلام اطاعت نمایند.»^۱

خمس و جنبه‌ی ولایی در ولایت فقیه

پس از آنکه با برهان لطف، به جنبه‌ی ولایی به عنوان نقطه‌ی ثقل این برهان پرداخته و سپس با مبانی نقلی و انسان‌شناسانه ولایت، تسری و تعطیلی ناپذیری ولایت تبیین شد، در این قسمت به ارتباط بحث خمس و جنبه‌ی ولایی در ولایت فقیه تمرکز می‌شود. پیشتر عنوان شد یک نگاه در بحث خمس، نگاه حکومتی است که مؤیدات عقلی و نقلی آن در مبانی ولایت فقیه مورد اشاره قرار گرفت. امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید: «خمس، ملک واحد و دارای مالک واحد است و آن مالک، پروردگار متعال می‌باشد. ایشان مالکیت خداوند را به معنای مالکیت در تصرف و ولایت می‌شمارند.»^۲ و از آنجاکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پس از ایشان ائمه‌ی هدی علیهم السلام، جانشینان خدا در روی زمین هستند، این ولایت برای آن‌ها نیز وجود دارد و این مالکیت جعلی به خاطر منصب امامت و حکومت است.

خمس، ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام نیست و اگر چنین بود بعد از وفات به خانواده‌اش به ارث می‌رسید. حاکم و رهبر جامعه مانند هر مسئولیتی، برای انجام وظایف خود نیاز به ابزار کار دارد. مالیات به عنوان ابزار اجرای عدالت، توزیع مجدد درآمد و تأمین اهداف اقتصادی و اجتماعی، در اختیار حکومت اسلامی گذاشته شده است. بر این اساس، تأمین زندگی متوسط و آبرومندانه برای تمام شهروندان، به ویژه نیازمندان، بی‌سرپرستان و گرفتاران بلایای طبیعی و در راه ماندگان دیار غربت از وظایف دولت است. طبق این تحلیل، تیمان، بینوایان

۱. همان، ص ۹۲.

۲. البیع، امام خمینی، ج ۲، صص ۶۵۳-۶۵۵.



و در راه ماندگان را نمی‌توان هم‌ردیف خدا، پیامبر ﷺ و امام علیؑ دانست و آن‌ها را مالکان خمس محسوب نمود.

همچنین ایشان در «کتاب البیع» پس از بحث قلمرو ولایت و اختیارات فقیه و گزینش این نظر که فقیهان همه‌ی اختیارات ولایی و حکومتی امام معصوم علیؑ را دارند، به بررسی حکم خمس پرداخته و چنین آورده‌اند: «برابردیدگاه مشهور که خمس، ملک امام است، دلیلی بر ولایت فقیه بر آن نیست. اما آنچه از مجموع ادله‌ی خمس به دست می‌آید، چه درباره‌ی سهم امام چه سهم سادات، مالکیت امام علیؑ نسبت به خود نیست. اما درباره‌ی سهم سادات، شکی نیست که ایشان از موارد مصرف سهم ساداتند. نه اینکه مالک همه‌ی سهام سه‌گانه باشند. زیرا فقر، شرط جواز اخذ سهم سادات است. به تعبیر دیگر، بر حاکم واجب است که مخارج سال سادات را از این سه سهم بدهد. لذا اگر مقدار این سه سهم از مخارج سادات بیشتر بود، برای والی خواهد بود و اگر از مخارج سال آنان کمتر بود، وظیفه‌ی والی است که از سایر درآمدهای بیت‌المال جبران کند. و شکی نیست که نصف خمس از نیاز سادات به مراتب بیشتر است. اما درباره‌ی سهم امام علیؑ، آنچه از کتاب و سنت به دست می‌آید، این است که رسول خدا ﷺ و همچنین ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام هر یک در زمان خودشان ولی تصرف در سهام بوده‌اند، نه اینکه سهام ملک آنان باشد.

این مطلب با تأمل در ظاهر آیه‌ی شریفه‌ی «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسها و للرسول ولذی القربی...» به دست می‌آید. چرا که مالکیت خداوند متعال نسبت به سهم، مثل مالکیت انسان نسبت به لباسش از نوع مالکیت اعتباری نیست و اقلأً چنین مالکیتی را برای خداوند اعتبار نمی‌کنند. به‌گونه‌ای که اگر خداوند، پیامبرش را در فروش آن وکیل کند، مال از ملک خداوند خارج شده، ثمن آن در ملکش وارد شود. افزون بر آن، اعتبار مالکیت اعتباری برای خداوند متعال و رسول خدا ﷺ با هم - چه در طول هم و چه در عرض هم - نیز غیر معقول است.

مالکیت تکوینی هم که گاهی بر زبان‌ها جاری می‌شود، در این مقام که مقام بیان





حکم فقهی عقلایی است نه بیان دقایق فلسفی و عرفانی، صحیح نیست. علاوه بر آن، قرائتی وجود دارد که چنین ملکی اراده نشده است. اما مالکیت و اولویت تصرف برای خداوند نه تنها مانعی ندارد، بلکه امری عقلایی است. بنابراین، معنای «وان لله خمس» این است که خداوند ولی تصرف در آن است. پس اگر «للسول» را نیز بر ولایت تصرف حمل کنیم، نه از نظر اعتبار عقلایی اشکال دارد و نه از نظر ظاهر ادله. وحدت سیاق آن را تایید می‌کند. زیرا تفکیک میان «لله ولسول» و هریک را به معنایی حمل کردن، خلاف ظاهر بوده که نیازمند دلیل است. اما حمل بر ملکیت اعتباری، به گونه‌ای که پیامبر، مالک به ملک شخصی باشد، علاوه بر مخالفت با وحدت سیاق، مخالف روایات و فتاواست. چرا که لازمه‌ی چنین ملکیتی، به ارث رفتن است. در حالی که اخبار متعدد بر این مطلب دلالت می‌کند که آنچه مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله است، از آن امام پس از اوست»^۱

همچنین است در روایت «محمد بن فضیل» از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه خمس که حضرت فرمودند: «الخمس لله والرسول وهولنا»^۲ یعنی خمس مال خدا و رسول خداست و همان خمس مال ماست. این روایت می‌رساند که خمس یک حقیقت واحد است و نشان می‌دهد رابطه‌ی میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام یک رابطه‌ی طولی است و تنها جای مطمئنی که می‌توان خمس را به آن سپرد، همان جایگاه ولایت است. یعنی در زمان حضور معصوم علیه السلام، شخص امام و در زمان غیبت، فقیه عادل عهده‌دار این مسئولیت است.

ارتباط اداره‌ی خمس با ولایت فقیه چنان قطعی است که برخی نظریات فقهی از مسائلی چون خمس، ولایت فقیه را اثبات می‌کند. ادله‌ی تلفیقی ولایت فقیه که از نوع ملازمات عقلیه هم به شمار می‌روند، این چنین تبیین می‌شود. صلاحیت دین اسلام برای

۱. البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۶۶۰.

۲. وسائل الشیعه، عاملی، ج ۹، ص ۵۱۸.





بقاء و دوام تا قیامت، یک مطلب قطعی و روشن است و هیچ گاه بطلان و ضعف و کاستی در آن راه نخواهد داشت: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۱ و تعطیل نمودن اسلام در عصر غیبت و عدم اجرای احکام و حدود آن، سدّ از سیل خداوند و مخالفت با ابدیت اسلام است. از این دو جهت، هرگز نمی‌توان در دوران غیبت بخش مهم احکام اسلامی را به دست نسیان سپرد.

بررسی احکام اسلام، گویای این مطلب است که بدون زعامت فقیه جامع‌الشرایط، تحقق این احکام امکان‌پذیر نیست و عقل با نظر نمودن به این موارد، حکم می‌کند که خداوند یقیناً اسلام و مسلمانان را در زمان غیبت رها نکرده و برای آنان والیان جانشین معصوم تعیین فرموده است.^۲

اینجاست که امام خمینی رحمته‌الله علیه در پاسخ آنان که قائل به توقف حکم خمس به زمان حضور می‌باشند، چنین بیان می‌دارد که آیا این بودجه‌ی فراوان را باید به دریا بریزیم؟ یا زیر خاک کنیم تا حضرت بیاید؟ یا برای این است که آن روز مثلاً پنجاه نفر سید بخورند؟ یا اکنون فرض کنید به پانصد هزار سید بدهند که ندانند چکارش کنند؟! در صورتی که می‌دانیم حق سادات و فقرا به مقداری است که با آن امرار معاش کنند. متنها طرح بودجه‌ی اسلام این‌طور است که هر درآمدی مصارف اصلی معینی دارد. یک صندوق مخصوص زکات و صندوق دیگر برای صدقات و تبرعات، و یک صندوق هم برای خمس است. سادات از صندوق خیرتأمین معاش می‌کنند. در حدیث است که سادات در آخر سال باید اضافه از مخارج خود را به حاکم اسلام برگردانند و اگر کم آوردند، حاکم به آنان کمک می‌کند. ایشان در نتیجه این بحث می‌فرماید: «خلاصه‌ی کلام اینکه، هر کس در مفاد آیه خمس اندیشه کند، درمی‌یابد که تمام سهام خمس متعلق به بیت‌المال است و حاکم حق تصرف در آن دارد و نظر

۱. فصلت: ۴۲.

۲. ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، جوادی آملی، صص ۱۶۵-۱۷۸.

حاکم که مبتنی بر مصلحت تمام مسلمین است، لازم الاجراست. از طرف دیگر، برعهده حاکم است که از سهم سادات، زندگی سه گروه یادشده در آیه را بر حسب تشخیص خود، تأمین نماید.^۱

نتیجه‌گیری

دین اسلام، مجموعه‌ی به هم پیوسته و منسجمی است که نظام فقهی و کلامی آن مرتبط و مؤید یکدیگر است. اهمیت این مطلب زمانی روشن‌تر می‌شود که برخی مناقشات و شبهات در حوزه‌ی آموزه‌های دینی، از عدم رویکرد سیستمی و همه‌جانبه به این آموزه‌ها ناشی می‌شود. از جمله آموزه‌هایی که تفکیک فقه از کلام می‌تواند به شبهات آن در عصر غیبت دامن بزند، واجب مالی خمس است. تا آنجا که برخی مناقشات در مالکیت خمس، منجر به پندار تعطیلی آن در زمان غیبت شده است. در بحث مالکیت خمس، چنانچه مالکیت را به معنای تصرف مأذون، به نفع جامعه مسلمین تفسیر کنیم، هرگز قائل به تعطیلی چنین منبع مالی در زمان غیبت نشده و بلکه به یک فقیه جامع‌الشرایط و پارسا سپرده تا در جهت تأمین منافع مسلمین از این ظرفیت مالی استفاده کند.

فقه حکومتی، چنین نگاهی به آموزه‌ی مالی خمس دارد. این رویکرد به استناد مبانی کلامی ولایت الهی، مراتب ولایت و تصرف در عصر غیبت را برای فقیه پارسای جامع‌الشرایط ثابت می‌داند. از جمله مستندات کلامی تصرف ولی فقیه در واجب مالی خمس در عصر غیبت، می‌توان به قاعده‌ی لطف اشاره کرد که از محکّمات دلایل کلام امامیه بوده و ولایت ولی فقیه را به عنوان مصداق لطف در عصر غیبت تبیین می‌کند. از دلایل نقلی مالکیت و تصرف ولی فقیه در مسئله خمس نیز می‌توان به مقبوله‌ی عمر بن حنظله تمسک جست.

با اثبات کلامی مأذون بودن تصرف ولی فقیه در عصر غیبت و با توجه به این حقیقت

۱. همان، ص ۶۵۹-۶۶۴.



که وجوب خمس، نسخ و تعطیل نشده است، باید گفت انفکاک ولایت ولی فقیه از ولایت معصوم که مستمسک شبهات خمس در عصر غیبت است، باطل بوده و به استناد ادله‌ی محکم، اذن تصرف ولی فقیه در عصر غیبت ثابت و مشمول احکام مالکیت خمس نیز می‌باشد.



فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. آشتیانی، سید جلال الدین (۱۳۷۵ش)، شرح مقدمه‌ی قیصری برفصوص الحکم ابن عربی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. آمدی، سیف الدین (۱۴۲۳ق)، ابکار الافکار فی اصول الدین، قاهره، دارالکتب.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت، دارالفکر.
۵. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق)، القضا والشهادات، قم، کنگره بزرگداشت شیخ انصاری.
۶. جرجانی، میرسید شریف (۱۳۲۵ق)، شرح مواقف، قم، الشریف الرضی.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵ش)، ولایت فقاقت و عدالت، قم، اسراء.
۸. حرعاملی، محمد بن حسن (بی تا)، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۹. حلّی، حسن بن مطهر (۱۳۶۵ش)، باب حادی عشر، تهران، موسسه مطالعات اسلامی.
۱۰. _____ (۱۴۱۳ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح و تعلیق علامه حسن زاده آملی، قم، مؤسسه‌ی نشر اسلامی.
۱۱. خمینی، سید روح الله (۱۳۹۴ش)، ولایت فقیه، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. _____ (۱۳۸۸ش)، البیع، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سید کیلانی، بی جا، مکتبه الرضویه.
۱۴. زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق علی هلالی، بیروت، دارالفکر.
۱۵. سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر (۱۳۹۴ق)، الاتقان فی علوم القرآن، هیئت المصریه العامه للکتاب.
۱۶. شیخ صدوق (۱۴۱۵ق)، المقنع، بی جا، موسسه نشر امام هادی علیه السلام.
۱۷. شیخ طوسی (۱۴۰۶ق)، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت، دار الاضواء.
۱۸. _____ (بی تا)، الخلاف، قم، موسسه نشر اسلامی.



۱۹. _____ (بی تا)، الاستبصار، محقق: سید حسن موسوی خراسان، دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. شیخ مفید، محمد (۱۳۱۳ق)، النکت الاعتقادیة، قم، المعتمر العالمی للشیخ المفید.
۲۱. _____ (۱۴۱۳ق)، المقنعه، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۲۲. طوسی، خواجه نصیر (۱۴۰۵ق)، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، بیروت، دار الأضواء.
۲۳. _____ (۱۴۰۵ق)، رسائل خواجه نصیر طوسی، بیروت، دار الأضواء.
۲۴. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۱۷ق)، المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۲۵. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی.
۲۶. عاملی، زین الدین (بی تا)، الروضه البهیة، دارالعالم الاسلامی.
۲۷. ۲۸. انصاری، سید مرتضی (بی تا)، الانتصار، موسسه نشر اسلامی.
۲۸. فیاض لاهیجی، عبد الرزاق (۱۳۸۳ش)، گوهر مراد، تهران، سایه.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، اصول کافی، محقق و مصحح: دارالحديث، قم، دارالحديث.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۲ش)، حقوق و سیاست در قرآن، تدوین: محمد شهرابی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۳۱. مطهری، مرتضی (بی تا)، مجموعه آثار، تهران، صدرا.
۳۲. نجفی، محمدحسن (۱۴۳۰ق)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق: شیخ عباس قوچان، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۳۳. نراقی، احمد (۱۴۰۸ق)، عوائدالایام، قم، مکتبه بصیرتی.

مقالات:

۳۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۶ش)، مباحثی پیرامون تبیین ولایت فقیه، حکومت اسلامی، سال دوم، (شماره ۳)، صص ۲۰۱-۲۰۰.
۳۵. کربلایی پازوکی، علی (۱۳۹۰ش)، ولایت فقیه مسئله ای کلامی یا فقهی (با تأکید بر آثار کلامی)، اندیشه نوین دینی، سال هفتم (ش ۲۶)، صص ۷-۱۰.
۳۶. محمدرضایی، محمد (۱۳۸۰ش)، مبانی فلسفی و کلامی حکومت دینی، قبسات، ش ۲۰ و ۲۱، صص ۵۷-۶۱.





-
۳۷. لکزایی، نجف (۱۳۸۳ش)، مبانی ولایت فقیه، علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، ش ۲۵، صص ۱۷۸-۱۸۱.
۳۸. یاوری سرتختی، محمدجواد، بررسی تاریخی مقوله خمس در جاهلیت و صدر اسلام، خمس پژوهی، شماره سوم، صص ۲۲-۲۵.



نقد شبهه‌ی

ارتباط‌دهی خمس با توسل از سوی روحانیت شیعه برای دریافت خمس

فاطمه انجیز مکانیک^۱

چکیده

اکثر مسلمانان به مشروعیت توسل اعتقاد دارند. ولی وهابیان با توسل به اولیاء و انبیاء الهی مخالف هستند و آن را ساخته و پرداخته‌ی متکلمان شیعه می‌دانند که برای برآوردن منافع خود، که یکی از آن‌ها دستیابی به منابع مالی از جمله خمس است، از آن بهره‌برداری می‌کنند. در حالی که قاطبه‌ی مسلمانان، با توجه به آیات قرآن و روایات و نیز سیره‌ی سلف، توسل به اولیاء و انبیاء را جایز دانسته‌اند. در این بین، وهابیان تندرو با ارتباط‌دهی توسل و خمس و متهم کردن متکلمان شیعه به ساختگی بودن هریک از این‌ها، مسلمانان را مشرک دانسته‌اند. در این پژوهش، تلاش شده است تا با روش تحلیلی-انتقادی، نظروهایت تبیین و نقد شده و ایرادات آن بیان گردد. از جمله‌ی این موارد، این است که توسل و خمس، دو مقوله‌ی جدا از هم هستند. همچنین توسل در اسلام با توجه به آیات قرآن و

۱. پژوهشگر وهابیت‌شناسی؛ .fatemaa54@gmail.com



سیره‌ی سلف قابل اثبات است. و دیگر اینکه نگاه وهابیت به توسل، با آیات و روایات و سیره‌ی سلف سازگار نیست که در این پژوهش، بدان پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: توسل، خمس، وهابیت، شیعه.



مقدمه

مشروعیت توسل، امری مسلم در اسلام است و همه‌ی فرقه‌های اسلامی با اصل توسل مخالفتی ندارند. لکن در توسل به برخی از مصادیق، اختلاف دیدگاه وجود دارد که مهم‌ترین آن، توسل به اولیاء و انبیای الهی بعد از حیات ایشان است. شیعه، توسل به ذات اولیاء و انبیاء را بدون اشکال، بلکه مستحب می‌داند. ولی وهابیت، توسل به اولیای الهی را شرک قلمداد می‌کند و توسل را ساخته و پرداخته‌ی متکلمان شیعی می‌داند و معتقد است، شیعه برای برآوردن اغراض و منافع مادی و معنوی خود که یکی از آن‌ها دستیابی به منابع مالی از جمله خمس است، توسل را مطرح نموده است.^۱ در حالی که خمس و توسل، دو مسئله‌ی متفاوت بوده و برای هرکدام می‌توان مستنداتی از قرآن و سیره‌ی پیامبر ﷺ و صحابه بیان کرد. لذا در این مقاله، درصدد آنیم که نادرستی عقیده‌ی وهابیت در مورد روحانیت شیعه را اثبات کنیم. در این راستا، به این سؤالات پاسخ می‌دهیم که چه رابطه‌ای می‌توان برای توسل و خمس مطرح کرد؟ در اندیشه‌ی شیعه، توسل چگونه مطرح شده است؟ و نگاه وهابیت به توسل چیست؟

مقوله‌ی توسل و موضوع خمس در کتاب‌ها و مقاله‌هایی مورد بررسی قرار گرفته و به برخی شبهات آن دو نیز پاسخ داده شده است. از جمله کتاب‌های «خمس سهمی برای

۱. نک: رصد شبهات خمس در فضای مجازی، بنیاد بین‌المللی احیاء فرهنگ خمس.



شکوفایی» اثر «آیت‌الله غلامعلی نعیم‌آبادی»؛ «راهنمای حقیقت» اثر «آیت‌الله جعفر سبحانی»؛ «پاسخ به شبهات وهابیان بر روایات توسل به پیامبر ﷺ پس از وفات ایشان» از «محسن عبدالملکی»؛ «درسنامه‌ی نقد وهابیت» از آیت‌الله جعفر سبحانی؛ و مقاله‌های «نقد و آراء و اندیشه‌ی ابن تیمیه در باب خمس» از «زهره کیومرثی»؛ «موضوع‌شناسی خمس درآمد‌ها، رویکردها و چالش‌ها» از «محمدصادق فیاض و محمدعلی نجیبی»؛ «کاوشی در احادیث خمس صحیح بخاری» از «علی علمی اردبیلی و سید علی سجادی‌زاده»؛ و «خمس در کتاب و سنت» از «آیت‌الله علی احمدی میانجی». ولی این شبهه در هیچ‌یک از این آثار پاسخ داده نشده است. لذا برای پاسخ به سؤالات فوق، ابتدا توسل در اندیشه‌ی شیعه و وهابیت مقایسه می‌شود و سپس آیات مربوط به توسل و خمس بررسی می‌گردد.

مفهوم‌شناسی

توسل: کلمه‌ی «توسل» مصدر باب تفعیل و به معنای «وسیله قرار دادن» می‌باشد. «راغب اصفهانی» معتقد است: «رغبت، جزئی از معنای توسل است. چرا که توسل درخواست رسیدن به مقصود، از روی رغبت و میل درونی است.^۱ توسل در اصطلاح شرعی، به معنای «به‌کارگیری وسیله‌ای برای نزدیک شدن به خدا» است.^۲ خمس: خمس در لغت، به معنای «یک‌پنجم» و جمع آن، «اخماس» است.^۳ و در اصطلاح شرع، حقی است که خروج آن از مال، واجب بوده و بنی‌هاشم مستحق آن است.^۴

۱. التوصل الی شی برغبه وهی اخص من الوصله، لتضمنها المعنی الرغبه (المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۸۷۱).
۲. ما یتقرب به الی الله رجاء حصول مرغب او دفع مرهوب من فعل الواجبات والمستحبات او ترک المنهيات. (بحوث محکمه فی الحقیده الاسلامیه، عواد المعتق، ص ۳۷۶).
۳. لسان العرب، ابن منظور، ج ۶، ص ۷۰.
۴. مجمع البحرین، طریحی، ج ۴، ص ۶۶.



خمس از فرائض دین اسلام است و تحت شرایطی واجب است. براساس شریعت اسلام، مکلف واجد شرایط، باید یک پنجم از درآمدهای خود را با ضوابط خاصی در عصر حضور معصومین علیهم السلام در اختیار آنان قرار دهد و در عصر غیبت آن را در اختیار ولی فقیه بگذارد تا در راه مصالح اسلام و مسلمانان صرف شود.

شیعه: شیعه در لغت به پیروان یک شخص گویند و جمع آن «شیع» و «اشیاع» است که گفته می‌شود: «از او پیروی کرد و با او موالات و همبستگی نمود.»^۱ «ابن فارس» گفته است: «شیعه دو معنای ریشه‌ای دارد. یکی، بریاری دلالت دارد و دیگری برپخش و گسترش. اینکه می‌گویند وقتی فلانی بیرون رفت دیگری او را مشایعت کرد، از معنای اول است.»^۲

در معنای اصطلاحی، شیعه به آن عده از مسلمانان گفته می‌شود که به خلافت و امامت بلافضل امام علی علیه السلام معتقدند و براین عقیده‌اند که امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق نص شرعی تعیین می‌شود و امامت حضرت علی علیه السلام و دیگر امامان شیعه نیز از طریق نص شرعی است.^۳

وهابیت: وهابیت نام فرقه‌ای است که در اواخر سده‌ی دوازدهم و اوائل قرن سیزدهم قمری در «عربستان»، در منطقه‌ی «نجد» و توسط «محمد بن عبدالوهاب» تأسیس شد. محمد بن عبدالوهاب بین سال‌های ۱۱۱۱ تا ۱۱۱۵ هجری قمری در خانواده‌ای حنبلی مذهب در شهر «عینیه» از شهرهای عربستان به دنیا آمد. خانواده‌ی او اهل علم بودند. او بعد از شاگردی نزد پدرش به مدینه سفر کرد و نزد «شیخ عبدالله بن ابراهیم حنبلی»، عقاید «ابن تیمیه» را یاد گرفت و پس از بازگشت به شهر خود، دیدگاه خود را بیان کرد و در این موضوع بین او و پدرش نزاع در گرفت.

۱. لسان العرب، ابن منظور، ج ۸، ص ۱۸۸، واژه تشیع. «الشیعه القوم الذین تجتمعوا علی امر، و کل قوم امرهم واحد یتبع بعضهم رای بعض هم شیع».

۲. مقایس اللغه، ابن فارس، ج ۳، ص ۲۳۵، واژه شیع.

۳. اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۳۵؛ الملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۴۶.



در سال ۱۱۵۳ هجری پدرش از دنیا رفت و در سال ۱۱۶۰ هجری، ابن عبدالوهاب به شهر «درعیه» رفت و امیرشهر درعیه، «محمد بن سعود» با محمد بن عبدالوهاب بیعت کرد.^۱

تبیین زمینه‌ی شبهه

خمس، از دیرباز مورد حمله‌ی مخالفان شیعه به ویژه وهابیان بوده و در موارد بسیاری، از سوی وهابیان مورد تخطئه قرار گرفته است. وهابیان به صورت تمام‌قد، در مقابل مکتب اهل بیت علیهم‌السلام ایستاده و به دشمنی با فرهنگ آن بزرگواران پرداخته‌اند و با هروسيله‌ای سعی در تضعیف باورها و آموزه‌های شیعی می‌نمایند. از این رو، به فرهنگ خمس نیز حمله نموده و با بهانه‌هایی از این قبیل که: خمس معمول شیعه، ریشه و اساس قرآنی ندارد و ساخته و پرداخته‌ی روحانیت شیعه است، به کوبیدن آن می‌پردازند.

از جمله شبهات و مغالطاتی که وهابیان برای تخریب فرهنگ خمس دارند، دستاویز قرار دادن برخی شبهات بی‌اساس از جمله «ارتباط‌دهی خمس با توسل از سوی روحانیت شیعه برای دریافت خمس» است و از طریق شبهه‌سازی، به دنبال آنند که خمس را به توسل ارتباط دهند؛ با این بیان که: دلیل این که شیعیان، دم از توسل می‌زنند و تأکید زیادی بر آن دارند، برانگیختن مردم و فریب آنان برای دریافت خمس است! و از طریق القای این شبهه تلاش می‌کنند این گونه وانمود نمایند که روحانیون و مادحان شیعه برای جمع‌آوری خمس است که آن را به توسل گره می‌زنند تا از راه تأکید بر توسل، به جمع‌آوری خمس بپردازند!

این در حالی است که توسل و خمس، دو مقوله‌ی جدا از هم بوده و هریک در جای

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر بنگرید به آثاری چون: حیات و آثار، الامام محمد بن عبدالوهاب؛ مبانی فکری وهابیت، جعفر سبحانی؛ الامام محمد بن عبدالوهاب و انتصار المنهج السلفی، عبدالحلیم الجندی.





خود، آموزه‌ای محکم در اعتقادات ناب شیعی است و برخلاف این شبهه‌ی وهابیان، هیچ‌گونه ارتباط بخشی بین توسل و خمس وجود ندارد و این شبهه، از اساس صحیح نیست. توسل در اندیشه‌ی شیعه و حتی اهل سنت، به دلایل قرآنی و روایی متعدّد، اندیشه‌ای کاملاً مستقل است و خمس نیز در جای خود، واجبی دینی با ادله‌ی کافی قرآنی و روایی است و این شبهه‌ی وهابیان برای ارتباط بخشی بین توسل و خمس، کاملاً ناسازگار و به طور کلی بی‌ربط است.

انگیزه‌ی اصلی و دلیل بافتن شبهه، این است که خمس، یکی از جنبه‌های قدرت و قوّت شیعه است و به‌عنوان یک پشتیبان قوی برای پیشبرد مکتب شیعه به شمار می‌رود. لذا، دشمنی با حکم خمس که بخشی از آن حقوق فرزندان پیامبر ﷺ است، دشمنی جدیدی از سوی مخالفان مکتب اهل بیت ﷺ به شمار نمی‌رود و پیشینه‌ی دیرینی دارد و از آن جا که خمس، موجب استحکام پایه‌های فکری و عملی مکتب اهل بیت ﷺ است، دشمنان اهل بیت ﷺ در طول تاریخ به بهانه‌های واهی، آن را مورد حمله و تخطئه قرار داده‌اند. بنابراین، با قاطعیت باید گفت، شبهات وارده در مورد خمس، چیز تازه‌ای نیست و سابقه‌ای طولانی دارد. در حالی که خمس، از واجبات معین و محکم الهی است که در متن آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال به آن تصریح شده است. از سوی دیگر، احادیث مهمی در تشویق اهل بیت ﷺ به پرداخت خمس یا اعلام خطر نسبت به کوتاهی در انجام این واجب الهی، وارد شده و امامان ﷺ، خمس‌دهندگان را در موارد زیادی دعا نموده، و کسانی را که از پرداخت خمس سر باز می‌زنند، نفرین نموده‌اند.

در این بین، عناصر فریب‌خورده‌ای مانند «حیدر علی قلمداران» که دارای گرایش‌های وهابی‌گری بوده، خمس معمول شیعه را بر یافته‌ی روحانیت شیعه دانسته است. او که قبلاً هم در اندیشه‌های منحرفش، شفاعت و زیارت را انکار کرده بود، خمس را نیز در همین ردیف قرار داده و دستاویزی برای وهابیون گمراه شده است و آنان که برای تضعیف مکتب اهل بیت ﷺ از هر راهی استفاده می‌کنند، به اندیشه‌های مسموم او تمسک جسته و برخی شبهات خمس را برجسته نموده‌اند. به‌خوبی مبرهن است که ترفند سال‌های اخیر





وهابیون، مبارزه با حکم خمس در اندیشه شیعه از راه‌های جدید و برای مشوش کردن اذهان شیعیان است تا آنان را از انجام این حکم الهی منصرف سازند. براین مبنا، برای پاسخ به این شبهه باید گفت اگر به درستی جایگاه توسل و خمس تبیین شود، هر مخاطب بی‌طرفی، بی‌ربط بودن شبهه‌ی پیش‌گفته را درمی‌یابد و به بی‌اساس بودن آن پی می‌برد.

مقایسه‌ی توسل در اندیشه‌ی شیعه و وهابیت

اکثریت مسلمانان با توجه به عبارت «و ابتغوا إلیه الوسيله» جواز توسل دریافت کرده‌اند. در کتب شیعه مانند تفسیر المیزان، مجمع البیان، تفسیر نمونه،^۱ تفسیر تسنیم، الکافی،^۲ کامل الزیارات،^۳ کتاب المزار الکبیر (لابن المشهدی)،^۴ صحیفه‌ی سجاده،^۵ الفقه المنسوب بعلی بن موسی^۶ به بحث توسل اشارات عمیقی شده است.

اما از نگاه وهابیت، توسل بر دو قسم است: توسل مشروع و توسل نامشروع. آنان بر این باورند که هرگاه انسان به وسیله‌ای که در کتاب یا سنت از آن یاد شده متوسل شود، توسل مشروع است. اما اگر به وسیله‌ای که کتاب و سنت از آن یاد نکرده به خدا تقرب نماید، توسل نامشروع بوده است. لذا وهابی‌ها ملاک مشروعیت توسل را ذکر وسیله در کتاب و سنت می‌دانند.

توسل مشروع^۷ از نگاه ایشان این موارد است: ۱. توسل به اسماء الله ۲. توسل به صفات

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۴۶۳.

۲. الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۵۴۵.

۳. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۹۶.

۴. المزار الکبیر، لابن المشهدی، ص ۲۵۶.

۵. صحیفه سجاده، امام سجاد علیه السلام، صص ۱۵۰ و ۲۱۷ و ۲۴۶.

۶. الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، منسوب به علی بن موسی علیه السلام، ج ۱، ص ۴۰۲.

۷. مجموع فتاوی و رسائل فضیله شیخ محمد بن صالح العثیمین، ابن عثیمین، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۳۵.





الله ۳. توسل به افعال الله ۴. توسل به ایمان به خدا ۵. توسل به حال داعی ۶. توسل به دعای پیامبر ﷺ در حال حیات ۷. توسل به دعای صالح زنده ۸. توسل به عمل آنان برای توسل نامشروع این موارد را ذکر می‌کنند: ۱. توسل به ذات مخلوق حی برای قرب به خدا ۲. توسل به جاه مخلوق ۳. توسل به دعای پیامبر ﷺ ۴. توسل به حق مخلوق ۵. توسل به دعای پیامبر ﷺ پس از حیات ۶. توسل به دعای شخص صالح میت.^۱

پاسخ به شبهه

توسل و خمس، دو مسئله‌ی جداگانه کلامی و فقهی است که هریک دارای جایگاه مستقلی است و وجوب خمس، هیچ رجحان یا ارتباطی با توسل ندارد و هرکدام دارای ادله‌ی مستقلی هستند که در ادامه به ادله‌ی قرآنی و روایی هریک می‌پردازیم.

الف) مستندات توسل

آیات بسیاری بر جواز توسل دلالت می‌کنند که مهم‌ترین آن‌ها آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده و ۶۴ سوره‌ی نساء است. شایان ذکر است که این موضوع، حتی با استناد به روایت اهل سنت نیز قابل اثبات است. مهم‌ترین این مستندات، موارد زیر است:

۱. آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون؛ ای اهل ایمان، از خدا بترسید و به سوی او وسیله جویند و در راه او جهاد کنید. باشد که رستگار شوید.» اکثر مسلمانان با توجه به این آیه، توسل به اولیاء الهی را به دو دلیل عام بودن کلمه‌ی وسیله و اینکه آیات و روایاتی وجود ندارد که آن را تخصیص زده باشد، جایز می‌دانند. در آیه‌ی مورد بحث، به دلیل اینکه کلمه‌ی وسیله دارای «ال» جنس است، دلالت بر عموم می‌کند.

۱. معجم الفاظ العقیده، عامرفالح، صص ۱۰۶-۱۰۴.





بنابراین آیه به صورت عام، دستور به بهره بردن از هر وسیله ای برای رسیدن به قرب الهی داده است.

«محمد بن علوی مالکی» می گوید: «لفظ الوسيله عام فی الآيه. کماتری فهو شامل التوسل بالذوات الفاضله من الانبياء و الصالحين فی الحيات و بعد الممات و بالإتيان بالاعمال الصالحه على الوجه المأمور به و التوسل بعد وقوعها؛ لفظ وسيله در آیه، عام است. همان طور که می بینید شامل توسل به ذات انبیاء و صالحان در زمان حیات و پس از آن است و با عمل صالح به شیوه ای که توصیه شده و توسل به آن عمل بعد وقوع عمل است.»^۱ بنابراین همان طور که از عموم آیه استفاده می شود، وسیله، منحصر در ایمان و عمل صالح نیست بلکه توسل به انبیای الهی در هر زمان (حیات و ممات آنها) می تواند مصداق آیه باشد.^۲ وسیله در هیچ روایت و آیه دیگری تخصیص نخورده است. بنابراین محصور کردن این آیه طبق نظروهابیان به عمل صالح یا دعای صالحان در دنیا، بدون دلیل است. اگر در این آیه، «ابتغوا» را طبق نظروهابیان فقط ایمان و عمل صالح بدانیم^۳ منجر می شود که عبارت «وابتغوا الیه الوسيله» لغو شود. زیرا آیه خطاب به مؤمنین بوده و خداوند آنان را ابتدا امر به تقوا و سپس اتخاذ وسیله کرده است. از آنجاکه «اتقوا الله» دلالت بر وجوب انجام عمل صالح دارد، اگر «وابتغوا الیه الوسيله» را منحصر در ایمان و عمل صالح بدانیم، عبارت لغو و اضافی خواهد بود که در این صورت، با بلاغت قرآن سازگار نیست.

۲. آیه ی ۶۴ سوره ی نساء: «ولوانهم اذ ظلموا انفسهم جاووک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما؛ و اگر هنگامی که آنان بر خود ستم کردند به توجوع می کردند و از کردار خود به خدا توبه نموده و توهم برای آنها استغفار

۱. مفاهیم یجب ان تصحح، المالکی، ص ۱۲۱.

۲. شرح المواهب، المالکی، ج ۸، ص ۴۰۳.

۳. التفسیر القرآن الکریم، ابن عثیمین، سوره مائده، آیه ۳۵.





می‌کردی و از خدا آمرزش می‌خواستی، در این حال البته خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» نقد دیگری که می‌توان بیان کرد این است که خداوند در این آیه، امر به وسیله قرار دادن پیامبر ﷺ فرموده است و در این آیه از ستمکاران خواسته نزد پیامبر ﷺ بروند و از او بخواهند که برای ایشان از خداوند طلب آمرزش گناهان کند.

«اذ» وقتی بر سرفعل ماضی وارد شود، معنای مستقبل می‌دهد. به عبارت دیگر، زمان برای مستقبل است.^۱ دیگر اینکه، این آیه بدون تخصیص و قید برای حیات یا ممات آمده است. پس تمام زمان‌ها را شامل می‌شود.

۳. روایت «عثمان بن حنیف»: یکی از مهم‌ترین روایاتی که نشان می‌دهد صحابه، توسل به ذات را جایز می‌دانستند، روایت عثمان بن حنیف معروف به روایت «ضریر» است. در این روایت آمده است: «مرد ناینبایی خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! از خدا بخواه که به من عافیت دهد. پیامبر ﷺ فرمود: اگر خواستی دعا برایت می‌کنم، ولی اگر می‌خواهی صبر کن که صبر برای توبه بهتر است. گفت: [نه] برایم دعا بفرما! پیامبر ﷺ به او دستور داد: با دقت وضوئی نیکو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و بعد از آن چنین دعا کن: «اللهم انی اسألك واتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة. یا محمد انی اتوجه بک الی ربی؛ خدایا! از تو می‌خواهم به وسیله‌ی پیامبرت که پیامبر رحمت است و به سوی تو متوجه می‌شوم تا حاجتم برآورده شود.»

ابن حنیف می‌گوید: «به خدا سوگند، ما متفرق نشده بودیم و طولی نکشید که آن مرد بر ما وارد شد. در حالی که گویا هیچ آفتی در او نبوده است.»^۲

از این روایت استفاده می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ، خود دعا نفرمود، بلکه به او آموخت

۱. مغنی البیب، ابن هشام انصاری، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. سنن ابن ماجه، ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۴۴؛ المستدرک، نیشابوری، ج ۱، ص ۳۱۳.





که چگونه به ذات پیامبر ﷺ توسل پیدا کند و از خداوند چیزی بخواهد. آن فرد نیز رسول اکرم ﷺ را وسیله‌ی تقرب خود به خدا قرار داد.

۴. روایت «حدیث سعید بن خدری»: از رسول خدا ﷺ نقل شده: «ما خرج رجل من بيته الى الصلاة وقال: اللهم بحق السائلين عليك وبحق من مشاني هذا فاني لم اخرج اشرأ ولا بطراً ولا رياء ولا سمعة وخرجت اتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك فاسلك ان تعيذني من النار وان تغفر ذنوبي انه لا يغفر الذنوب الا انت الا اقبل الله عليه بوجهه واستغفر له سبعون الف ملك.»^۱ هر کس از خانه خارج شود و این دعا را بخواند، خداوند به او رومی آورد و هفتاد هزار فرشته برای او طلب آمرزش می‌کنند: خدایا! به حق سائلان درگاهت و به حق این راه رفتن من که از جهت نافرمانی و خوش‌گذرانی و ریا و سمعه نیست، بلکه برای پرهیز از خشم تو و جست‌وجوی خشنودی توست، از تومی خواهم که مرا از آتش جهنم پناه دهی و گناهان مرا ببخشی که کسی جز تو گناهان مرا نمی‌بخشد.

این حدیث می‌آموزد که موقع درخواست حاجت از خداوند، به اولیای الهی توسل کنند و آن‌ها را واسطه قرار دهند.

۵. روایت «مالک الدار»: این روایت نشان می‌دهد که توسل به ذات پیامبر ﷺ پس از ممات ایشان نیز مورد تأیید صحابه و خلفای راشدین بوده است. در این روایت آمده است که در زمان خلافت «عمر بن خطاب»، مردم به قحطی و خشکسالی مبتلا شدند. مردی نزد قبر پیامبر ﷺ آمد و گفت: «یا رسول الله! برای امت درخواست باران کن؛ زیرا آن‌ها به هلاکت افتاده‌اند.» شخصی به خواب مرد ناشناس آمد و به او گفت: «نزد عمر برو و سلام مرا به او برسان. به او خبر بده که شما

۱. سنن ابن ماجه، ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵۶؛ الشرح الكبير، ابن قدامة، ج ۱، ص ۵۰۱؛ مسند، ابن حنبل، ج ۳، ص ۲۱؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۲۹؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۱۴۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۵، ص ۴۰۱.





سیراب می شوید. به او بگو: برتوباد زیرکی.» مرد ناشناس نزد عمر بن خطاب آمد و این خبر را به او داد و عمر گریه کرد و پذیرفت.^۱

با توجه به این روایت، مشروعیت توسل به ذات پیامبر ﷺ در زمان ممات از دیدگاه اهل سنت اثبات می شود. هنگامی که شخصی در کنار مرقد پیامبر ﷺ به ایشان متوسل شد، نه تنها کسی از صحابه و تابعین مانع فرد متوسل ناشناس نشد بلکه عمر، عمل وی را تقریر و تأیید کرد. نیز از این روایت به دست می آید که صحابه، همان طور که در زمان حیات به پیامبر ﷺ متوسل می شدند، در زمان وفات ایشان نیز عمل را جایز می دانستند.

۶. حدیث «عایشه»: یکی دیگر از مواردی که مشروعیت توسل به ذات پیامبر ﷺ را از دیدگاه اهل سنت اثبات می کند، حدیث «عایشه» است. در این حدیث آمده است: «قحط اهل المدینه قحطاً شدیداً، فشکوا الی عایشه، فقالت: انظروا قبر النبی صلی الله علیه و اله وسلم، فافتحوا منه کوی الی السماء حتی لایکون بینه و بین السماء سقف. ففعلوا فطرنا مطراً حتی نبت العشب و سمنت الابل حتی تفتقت من الشحم، فسمی عام الفتق؛ اهل مدینه دچار قحطی شدیدی شدند. مردم شکایت را نزد عایشه بردند. او گفت: نظربه قبر پیامبر ﷺ نموده و دریچه ای از آن به سوی آسمان باز کنید، به حدی که بین قبر و بین آسمان سقفی نباشد. آنان چنین کردند و به حدی که باران رسید که گیاهان روییده و شتران چاق شدند تا حدی که از چربی، شکاف برداشتند. لذا آن سال را سال فتق نامیدند.»^۲

۱. المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، صص ۴۸۲-۴۸۳؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۴۹۶-۴۹۵؛ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابن عبد البر، صص ۵۵۳-۵۵۴؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۳؛ تاریخ الکبیر المعروف بتاریخ ابن ابی خیمه، ابن ابی خیمه، ج ۲، ص ۸۰؛ خلاصه الوفاء باخبار دار المصطفی، سمهودی، ج ۱، ص ۴۱۸؛ دلائل النبوه، بیهقی، ج ۷، ص ۴۷.

۲. سنن دارمی، دارمی، ج ۱، ص ۴۴.





این روایت نیز به صراحت دلالت می‌کند که صحابه توسل به ذات پیامبر ﷺ را بعد از ممات ایشان جایز می‌دانستند. به طوری که همسر پیامبر ﷺ برای برطرف شدن قحطی، به توسل به پیامبر ﷺ سفارش می‌کند و اینکه عایشه به طور حتم می‌داند که رسول خدا ﷺ دائماً و بعد از وفاتش هم وسیله برای امتش است.

از مجموع این مستندات به دست می‌آید که توسل به ذات پیامبر ﷺ صحیح است و سلف به آن عمل کرده است. پس اصل مسئله بدعت نیست و برخلاف نظر برخی که می‌گویند «ذریعه الی شرک» است، خود صحابه این عمل را انجام داده‌اند. و کسانی که می‌گویند این شرک است، صرفاً ادعایی بی‌اساس است و همان‌گونه که بیان شد، برای جواز توسل به ذات پیامبر ﷺ می‌توان به این روایت استناد کرد.

ب) مستندات خمس

خمس یکی از ضروریات دین اسلام است و تمامی مذاهب پرداخت خمس را واجب می‌دانند. اما اینکه بر چه چیزهایی خمس واجب می‌شود، مورد اختلاف است. تنها دلیل قرآنی صریح خمس، آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال است. این آیه می‌فرماید: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم امنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر؛ بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه [از آن‌ها] است، اگر به خدا و آنچه بر بنده‌ی خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه [با ایمان و بی‌ایمان] روز جنگ بدر [نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

در این آیه، عبارت «غنمتم من شیء» به طور مطلق آمده است و از آن افاده‌ی عموم شده است. «حسنین محمد مخلوف»، رئیس سابق دانشگاه الازهر و صاحب «تفسیر صفوه البیان» که تفسیری مختصر و در عین حال محققانه است، براساس





دیدگاه یک فقیه اهل سنت، غنیمت را آن چیزی معنا می‌کند که از میدان جنگ به دست می‌آید. این در حالی است که ایشان در بیان معنای لغوی، غنیمت را فوز و به دست آوردن می‌داند و می‌گوید: «الغنم هو الفوز»؛ یعنی غنم به معنای موفقیت و به دست آوردن است.^۱

همچنین گروهی از مفسران اهل سنت نیز برای وجوب خمس به این آیه استناد کرده‌اند و غنیمت در لغت را اعم از اموال جنگی و غیر آن دانسته‌اند.^۲

نظر اهل بیت علیهم‌السلام درباره‌ی آیه‌ی خمس و معنای غنیمت

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «فاما الغنائم والفوائد فهي واجبه عليهم في كل عام؛ خمس غنائم وفوائد در هر سال، بر مکلفان واجب است.» سپس امام به آیه‌ی: «واعلموا انما غنمتم من شیء» استشهد می‌کند و می‌فرماید: «والغنائم والفوائد یرحمک الله فهي الغنیمه یغنمها المرء الفائده یفیدها؛ غنیمت‌ها و فایده‌ها عبارتند از منفعت‌هایی که آدمی در طول سال کسب می‌کند. بنابراین، غنیمت شامل همه‌ی غنیمت‌ها، فائده‌ها و جوایز است.»^۳

در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام، در پاسخ سؤال از گستره‌ی مصداق غنیمت، می‌فرماید: «وکل ما افاده الناس فهو غنیمه لافرق بین کنوز والمعادن والغوص وریح التجاره؛ همه‌ی درآمدها و بهره‌ی روزانه غنیمت است و فرقی بین گنج و معادن و آنچه از غواصی به دست می‌آید و سود تجارت نیست.»^۴ این حدیث، حدیث جامعی در باب خمس است که ذکر کامل آن در این مجال نمی‌گنجد.

۱. صفوه البیان لمعانی القرآن، مخلوف، ص ۹۳۲.

۲. تفسیر الجامع لاحکام الکبیر، قرطبی، ج ۴، ص ۲۶۳؛ تفسیر المراغی، المراغی، ج ۱۰، ص ۴؛ تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج ۱۰، ص ۲؛ تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۱۵، ص ۱۶۴.

۳. تهذیب الاحکام، طوسی، ج ۴، ص ۲۴۱؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۶، ص ۵۳؛ الاستبصار، طوسی، ج ۲، ص ۱۶.

۴. بحار الانوار، مجلسی، ج ۳۹، ص ۲۹۱؛ مستدرک الوسائل، نوری، ج ۷، ص ۴۸۲.





«ابن حزم اندلسی» در کتاب «المحلی» می‌گوید: «و من وجد کنزاً من دفن کافر غیر ذمی جاهلاً کان الدافن او غیر جاهلی فاربعه اخصسه له حلال و یقسم الخمس حیث یقسم خمس الغنیمه سواء وجده فی فلاه فی ارض العرب او فی ارض خراج او ارض عنوه او ارض صلح او فی داره او فی دار مسلم او فی دار ذمی و حیثما وجده حکمه سواء کما ذکرناه و سواء وجده حراً و عبد او امراه قال الله عزوجل: و اعلموا انما غنمتم من شیء، و قال: فکلوا غنمتم حلالاً طیباً^۱ و مال الکافر غیر الذمی غنیمه لمن وجده؛ هرکس گنجی بیابد که دینیهی کافر غیر ذمی جاهل یا غیر جاهل باشد، چهار پنجم آن برای آن فرد جایز است. و یک پنجم را همان طور که یک پنجم غنائم را تقسیم می‌کند، تقسیم کند. خواه آن را از مزرعه در سرزمین اعراب یا سرزمین خراج یا سرزمین خود یا سرزمین صلح یا در خانه خود یا خانه‌ی مسلمان یا خانه‌ی فرد ذمی و هر کجا پیدا کند. چه در آنچه که ذکر کردیم، یا غیر آن چه آزاده یا عبد یا زن باشد، حکمش همان است و مال کافر ذمی را هرکس پیدا کند غنیمت است.»^۲

او بر اساس متن فوق، معتقد است هرکس گنجی پیدا کند، یک پنجم آن را باید برای خمس بدهد و چهار پنجم آن براو حلال است. بدون آنکه محل پیدا کردن گنج دخالتی در حکم یاد شده داشته باشد. گنج در خانه‌ی مسلمان باشد یا کافر ذمی، در سرزمین صلح باشد یا در جایی دیگر، خمس به آن تعلق می‌گیرد.

آنچه در این بحث مهم به نظر می‌رسد، آن است که «ابن حزم» برای فتوای خود مبنی بر تعلق خمس به گنج، به آیات شریفه‌ی «واعلموا انما غنمتم من شیء» و «فکلوا ما غنمتم حلالاً طیباً» استدلال می‌کند. این نحوه استدلال، به روشنی بیانگر این است که ابن حزم، غنیمت را مختص غنائم جنگی نمی‌داند. همچنین او برای اثبات دیدگاه خود، به حدیث «مال الکافر غیر الذمی غنیمه لمن وجده؛ مال کافر غیر ذمی

۱. انفال: ۶۹.

۲. المحلی فی شرح المحلی بالحجج و الاثار، ابن حزم اندلسی، ج ۵، ص ۵۶۸.





برای یابنده آن غنیمت است» استناد می‌کند. در این حدیث نیز خمس صرفاً به غنائم جنگی اختصاص ندارد.

«سید سابق» از فضلالی معروف اهل سنت است که در کتاب «فقه السنه» می‌گوید: «الغنائم جمع غنیمه فهی فی اللغه ما یناله الانسان بالسعی؛ غنائم، جمع غنیمت در زبان عربی به معنای آن چیزی است که انسان با تلاش به دست می‌آورد.»^۱ بنابراین با توجه به آنچه ذکر شد، غنیمت در آیه‌ی شریفه‌ی «واعلموا انما غنمتم من شیء» شامل غنیمت جنگی و نیز غیرجنگی می‌شود.

نتیجه‌گیری

از جمله شبّهات و مغالطاتی که وهابیان برای تخطئه‌ی آموزه‌های شیعی دارند، تبلیغات سوئی است که برای زیرسؤال بردن فرهنگ خمس دارند و برای کوبیدن این فریضه‌ی متعالی، به دستاویز قرار دادن برخی شبّهات بی‌اساس در این زمینه می‌پردازند و به دنبال آنند که خمس را به توسل ارتباط داده و با این بیان که دلیل اینکه شیعیان دم از توسل می‌زنند و تأکید زیاده بر آن دارند، برانگیختن مردم و فریب آنان برای دریافت خمس است. آنان سعی در برپافته نشان دادن خمس توسط روحانیون و مادحان شیعه برای جمع‌آوری آن دارند که در طی این مقاله نشان داده شد که این شبّه با اشکالاتی روبه‌روست.

از جمله‌ی اشکالاتی که بر این شبّه گرفته شده، این است که توسل و خمس دو مسئله‌ی جدا از هم است و طبق شبّه‌ای که مطرح کرده‌اند ارتباط بین توسل و خمس صحیح نیست. توسل در اندیشه‌ی شیعه و اهل سنت طبق دلایل قرآنی آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نساء و دلایل روایی، روایت عثمان بن حنیف، روایت مالک الدار و حدیث عایشه، اثبات شد. پس، نگاه وهابیان به توسل، با آیات و روایات و سیره سلف

۱. فقه السنه، سید السابق، ج ۳، ص ۵۵.





سازگار نیست و مستندات خمس نیز در قرآن طبق آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال و نظر اهل بیت علیهم‌السلام در مورد این آیه و معنای غنیمت اثبات گردید. بنابراین، هیچ‌گونه ارتباط منطقی بین توسل و فریضه خمس وجود ندارد و ارتباط دادن این دوازده ناحیه و هابیون، مغالطه واضحی بیش نیست.



فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن ابی خيثمه، ابوبكر احمد (٢٠٠٦ م)، التاريخ الكبير المعروف بتاريخ ابن ابی خيثمه، تحقيق: صلاح بن فتحی هلال، چاپ اول، قاهره: الفاروق الحديثه للطباعه و النشر.
۲. ابن ابی شيبه، ابوبكر عبدالله بن محمد (٢٠٠٨ م)، المصنفی الاحاديث و الاثار، تحقيق: ابو محمد اسامه بن ابراهيم بن محمد، چاپ اول، القاهره: فاروق الحديثه للطباعه و النشر.
۳. ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد (١٤٢٤ ق)، المحلى فى شرح المجلى بالحجج و الاثار، رياض: بيت الافكار الدوليه.
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد (٢٠٠١ م)، مسند احمد، تحقيق: شعيب الارنؤوط و عادل مرشد و ديكران، چاپ اول، بی جا، مؤسسه الرساله.
۵. ابن عبدالبر، ابو عمر يوسف (٢٠٠٦ م)، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، تحقيق: خليل مامون شيحا، چاپ اول، بيروت: دار المعرفه.
۶. ابن عساکر، ابوالقاسم، علی بن حسن (١٩٩٥ م)، تاريخ دمشق، تحقيق: عمرو بن غرامه العمروى، دارالفكر للطباعه و النشر و التوزيع.
۷. ابن قولويه، جعفر بن محمد (١٣٥٦ ش)، كامل الزيارات، چاپ اول، نجف الاشرف، دار المرتضويه.
۸. ابن ماجه، محمد بن يزيد (بی تا)، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فواد عبد الباقي، بيروت، دار احياء الكتب العربيه.
۹. ابن مشهدى، محمد بن جعفر (١٤١٩ ق)، المزار الكبير لابن المشهدى، چاپ اول، بی جا، دفتر انتشارات اسلامى.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مكرم (بی تا)، لسان العرب، چاپ اول، بيروت: دار صادر.
۱۱. آلوسى، ابى الفضل شهاب الدين السيد (بی تا)، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، بيروت: دار الاحياء التراث العربى.
۱۲. بیهقی، احمد بن حسين (١٤٠٨ ق)، دلائل النبوه، تحقيق: عبد المعطى قلعجى، چاپ اول، قاهره، دارالكتب العلميه.



۱۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (۱۴۱۱ق)، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۴. حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا)، وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۱۵. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن (۲۰۰۰ م)، سنن دارمی، تحقیق: حسین سلیم اسد الدارمی، چاپ اول، عربستان، دارالمغنی للنشر والتوزیع.
۱۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم (۱۴۱۲ ق)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان الداود، چاپ اول، بیروت: دارالقلم، دمشق، الدارالشامیه.
۱۷. سمهودی، علی بن عبد الله بن احمد، (بی تا)، خلاصه الوفاء باخبار دارالمصطفی، تحقیق: محمد الامین محمد احمد الحکینی، بی جا، بی نا.
۱۸. سید السابق، فقه السنه (۱۴۰۳ ق)، چاپ چهارم، بیروت: دارالفکر.
۱۹. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد (۱۴۱۳ ق)، الدعاء، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۲ ق)، الاستبصار، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، تهذیب الاحکام، تصحیح حسن خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۲. عثیمین، محمد صالح (۱۴۱۳ ق)، مجموع فتاوی و رسائل فضیله الشیخ بن صالح العثیمین، جمع و ترتیب: فهد بن ناصر بن ابراهیم السلیمان، دارالوطن، الطبعة الاخیره.
۲۳. عثیمین، محمد صالح (بی تا)، تفسیر القرآن الکریم، دار ابن الجوزی، موسسه شیخ محمد بن صالح العثیمین الخیره.
۲۴. عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵ م)، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق: عادل احمد الموجود و علی محمد معوض، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۵. علی بن الحسین علیه السلام (۱۳۷۶ ش) صحیفه سجادیه، چاپ اول، قم، دفتر نشر الهادی.
۲۶. فخر رازی، محمد بن عمر (بی تا)، تفسیر الکبیر، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۲۷. قرطبی، ابی عبدالله محمد بن احمد (بی تا)، تفسیر الجامع لاحکام القرآن، تحقیق: عبدالحمید هندوانی، بیروت: المكتبة العصریه.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ ق)، کافی، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۹. المالکی، محمد بن علوی (۱۹۷۱ ق)، مفاهیم يجب ان تصحح، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۰. متقی الہندی، علی بن حسام الدین (۱۴۰۱ ق)، کنز العمال، تحقیق: بکری حیانی و صفوه سقا، چاپ پنجم، بی جا، موسسه الرساله.





٣١. مجلسى، محمدباقر (١٤٠٢ ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار ائمه الاطهار، تحقيق محمدباقر محمودى و عبدالزهره علوى، چاپ سوم، بيروت: دارالاحياء لتراث العربى.
٣٢. مخلوف، حسنين محمد (١٤٠١ ق)، صفوه البيان لمعانى القرآن، چاپ اول، ابوظبى: لجنه الاحتفالات بمقدم، القرن الخامس عشر الهجرى.
٣٣. مراغى، احمد مصطفى (بى تا)، تفسير المراغى، بيروت: دارالاحياء التراث العربى.
٣٤. منسوب به على بن موسى عليه السلام (١٤٠٦ ق)، الفقه المنسوب الى امام الرضا عليه السلام، چاپ اول، مشهد، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٣٥. نورى، حسين بن محمد تقى (بى تا)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بيروت: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.





بررسی آیات و دلالات قرآنی خمس فراتر از آیه ۴۱ سوره انفال

اشاره

آنچه در برخی محافل علمی مطرح می‌شود این است که تنها آیه‌ای که به صراحت از فریضه‌ی خمس سخن به میان آورده است، آیه‌ی مشهور خمس یعنی آیه ۴۱ سوره انفال است و آیه‌ی دیگری که دلالت بر وجوب خمس یا مربوط به خمس باشد وجود ندارد. برای اینکه این امر روشن‌تر شود، سراغ «آیت‌الله شیخ جواد فاضل لنکرانی»، از مدرسان حوزه‌ی علمیه‌ی قم و رییس «مرکز فقهی ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام)» رفتیم تا با توجه به رویکرد اجتهادی و فقهی ایشان و سلسله‌ی مباحثی که راجع به آیات الاحکام داشته‌اند، در موضوع مهم خمس و آیات الاحکام خمس نیز با ایشان مصاحبه‌ای داشته باشیم. ایشان در این مصاحبه به سؤالات قرآنی ما در زمینه‌ی دلالات قرآنی خمس پاسخ فرمودند که در پی می‌خوانید.

محضر حضرتعالی عرض سلام و احترام داریم و تقاضا می‌کنیم که بفرمایید چه آیاتی در قرآن کریم، افزون بر آیه‌ی خمس، دلالت بر این فریضه دارند؟

بسم الله الرحمن الرحيم. من هم محضر شما سلام عرض می‌کنم. در بحث آیات مربوط به خمس که فرمودید، یکی از آیات شریفه‌ای که می‌توانیم از آن دلالت بر خمس بیابیم، آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره است که می‌توان از این آیه‌ی شریفه، اصل تشریح خمس و لزوم





خمس را استفاده کرد. خداوند متعال در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ؛ بَلْكَه نِيكُو كَار كَسَى اسْت كه به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران، ایمان آورده و مال خود را با همه‌ی علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در سفر و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند.»

همچنین ما از این آیه‌ی شریفه استفاده می‌کنیم که مصارف خمس، منحصر در آنچه که در آیه‌ی خمس (آیه ۴۱ سوره‌ی مبارکه‌ی انفال) آمده، نیست. آیه، قرینه است بر عدم انحصار مصارف خمس در یتامی و مساکین و ابن السبیل؛ زیرا اگر ما باشیم و ظاهر آیه‌ی شریفه، این «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ» ظهور در وجوب دارد. ولی این مطلب، برای بعضی از آقایان فضلا قابل قبول نیست و نمی‌خواهند که از این آیه‌ی شریفه، وجوب را استفاده کنند.

در همین ابتدا عرض کنم که ما چه از آیه، وجوب را استفاده کنیم و چه وجوب را استفاده نکنیم، اصل مشروع بودن خمس از این آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود و همین مقدار برای ما کافی است. اما من خدمت شما، قدری از کلمات مفسرین را ذکر می‌کنم و شاید بشود گفت، اکثر مفسرین، این آیه‌ی شریفه را حمل بر وجوب کرده‌اند و برخی مثل «محقق اردبیلی» در «زبدة البیان» تقریباً اصرار بر این دارد که آیه، دلالت بر وجوب ندارد. اما کثیری از مفسرین، آیه را حمل بر وجوب کرده‌اند.

استدلال «فخر رازی» در تفسیرش در ذیل همین آیه‌ی شریفه، در المسئلة الثانية، صفحه ۴۴ از جلد ۳ که ایشان می‌گوید: «اختلفوا فی المراد من هذا الايتاء یعنی - وء آتی المال علی حُبِّهِ - فقال قوم انها الزكاة» بعضی‌ها گفته‌اند مراد زکات است و ادامه داده: «و هذا ضعيف وذلك لانه تعالى عطف الزكاة عليه بقوله واقام الصلاة و آتی الزكاة» یعنی چون بین معطوف و معطوف علیه باید تغایر باشد، نمی‌توانیم بگوییم خداوند بعداً «آتی الزكاة» را فرموده و «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» هم مراد زکات است که در نتیجه دوبار راجع به



زکات فرموده باشد. بعد می گوید: «فثبت ان المراد به غیر الزکاة» حالا که مراد غیر زکات است، یا باید بگوییم از کارهای مستحب است، تطوع است، یا باید بگوییم از مسائل و افعال واجب است. بعد گفت: «لا جایزان یكون من التطوعات». نمی توانیم بگوییم «و آتی المال» يك امر مستحبی را بیان می کند. «لانه تعالی قال فی آخر الایة ... أولئك الذین صدقوا و أولئك هم المتقون». در آخر آیه خداوند می فرماید کسانی که این کارها را انجام می دهند، کسانی هستند که به آن عهدی که بین آن ها و خدا بوده، به آن عهد وفا کردند و از صادقین و متقین هستند. ایشان استدلالش این است که اگر يك امر مستحبی باشد تقوا بر آن متوقف نمی شود. اگر يك کسی فقط واجبش را انجام بدهد، حرام را هم ترك کند، هیچ امر مستحبی را هم انجام ندهد، این آدم متقی است. تقوا به این نیست که کسی نوافلش را انجام بدهد یا کارهای دیگر. اقل تقوا انجام واجبات و ترك محرمات است.

حالا اگر کسی يك مستحبی را ترك کرد، نمی توانیم بگوییم این آدم، آدمی است که تقوا ندارد. لذا ایشان می گوید: «فثبت ان هذه الایة و ان كان غیر الزکاة الا انه من الواجبات». بالاخره به این نکته ایشان رسیده که این «و آتی المال علی حبه ذوی القربی» در این آیه، ایفاء واجب است، نه ایفاء مستحب. استدلالی که ما داریم این است که اینجا قبل و بعدش واجبات را ذکر کرده است. قبلش دارد: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ» که ایمان به همه ی این ها یا عقلاً واجب است و یا شرعاً. کسی نمی آید بگوید ایمان به ملائکه مستحب است. نه، ایمان به ملائکه و ایمان به کتاب و انبیاء واجب است. استحباب در آن معنا ندارد. بعدش هم دارد «و أقام الصَّلوة و آتی الزَّكوة». من این نکته را باید عرض کنم که هر جا در قرآن صلاة و زکاة آمده، مراد صلاة واجب است. قرآن وقتی می گوید «و أقام الصلاة» یعنی صلاة مفروضه، یعنی صلاة واجبه.

در کتاب «آیات الاحکام وفق المذهب الجعفری و المذاهب الاربعه»، که نویسنده اش کسی است به نام آقای «طباطبایی یزدی»، ایشان گفته است: «قد استدلل لوجوب الصلاة و الزکاة بقوله تعالی و أقام الصلاة و آتی الزکاة» اصلاً یکی از آیاتی که برای وجوب زکاة و صلاة به آن استدلال شده است همین آیه است. همین قسمت آیه «و أقام الصَّلوة و آتی



الرَّكُوعِ». همه‌ی عامه و خاصه اتفاق دارند که مراد از زکاة، زکاة مفروضه و زکاة واجب است. من عرض کردم نه تنها در این آیه، هر جا در قرآن آمده است «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»، هر جا در قرآن صلاة و زکاة آمده، مراد صلاة و زکاة واجبه است.

استدلال حضرتعالی در اثبات این موضوع چیست؟

شما ببینید در این آیه‌ی شریفه، قبلش واجبات است و بعدش هم واجبات است و ما بگوئیم در این وسط يك چیز مستحی را بیان کرده است آن هم با این خصوصیات «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ» این وحدت سیاق اقتضا می‌کند تا ما بگوئیم تمام این‌ها به عنوان امور واجبه دارد بیان می‌شود. و خود سیاق آیات همین‌طور است. بنابراین، ملاحظه فرمودید که فخر رازی هم با بیان استدلال‌های خود از آیه، وجوب را استفاده کرده است.

از کسانی که باز تصریح کرده است که از این آیه وجوب استفاده می‌شود، «مرحوم طبرسی» در کتاب «مجمع البیان» است. ایشان هم فرموده: «فِي الْآيَةِ دَلَالَةٌ عَلَىٰ وَجُوبِ إِتْيَاءِ مَالِ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ» ایشان هم وجوب را استفاده کرده است. حالا در زکاتش وجوب و در بقیه‌اش هم باید به همین قرینه سیاق وجوب را قائل باشد.

مرحوم اردبیلی در کتاب زبدة البیان درست عکس این نظر را دارند. البته ما می‌خواهیم به مدعای خودمان برسیم که می‌گوئیم آیه از الزامیات است، «أَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ». زکات را هم که بعد گفته، این هم يك مال واجب است. وقتی مال واجب شد ما غیر از خمس مال دیگری نداریم. باید منحصر در آن شود و بر آن تطبیق کند. و اتفاقاً روایتی هم از امام باقر ع و امام صادق ع هست که این ذوی القربی را تفسیر می‌کند به ذوی القربای پیامبر ص. و خود فخر رازی هم در يك جا احتمال می‌دهد که این ذوی القربی مراد همان ذوی القربی در آیه‌ی غنیمت است که آیه غنیمت همان آیه خمس است.

او می‌گوید: «أما ذَوِي الْقُرْبَىٰ فَمَنْ النَّاسِ مِنْ حَمَلِ ذَلِكَ عَلَى الْمَذْكُورِ فِي آيَةِ النِّفْلِ.» البته می‌گوید کثیری از مفسرین بر این نظرند که مراد ذوی القربی، معطین است. بعد می‌گوید





«و هو الصحيح لانهم به اخص». يك دليلی می آورد که دليل درستی هم نیست. ما خودمان روايت معتبر داریم از امام باقر و امام صادق عليه السلام که مراد از ذوی القربى، قرابه النبی است. و در میان مفسرین، آن هائی که آیات الاحکام را بحث کرده اند، بعضی هایشان دیدند مفری نیست که تمام آیه را باید به صورت الزامی معنا کنند، گفتند «آتی الزکاة» روشن است، «آتی المال علی حبه» را هم بگوییم این هم مقصود زکاة است. اما خداوند اول مصرف زکاة را بیان کرده بعد هم اصل فعل زکاة را بیان کرده است. اول با «آتی المال علی حبه ذوی القربى والیتمی» این قسمت آیه مربوط به مصرف زکاة است. آن وقت، آن «و اقام الصلاة و آتی الزکاة» آتی الزکاة اصل فعل زکاة است. ببینید! چه معنای عجیبی! چرا ما خودمان را به این تکلف وادار کنیم بگوییم خدا يك جا مصرف را ذکر کرده است. اصلاً از نظر معانی و بیان مناسب این است اول اصل فعل ذکر می شود بعد مصرف. بیاییم اول مصرفش را ذکر کنیم بعد اصل فعل را ذکر کنیم. این خلاف فصاحت و بلاغت است و دیده اند چاره ای ندارند جز اینکه آیه را حمل بروجوب کنند. لذا آمده اند و این را گفته اند. پس ببینید، تا حالا اولاً «آتی المال علی حبه» شد واجب و دليل بر خمس.

ثانیاً «آتی المال علی حبه» شد واجب و مصرف زکاة. حالا بعضی ها گفته اند که این «آتی المال علی حبه» آن صدقه ها و ایتاء واجبی است که عقلاً انسان باید انجام بدهد. شما اگر ببینید که يك انسانی در اثر گرسنگی در معرض تلف است و پول دارید، بر شما واجب است عقلاً و شرعاً به او پول بدهید تا او غذایی تهیه کند و خودش را از گرسنگی نجات بدهد. ببینید وقتی ما قرآن را از اهل بیت عليهم السلام بخواهیم جدا تفسیر کنیم، انسان گرفتار چه معانی ای می شود! کجای این «و آتی المال علی حبه» ذوی القربى دارد که ذوی القربایی که دارند می میرند، یا یتامایی که در معرض تلف هستند، یا انسانی که نذر کرده به یتیم بدهد، نذر کرده به ذوی القربى بدهد، اگر نذر باشد بعدش دوباره دارد «و الموفون بعهدهم» که عهد لغوی شامل نذر هم می شود. چرا ما بیاییم این تکلفات را در این آیه مرتکب بشویم؟! بنابراین خود این آیه، بهترین بیان و دلالت بروجوب خمس است.





آیات دیگری که دلالت بر وجوب خمس دارد، کدام است؟

آیه‌ی دیگری که می‌توانیم در بحث خمس، مورد بحث و تدقیق قرار بدهیم، آیه‌ی شریفه‌ی ۲۶۷ از سوره‌ی مبارکه‌ی بقره است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ اجمال آیه‌ی شریفه این است که خداوند خطاب می‌فرماید به مؤمنین، که مؤمنین از طیباتِ دو بخش از امور خودشان انفاق بکنند. یکی از طیباتِ ما کسبتم، آنچه را که به دست می‌آورید، آنچه را که بالكسب و العمل تحصیل می‌کنید از طیبات. طیب را هم به معنای «جید» معنا کرده‌اند و هم به معنای «حلال» معنا کرده‌اند.

وقتی می‌خواهید انفاق بکنید از طیبات این اموالی که کسب کردید. «و مما اخرجنا»، باز آن طیبات برسراین هم در می‌آید. از طیبات آنچه را که ما اخراج کردیم، آنچه را که از دل زمین برای شما خارج کردیم، از طیبات او انفاق کنید. و بعد می‌فرماید: «و لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» قصد نکنید که از خبیث و غیر طیب آن انفاق بکنید و حال آنکه «و لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ»؛ خود شما اگر بیایند از مال غیر طیب بخواهند به شما بدهند نمی‌گیرید. شمایی که دوستانتان اگر از مال غیر طیب بخواهند به شما بدهند شما نمی‌گیرید، خودتان هم اگر خواستید به دیگران انفاق بکنید از مال غیر طیب ندهید. «و لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»؛ مگر اینکه غمض عین بکنید و اغماض بکنید، چشم‌پوشی کنید. حالا این «تغمضوا» را هم این‌طور معنا کردند که حالا غمض عین کنید و خوب و بد را بگیرید. یا به این معنا که يك مقداری قیمت را کم می‌کنیم و يك مقداری کم می‌گذاریم و جنس غیر طیب را می‌گیریم، به شرط اینکه شما پولش را مقداری کمتر بدهید. این اجمال معنای آیه‌ی شریفه است.

شأن نزول این آیه چیست؟

در مورد شأن نزول این آیه چند نوع شأن نزول ذکر شده است. یکی اینکه افرادی که قبل از اسلام اموال ربوی داشتند، بعد که اسلام آوردند از همان اموال ربوی می‌خواستند





انفاق کنند که آیه نازل شد که «أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ»؛ طیب را روی این حساب باید به معنای حلال گرفت. مال ربا حلال نیست و از آن مال شما انفاق نکنید.

شأن نزول دوم این بود، افرادی که می‌خواستند از درختان خرما می‌خوردند و به عنوان زکات بدهند، می‌آمدند خرماهایی که دانه‌ها و هسته‌های بلندی داشت و کم گوشت بود و خرماهای نامرغوب را قاطی می‌کردند با یک مقدار خرما خوب و به عنوان زکات می‌خواستند بپردازند. حالا در جاهای دیگر قرآن هم ذکر شده است که شأن نزول، تعیین ندارد. ممکن است یک آیه‌ای چند شأن نزول داشته باشد. وقتی منافاتی با هم نداشته باشد، می‌شود گفت یک آیه دارای چند شأن نزول است.

در این آیه‌ی شریفه، کلمه امر واقع شده است. (انفقوا) ظهور در وجوب انفاق دارد. یک نکته این است که اولاً ما از آیه، وجوب را می‌فهمیم یا نه؟ اینجا سه نظریه وجود دارد. برخی گفته‌اند ما وجوب را می‌فهمیم. برخی گفته‌اند دلالت بر صدقات مستحبه دارد. و برخی هم گفته‌اند نه، قدر جامع بین وجوب و استحباب است.

در تفسیر فخر رازی، در ذیل این آیه‌ی شریفه می‌گوید «انفقوا» در این آیه، امر است و ظاهر الامر للوجوب. بعد آن دو قول دیگر را هم می‌آید بیان می‌کند که برخی گفته‌اند مراد، صدقه‌ی مطلقه و مستحبه است و بعضی هم گفته‌اند این آیه معنی عامی دارد. هم واجب و هم مستحب هر دو در این آیه شریفه هستند. آن وقت اختلاف این است که حال اگر ما قائل شدیم به اینکه این انفاق، انفاق واجب است، یا قائل شدیم به اینکه این انفاق، انفاق مستحب است، یا مطلق وجوب و استحباب، آیا آیه مربوط به زکات است؟ یعنی آیه‌ی شریفه زکات را دارد دلالت می‌کند؟ مثلاً روی قول کسی که می‌گوید این انفاق واجب است، بگوییم آیه زکات واجب را دلالت می‌کند؟

خود فخر رازی می‌گوید: «ظاهر آیه يدل على وجوب الزكاة في كل مال يكتسبه الانسان»؛ هر مالی که انسان به دست می‌آورد زکات در او واجب است. «فیدخل فيه زكاة التجارة»؛ زکات سرمایه را باید داد، طبق این معنا. زکات ذهب و فضه را باید داد و زکات





انعام ثلاثه بقر، غنم و ابل. «لان ذلك مما يوصف بانه مكتسب»؛ ذهب و فضه انعام ثلاثه می شود. بگوئیم اینها مکسوب هستند. اینها مما یکتسب هستند و مکتسب هستند.

«ویدل علی وجوب الزکاة فی کل ما تنبته الارض» و در دنباله اش که می گوید: «و مما اخرجنا لکم من الارض»؛ هرچه از زمین رویانده می شود بگوئیم زکات در آن واجب است. نکته ای که ما اینجا داریم این است که کلمه ی انفاق اگر در لغت به معنای زکات بیاید، ما باید آیه را حمل بر زکات بکنیم. اگر بگوئیم انفاق در اصطلاح قرآن مراد زکات است، باید آیه را حمل بر زکات بکنیم. اما اگر ما گفتیم در لغت انفاق خصوص زکات نیست، اگر گفتیم در قرآن انفاق برای خصوص زکات نیست، یک اصطلاح قرآنی نیست، بله ممکن است در فقه مسئله ی انفاق یا حتی کلمه ی صدقه بگوئیم صدقه در فقه ظهور در زکات واجب دارد، اما در قرآن انفاق از کجا بگوئیم ظهور در زکات واجب دارد؟

ما وقتی به لغت مراجعه می کنیم، انفاق به معنای «بذل المال فی سبیل الخیر» است. در لغت کلمه ی انفاق «انفق ماله» یعنی «بذل ماله فی سبیل الخیر». کلمه ی زکات در معنای لغوی ما نداریم. اما در قرآن درست است. در قرآن در آیات زیادی انفاق را در همین زکات استعمال کرده است، ولی منحصر به این نیست. ما مواردی داریم در قرآن انفاق استعمال شده، در غیر زکات هم استعمال شده است. مثلاً «و اسئلوا ما انفقتم» این «ما انفقتم» در این آیه ی شریفه در آن مهری استعمال شده است که مرد به زن می دهد. آیه می فرماید اگر زن مثلاً در پیش اهل رده باقی ماند، «واسئلوا ما انفقتم»؛ آن مهری که به آن ها دادید، از آن ها بگیرید، «و لیسئلوا ما انفقوا». یا این آیه ی شریفه: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۲۷۴) که در روایت «ابن عباس» نقل می کند که امیرالمؤمنین ع چهار درهم داشت. یک درهمش را لیل داد و یک درهمش را نهار داد و یک درهمش را هم سرآ داد و یک درهم علانیه داد. ولی بحث، بحث زکات نبوده، مطلق بذل مال فی سبیل الخیر است.

من می خواهم این نکته را عرض بکنم. اگر ما باشیم و لغت، ما باشیم و استعمالات قرآنی، انفاق اختصاص به زکات ندارد. این طور نیست که هر آیه ای دیدیم کلمه ی ینفقون



دارد، بگوئیم این ینفقون را باید حمل برزکات کرد. اما فخررازی بلافاصله گفته اینجا اگر ظهور در امر باشد، انفاق واجب همان زکات است و حمل برزکات کرده است.

حالا ببینیم بعد از این نکته‌ای که ما توضیح دادیم که کسی خیال نکند انفاق، ظهور روشنی در باب زکات دارد و بگوید این آیه اصلاً مربوط به زکات است و ربطی به باب خمس ندارد، بعد از این نکته، ببینیم در این کتب مربوط به آیات الاحکام، اینجا چه احتمالاتی داده شده است.

مرحوم صاحب کتاب «مسالك الافهام» در جلد دوم در صفحه ۲۶، ایشان این طور بیان می‌کند: «و المشهور بين الاصحاب قيل هو امر بالنفقة بالزكاة الواجبة». منتها این را به عنوان قيل نقل می‌کند: «وقيل هو في الصدقة المتطوع بها». بعضی‌ها گفته‌اند صدقه‌ی مستحبی است. احتمال سوم این است: «المراد به الانفاق في سبيل الخير و اعمال البر على العموم»؛ انفاق در سبیل خیر به نحو عموم است. «و يدخل فيه النفقة الواجبة و المتطوع بها»؛ سه احتمال را ذکر می‌کند، بعد این جمله را دارد. مشهور بین فقهای ما این است که این آیه اصلاً مربوط به خمس است. «انفقوا من طيبات ما كسبتم»؛ ما کسبتم یعنی هر چه کسب می‌کنید، هر چه که به دست می‌آورد. یکی این، دیگر اینکه «و مما اخرجنا لكم من الارض»؛ ما اخرجنا، معادن را دلالت دارد، گنج را دلالت دارد، ثمار را دلالت دارد، درختان را دلالت دارد، این‌ها را دلالت دارد. یعنی آیه مجموعاً تمام تجارات معادن، زراعات و همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود.

طبق اینکه صاحب مسالك الافهام بیان کرده، مشهور بین فقهای امامیه این است که این آیه‌ی شریفه مربوط به وجوب اخراج خمس از این امور مذکوره است. به صورت مجمل در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید اخراج خمس از «ما کسبتم» و از «مخرج من الارض» لازم است. هم از «ما کسبتم» و هم از «مخرج من الارض» از معادن و از گنج‌ها. منتها بعد که خود صاحب مسالك این را نقل می‌کند، نتیجه این می‌شود اهل سنت این آیه را در باب زکات برده‌اند. حالا یا به نحو وجوبی یا به نحو صدقه‌ی مستحب یا اعم از واجب و مستحب. اما عرض کردیم که کجای آیه، قرینه برزکات در آن وجوب دارد؟ اگر بفرمایید از



کلمه‌ی انفاق، انفاق را معنا کردیم که نه از نظر لغوی و نه از نظر قرآنی اختصاص به زکات ندارد. انفاق يك لفظی است هم در زکات و هم در خمس استعمال می‌شود.

این کلام صاحب مسالك بود. ولو خود صاحب مسالك می‌فرماید مشهور فقهاء امامیه. که عجیب این است که ما وقتی به فقه و به کتاب الخمس می‌رسیم، چون اهل سنت کتاب الخمس ندارند، آن‌ها در بحث زکات دو سه یا چند روایت مربوط به خمس نقل می‌کنند و رد می‌شوند، ولی ما در کتاب الخمس این مقدار کتاب‌های فقهی را که می‌بینیم، يك آیه فقط مربوط به خمس ذکر می‌کنند. در حالی که اینجا صاحب مسالك نسبت داده به مشهور فقهای امامیه، که مشهور این آیه را گفته‌اند مربوط به خمس است. منتها به نحو اجمال، خصوصیات تفصیلی‌اش از جای دیگر باید فهمیده بشود.

مرحوم اردبیلی در زبده البیان دو احتمال داده است. فرموده، احتمال دارد که این اشاره به اخراج آنی که زکات در آن واجب است باشد. آن وقت فرموده آیه را بگوییم مربوط به زکات است. ما کسبیم دو تا مصداق دارد. یکی نقدین است و یکی مواشی، بقرو ابل و غنم. چرا؟ چون نقدین و مواشی با کسب و عمل به دست می‌آید. انسان باید زحمت بکشد تا تحصیل بکند، این احتمال اول. احتمال دوم، فرموده‌اند «و الخمس من جمیع ما یکتسب». بگوییم «انفقوا من طیبات ما کسبتم»؛ یعنی هر چه شما کسب می‌کنید باید خمسش را بپردازید. باید انفاق کنید. آن هم از طیباتش بپردازید. بعد يك احتمال دیگری هم دارد که آیه هم دلالت بر زکات داشته باشد و هم خمس، هر دو. بگوییم آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر اینکه هم در زکات و هم در خمس، هم در «ما کسبتم» و هم در «مما اخرجنا لکم من الارض». این هم احتمالش داده می‌شود، علی سبیل الاجمال.

اینجا دقت کنید این «ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض» مما اخرجنا لکم من الارض اگر شامل معادن و گنج بشود، خود اهل سنت هم در معادن همه‌شان می‌گویند خمس وجود دارد. یعنی گفتیم اهل سنت با اینکه می‌گویند در آیه‌ی غنیمت، غنتم مربوط به غنائم جنگی است، اما بر حسب بعضی از روایاتی که از پیامبر ﷺ رسیده، گفته‌اند در معادن و همچنین در رکاز (رکاز همان دینه‌ای است که اشیاء ارزنده به دست خود انسان





در زیر خاک قرار داده می‌شود) گفته‌اند خمس در آن وجود دارد. «مما اخرجنا لكم من الارض» يك ظهور روشن دارد. در معادن و ركاز و این‌ها، خود آن‌ها هم قائل به خمس هستند. آیه نمی‌گوید الان خمس یا زکات. اگر زکات هم باشد نمی‌فهمیم يك دهم باید داد یا يك بیستم باید داد. چقدر باید داد. اگر بگوییم دلالت بر انفاق غیر زکاتی دارد، می‌گوییم خصوصیاتش را از جای دیگر ما باید بفهمیم که این خمسش به چه نحوی است و چگونه باید پرداخت بشود. شرایطش را از ادله‌ی دیگر باید استفاده کرد.

آیا در این آیه، قرینه بر خصوص زکات داریم؟

خیر، ما در این آیه قرینه بر خصوص زکات نداریم. پس باید حمل کنیم بر خمس اصلاً، آن هم به قرینه‌ی «مما اخرجنا لكم من الارض». و همچنین در باب مال التجارة، در فقه بین فقهاء عامه و خاصه اختلاف است در آن مالی که انسان به وسیله‌ی آن تجارت سرمایه می‌کند. اهل سنت مشهورشان قایل هستند به اینکه در مال التجارة، زکات واجب است. علمای امامیه قائل هستند که در مال التجارة، زکات مستحب است. حُب، ما بیاییم این «ما کسبتم» را به مال التجارة معنا بکنیم. «ما کسبتم» اعم از مال التجارة است. خصوص مال التجارة هم نیست که ما بگوییم آیه دلالت بر وجوب زکات مال التجارة دارد. «ما کسبتم» آنچه که به دست می‌آورد از طلا و از نقره و از مواشی و از سایر مکسوباتی که به دست شما می‌رسد، هر فایده‌ای. اصلاً «ما کسبتم» هر فایده‌ای را که به دست انسان بیاید شامل می‌شود.

و اگر استفاده کردیم این آیه ظهور در خمس دارد و گفتیم «ما کسبتم» شامل همه‌ی فوائد می‌شود، آن وقت شامل جوایز و هدایا، شامل این‌ها هم می‌شود. و اگر یقین هم نداشته باشیم که شامل این‌ها نمی‌شود، اما اقلأً يك احتمالی هست و جا برای احتیاط در این جا هست. ما یا باید بگوییم آیه مربوط به خصوص زکات است يك، یا بگوییم مربوط به خصوص خمس است دو، یا اعم از خمس و زکات است. آنچه که الان می‌خواهیم بیان کنیم این است که قرینه بر اینکه این آیه مربوط به خصوص زکات است نداریم. نخواهید





کلمه‌ی انفاق را بگویید، ما جواب دادیم: در کجای آیه؟ باز قرینه دیگر بخصوص زکات نداریم. اما «ما کسبتم»، هم شامل زکات می‌شود و هم شامل خمس. «مما اخرجنا لکم من الارض» اگر این را گفتیم، مربوط به معادن و رکاز و مربوط به معادن و گنج است. در معادن و گنج که هم عامه و هم خاصه قائل به خمس هستند، این هم پس نمی‌تواند قرینه باشد بر اینکه این مراد، زکات است.

برخی مثل خود فخر رازی یا دیگران که آیه را حمل بر خصوص زکات کرده‌اند، آمده‌اند آن‌که چیزی که زکات به آن تعلق پیدا می‌کند، گفته‌اند ذهب و فضه و اغنام ثلاثه‌اش در «ما کسبتم»، و آن غلات اربعه در «مما اخرجنا لکم من الارض» است.

چه احتمالاتی در این آیه وجود دارد؟

بینید اینجا پنج احتمال وجود دارد. احتمال اول، اینکه آیه مربوط به زکات واجب است. احتمال دوم، آیه اعم از زکات واجب و زکات مستحب باشد. احتمال سوم، آیه اعم از زکات و خمس باشد. احتمال چهارم، آیه فقط در خصوص خمس باشد و بگوییم برای خصوص خمس هم قرینه واجب و روشنی نداریم. احتمال پنجم، این است که بگوییم آیه‌ی شریفه اصلاً کاری به حقوق واجب ندارد. به عنوان يك امر راجحی مربوط به مطلق خیرات است و کاری به حقوق واجب ندارد. آیه‌ی شریفه می‌خواهد بفرماید کسی که می‌خواهد در راه خدا چیزی را خیر کند «من طیبات» باید اخراج کند. پس اگر ما باشیم و این آیه‌ی شریفه، مجموعاً این پنج احتمال در این آیه شریفه داده می‌شود.

حالا نکته‌ای که وجود دارد این است که احتمال اینکه این آیه مربوط به مستحبات باشد، که حالا که می‌خواهید انفاق کنید از طیبات انفاق کنید، به نظر خیلی بعید و مشکل است. چون در آیه هم امر آمده هم نهی آمده است.

در آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض» اول امر می‌کند، بعد نهی می‌کند و می‌گوید «ولایتمموا الخبیث منه تنفقون». در جمع بین این امر و نهی، يك نکته‌ی مهمی وجود دارد که اگر در يك موردی





مولا امر کرد به انجام و نهی از ترك كرد، این نهی از ترك قرینه‌ی واضحه است براینکه این امر ظهور در وجوب دارد. ما بودیم و خود «انفقوا» می‌گفتیم بلی، آیه می‌فرماید «انفقوا» که صیغه‌ی امر است. امر در موارد استحبابی هم زیاد استعمال شده است. اما وقتی در این آیه‌ی شریفه بین امر و نهی جمع شده، معلوم می‌شود خداوند يك مطلب الزامی را بیان می‌کند. علاوه بر این، ما در آیات قبل از این آیه شریفه، در همین سوره‌ی مبارکه بقره هم داریم «انفقوا مما رزقناکم»، آن را می‌شود حمل بر استحباب کرد. آنجا حمل بر استحباب مخصوصاً با آن متعلق که دارد، که متعلق «مما رزقناکم» است، یعنی هرچه که ما به شما دادیم. اما در اینجا یک، امر آمده دو، نهی آمده، هم متعلق این امر معین شده است. متعلق امر یکی مما کسبتم است، یکی هم «مما اخرجنا لکم من الارض» است. در حالی که در آیات شریفه‌ی قبل متعلق عمومیت دارد، «انفقوا مما رزقناکم». پس اینجا با خصوصیتی که در آیه‌ی شریفه وجود دارد، امر، نهی و روشن و معین بودن متعلق که یکی «ما کسبتم» است.

دوم «مما اخرجنا لکم من الارض» است. معلوم می‌شود این از حقوق واجب است. این دیگر انفاق مستحبی و بذل مال بصورت کلی «فی سبیل الخیر» نیست. پس در میان این احتمالات خمسه که ما در آیه داریم کسانی که می‌گویند آیه مربوط به مطلق خیرات است، درست نیست! آیه نمی‌خواهد مطلق خیرات را بگوید. مطلق خیرات وقتی انسان برایش واجب نباشد اصلش را بدهد، حالا اگر قلیلش را داد، جنس ردی‌اش را داد، این اشکالی ندارد. البته انسان راجع به آیات شریفه‌ی قرآن نمی‌تواند نظر قطعی بدهد. ما روی ظواهر داریم پیش می‌رویم. با این قرائنی که ما عرض کردیم ظاهر آیه ازش وجوب استفاده می‌شود. یکی امر، یکی هم نهی، یکی هم معین بودن متعلق.

با این توضیح، حالا که از آیه، وجوب استفاده شد، آیا این واجب فقط زکات معین است؟ ببینید ممکن است ما بگوییم این وجوب زکات است. مخصوصاً ما اگر شأن نزول آیه را ببینیم که به آن اشاره کردیم و روایتی را که اهل سنت نقل کرده‌اند. البته روایتی را که





اهل سنت نقل کرده‌اند در کتب روایی ما نیامده و در کتب روایی خود اهل سنت آمده است. آن‌ها گفته‌اند «فقال علی بن ابی طالب عليه السلام و عبیده بن السلمانی و ابن سیرین»، این سه نفر که یکی‌شان هم امیرالمؤمنین عليه السلام است، فرموده‌اند: «هی الزکاة المفروضة» و اتفاق در این آیه را به استناد این سه نفر تفسیر کرده‌اند «هی الزکاة المفروضة». و روایاتی هم در ذیل این آیه وارد شده است که می‌توانید روایات را هم در ذیل آیات ببینید.

اولین روایتی که در «تفسیر برهان» از کلینی نقل می‌کنند، مربوط به همین آیه‌ی شریفه است. «قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امر بالنخل ان يزكى يجيء قوم باللوان من التمر»؛ وقتی پیامبر امر می‌کردند که يك نخلی زکاتش داده شود، گروهی می‌آمدند با خرماهای رنگینی که از پست‌ترین خرماها بود می‌خواستند زکات بدهند که اعراب به آن می‌گفتند جعرور، یا معافارت. خصوصیتش چه بود؟ هسته‌های بزرگ و گوشت کم داشته که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: از این دو درخت خرما زکات نپردازید. این يك شأن نزول این آیه شریفه است.

حالا نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که شأن نزول نمی‌تواند معین و مخصوص باشد. ممکن است شأن نزول مربوط به زکات باشد اما آیه‌ی شریفه عمومیت داشته باشد. اینکه شأن نزول عبارت از زکات است نمی‌تواند مخصوص باشد. این همین است که همیشه در لسان بزرگان دایراست که شأن نزول مخصوص نیست. منتها آن روایتی که اهل سنت از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل کرده‌اند آن شأن نزول نیست بلکه تفسیر آیه است. فرموده: «هی الزکاة المفروضة» و واقعاً اگر سند آن روایت برای ما معتبر بود، می‌گفتیم آیه مربوط به زکات است و حرف دیگری هم نمی‌زدیم راجع به آیه. ولی سند روایت، سند معتبری نیست. و علاوه بر این، عرض کردم که این روایت در کتب خود ما، در کتب روایی شیعه هم نیامده است و نیامدن يك روایت در کتب روایی ما، قادح به اعتبار روایت نیست. ما روایاتی داریم که در کتب ما نیامده است، در کتب اربعه ما نیامده است، شاید فقط مثلاً «عوالی اللثالی» نقل کرده باشد. یا بعضی از روایاتی که در فقه، فقهای ما بر طبقش فتوا می‌دهند. اما آن‌ها يك راه‌های دیگری هست برای اعتبارش. مثل اینکه فقهای ما عمل کرده باشند و بر طبقش



فتوا داده باشند. اما این روایت در کتب روایی ما نیامده و از این جهت ما نمی‌توانیم به این روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است تمسک کنیم.

ما تا حالا گفتیم که از آیه ۱- «وجوب» فهمیده می‌شود. ۲- دلیل روشن و معتبری بر اینکه خصوص زکات واجب باشد نداریم. در خود آیه هم قرینه بر اینکه این «ما کسبتم» یا «مما اخرجنا» خصوص زکات باشد نیست. چه بسا بتوانیم از این «ما کسبتم» و «مما اخرجنا» يك عمومیتی استفاده کنیم که شامل خمس هم بشود. و مدعای نهایی ما همین است که ما از این «ما کسبتم» در آیه و «مما اخرجنا» عنوان عامی را استفاده کنیم که هم شامل زکات بشود و هم شامل خمس.

آیا کسی از شیعه هم این احتمال را داده است؟

بله، یکی دیگر از کتبی که مربوط به آیات الاحکام است، کتابی است که مرحوم «استرآبادی» دارد. ایشان هم در آنجا مسئله‌ی خمس را به عنوان يك احتمال می‌گوید. عبارات مرحوم اردبیلی و مرحوم صاحب مسالك را عرض کردم. عبارت مرحوم استرآبادی این است: «و ما کسبتم اشاره الی غیر المخرج من الارض مما يتعلق به الزکاة کالتقدين و المواشی من الغنم و البقر و الابل». اول این را بیان می‌کند که بگوییم «ما کسبتم» فقط شامل زکات بشود و بعد به «مما اخرجنا» که می‌رسد می‌گوید «قیل ما اخرجنا لکم من الحب و الثمر و المعادن و غیرها» که آن «مما اخرجنا» را يك معنایی کنیم که هم شامل زکات بشود و هم شامل خمس. تصریح می‌کند که این «من الحب و الثمر و المعادن و غیرها» معنایی است که هم شامل زکات می‌شود و هم شامل خمس. بعضی‌ها آمده‌اند و «مما اخرجنا لکم من الارض» را فقط شامل غلات اربعه گرفته‌اند. این انحصار از کجا؟ آن وقت آمدند گفتند «ما کسبتم» مربوط به ذهب و فضه و مواشی است. «مما اخرجنا لکم من الارض» مربوط به غلات اربعه است. «مما اخرجنا لکم من الارض» اعم از غلات اربعه است، شامل ثمار می‌شود، شامل معادن می‌شود، شامل رکاز می‌شود، شامل همه‌ی این‌ها می‌شود. کما اینکه الان هم بیان می‌کنیم.



اگر «مما اخرجنا لكم من الارض» فقط شامل غلات اربعه باشد «ما كسبتم» هم فقط شامل ذهب و فضه و مواشی باشد، آیه منحصر به زکات می شود. دیگر بحثی هم ندارد. اما «ما كسبتم» به قرینه‌ی «مما اخرجنا»، ما كسبتم یعنی «غیر المخرج من الارض»، یعنی به قرینه‌ی مقابله ازش استفاده می شود که شارع می گوید: ۱- «من الطیبات» ۲- «غیر المخرج من الارض». آن وقت «غیر المخرج من الارض» اختصاص به ذهب و فضه و مواشی ندارد، «غیر المخرج من الارض» شامل موارد دیگر هم می شود. شامل هر چیزی که غیر از این ها باشد می شود.

انسان یک مال التجاره‌ای دارد که نه ذهب است، نه فضه و نه مواشی است. نقدینی که غیر از ذهب و فضه باشد. اجناسی که غیر از ذهب و فضه باشد، تمام این ها شاملش می شود. ببینید! ما عرض کردیم دیگر بحث استحباب را بگذاریم کنار. با آن قرائنی که بیان کردیم، آیه در مقام وجوب است. ما كسبتم را هم يك طوری معنا کنیم هم شامل مصادیق زکاة واجبه شود مثل همین ذهب، فضه و مواشی و هم شامل ما كسبتمی که در باب خمس است. در باب خمس شما هر تجارت و زراعتی بکنید و هر صنعتی «ما كسبتم» است. نه فقط ذهب و فضه، ما بگوییم «ما كسبتم» فقط ذهب و فضه و مواشی است. مخصوصاً وقتی می گوئیم این دو تا کنار هم است، بگوییم «ما كسبتم» یعنی «غیر المخرج من الارض»، بلکه «ما حصلتم» باید بگوییم همه‌ی اینها را شامل می شود. این ها مصداق است، هم برای زکات واجب و هم برای خمس.

در «و مما اخرجنا لكم من الارض» هم همین طور است. معنا کنیم هم شامل غلات اربعه می شود که شامل مصادیق زکات واجب است، هم شامل معادن می شود که مسئله‌ی خمس واجب است. و عجیب این است که خود اهل سنت در تفاسیرشان در «مما اخرجنا لكم من الارض» مسئله معدن را بیان کرده اند.

اهل سنت در استفاده‌ی عموم از آیه چه نظری دارند؟

قرطبی در این آیات الاحکام در جلد سوم تفسیرش می گوید: «قوله تعالی و مما اخرجنا لكم من الارض یعنی النبات و المعادن و الرکاز.» فرق بین معدن و رکاز است.



معدن آن چیزی است که خودش در اعماق زمین به حسب تکوین هست. اما رکا را کسی آمده خودش دفن کرده. این شیء دارای ارزش و قیمت را دفن کرده است در زیر خاک. روایاتی را خود قرطبی نقل می‌کند از پیامبر که فرموده: «و فی الرکاز الخمس» خودشان نقل می‌کنند. می‌گویند «و فی الرکاز الخمس». در معادن هم بعضی هایشان می‌گویند زکات وجود دارد و بعضی هایشان هم می‌گویند در خود معادن هم خمس وجود دارد. پس این آیه هم ولو بنحو الاجمال به ما می‌رساند که آیه دلالت بر این دارد که در «ما کسبتم» و «مما اخرجنا لکم من الارض» هم مسئله‌ی حق واجب زکاتی، هم حق واجب خمس‌ی هست.

آیا آیات دیگری هم بروجوب خمس دلالت دارند؟

بله، آیه دیگری که در این زمینه مورد بحث است، آیه‌ی اول از سوره‌ی مبارکه‌ی انفال است. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاِنْفَالِ قُلِ الْاِنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ». مفاد آیه این است که می‌فرماید مردم تو را یا رسول الله درباره‌ی انفال سؤال می‌کنند. در بعضی از قرائت‌ها کلمه‌ی «عن» حذف شده است و دارد: «يسألونك الانفال». اگر «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاِنْفَالِ» باشد یعنی از حکم انفال سؤال شده است. انفال در نزد مردم، معین بوده و از حکم این‌ها سؤال شده است. خدا به رسول می‌فرماید: «قل الانفال لله والرسول». و اما اگر بدون کلمه‌ی «عن» جاره باشد، یعنی آن انفالی که مال پیامبر ﷺ بوده. این‌ها از پیامبر ﷺ مطالبه کردند که به مردم داده شود. می‌دانستند انفال مال پیامبر ﷺ است، اما طلب کردند. مطالبه نمودند که پیامبر ﷺ از این انفالی که انحصار به خود پیامبر ﷺ دارد به مردم بدهد.

روشن است که وجود کلمه‌ی «عن» و نبودن آن در «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاِنْفَالِ» دو معنا دارد و حالا يك بحث این است که این انفال چیست؟ که خداوند می‌فرماید: انفال مال خدا و رسول ﷺ است. و بحث دیگر اینکه آیا آیه‌ی «واعلموا أنّما غنمتم من شئء» ناسخ آیه‌ی «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاِنْفَالِ...» هست یا نیست؟ دو آیه‌ی دیگر هم که باید با دقت



بیشتری بحث شود، یکی آیه‌ی ششم سوره‌ی مبارکه‌ی حشر است: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». این آیه دارد «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» و آیه‌ی هفتم دارد: «ما أفاء الله على رسوله.» آیه‌ی ششم دارد: «منهم» و آیه‌ی هفتم دارد: «من اهل القرى فليله وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين واين السبيل.» پس يك بحث این است که این آیات ششم و هفتم سوره‌ی حشر که در آیه‌ی هفتم همان ارباب خمس و کسانی که استحقاق خمس را دارند، بیان کرده است که جمع بین این دو آیه، خودش يك بحث مهمی دارد. و بحث دیگر هم این است که در این دو آیه، یعنی آیه‌ی ۱ از سوره‌ی انفال و آیه‌ی ۴۱ آن، نسخ هست یا خیر؟

اینجا باید عرض کنیم که خود کلمه‌ی انفال یا جمع نَقَلَ هست و یا جمع نَفَلَ است (بسکون الفاء). در برخی از کتب لغت، هردوی این‌ها را يك معنا کرده‌اند. گفته‌اند یا نَقَلَ یا نَفَلَ چه به تحريك و چه به سکون، به معنای «زیاده» است. نَفَلَ به معنای زیاده است. انفال یعنی آن چیزهای که زیاد است، اضافه است. در آیه‌ی شریفه‌ی ۷۲ از سوره‌ی انبیاء «ووهبنا له اسحاق و يعقوب نافلة» که يعقوب را به عنوان «نافله» عنوان کرده است. یعنی اضافه‌ی از آن چیزی که درخواست کرده بوده. او یکی را درخواست کرده، خداوند دو تا به او داده است (اسحاق و يعقوب). یا عرب به «ولد الولد» هم می‌گوید نافله. در خود همین نوافل صلوات هم که می‌گوییم نافله. نافله یعنی آنی که زاید بر فریضه است. نمازهای واجب داریم. غیر از نمازهای واجب، آنی که زاید بر فریضه است، به آن نافله می‌گوییم.

پس در بعضی از کتب لغت نَقَلَ و نَفَلَ را به يك معنا گرفته است. در برخی از کتب لغت بالتحريك را به معنای «عطیه» گرفته، گفته نَقَلَ بالتحريك بمعنای عطیه است. بالسکون به معنای زیاده است. و قول سوم هم این است که نَقَلَ بالتحريك به معنای «غنیمت» است و بالسکون به معنای زیاده است. بنابراین، معنای لغوی انفال تا يك حدی روشن شد. یا مطلق الزیاده بگیریم یا به معنای غنیمت بدانیم.



آیا مفسرین در کلمه‌ی انفال اتفاق نظر دارند یا احتمالاتی وجود دارد؟

بله، وقتی به کتب تفسیری مراجعه می‌کنیم، در کلمه‌ی انفال چندین احتمال داده شده است. احتمال اول، «یسئلونک عن الانفال» چون این آیات در جنگ بدر نازل شده و اصلاً بعضی از مفسرین گفته‌اند به جای اینکه بگوییم سوره‌ی انفال، باید بگوییم سوره‌ی «بدر». چون آیات مربوط به جنگ بدر است. گفته‌اند مراد از انفال، غنائم جنگ بدر است.

احتمال دوم این است که مراد آن، غنائم سرایاست. سرایا یعنی جنگ‌هایی که پیامبر ﷺ در آن‌ها حضور نداشتند. احتمال سوم هم این است که مراد از انفال، آن غنائمی است که بدون جنگ به دست می‌آید. احتمال چهارم که گفته شده، مطلق غنائم است. یعنی انفال اعم از غنائمی است که با جنگ یا بدون جنگ به دست بیاید. احتمال پنجم هم داده شده و آن این است که انفال آن غنائمی بوده که سربازان اسلام قبل از تقسیم غنائم، خودشان به دست می‌آوردند. قبل از اینکه خود پیامبر چیزی را تقسیم کنند. احتمال آخر هم این است که مراد از انفال، یعنی اینکه بعد از آن که پیامبر ﷺ غنائم را تقسیم می‌کردند یک اضافاتی باقی مانده، یک چیزهایی اضافه بوده. به هر کسی یک چیزی می‌دادند، بعد یک اضافاتی می‌مانده در آخر. این اضافات را می‌گویند انفال. ما اول باید از حیث تفسیری بررسی کنیم. بعد ممکن است بگوییم بر حسب روایات معتبری که ما داریم مراد از انفال معنای دیگری است.

شان نزول این آیه در منابع اهل سنت چیست؟

وقتی به شان نزول آیه در کتب اهل سنت مراجعه می‌کنیم، سه شان نزول برای این آیه ذکر شده است. این سه شان نزول در آیات الاحکام «صابونی» که عنوانش هست «روائع البيان في تفسير آیات الاحکام» در جلد اول آن، صفحه‌ی ۵۸۷، ذکر شده است. شان نزول اول این است که «عبادة بن صامت» روایت کرده این آیه در مورد سربازان جنگ بدر نازل شد و وقتی که ما در آن اضافه‌های جنگ، اختلاف کردیم و بین



جنگجوها اختلاف شد، پیامبر ﷺ آن را از ایشان گرفت. و خداوند فرمود این اصلاً مال خود پیامبر ﷺ است و ربطی به سربازان ندارد و ایشان نیز آن را بین آن‌ها به صورت مساوی تقسیم فرمود. این شأن نزول فقط این مقدار می‌گوید که در جنگ بدر بوده «حین اختلافنا فی النفل» اما نفل چیست؟ همه‌ی غنائم بوده، یا آن اضافاتی بوده که بعد از تقسیم غنائم به دست افراد دادند؟ که این مشخص نیست.

اما شأن نزول دوم. «سنن ابی داوود» از ابن عباس نقل می‌کند که نظیر این شأن نزول دوم در کتاب «تحف العقول» در یک رساله‌ای از امام صادق علیه السلام است که خصوصیات غزوات را امام صادق علیه السلام بیان فرموده است. حضرت به خصوصیات جنگ بدر که رسیدند فرمودند: «انه لما كان يوم بدر قال رسول الله ﷺ من قتل قتيلاً فله كذا و من اسر اسيراً فله من غنائم القوم كذا و كذا»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از جنگ یک چیزی را فرمودند. فرمودند هر کسی یکی از مشرکین را بکشد این مقدار برای او هست. هر کسی یکی از مشرکین را اسیر کند این مقدار برای او هست و وقتی جنگ تمام شد و مشرکین مغلوبه شدند، غنیمت‌ها جمع شد. یکی از انصار گفت من دو نفر را کشته‌ام و شاهد هم دارم. بعد به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد آنچه را که وعده داده‌اید عمل کنید. سپس «سعد بن عباد» به عنوان اعتراض بلند شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: این‌ها جلورفتند و جنگ کردند و یک چیزهایی را به دست آوردند. اما اینکه ما نرفتیم سببش ترس نبوده! سببش این نبوده که حالا ما بخواهیم زهد در آخرت داشته باشیم و بی‌اعتنا به این اموال باشیم. ما دیدیم اگر شما را رها کنیم، تنها می‌مانید و لشکر مشرکین می‌آید سراغ خیمه‌ی شما. بنابراین شما اگر فقط به همین گروهی که در میدان رفتند و جنگ کردند بخواهید بدهید، باید بقیه‌ی مسلمان‌ها برگردند و هیچی نداشته باشند. بعد سعد بن عباد نشست و شخص دیگری بلند شد و مثل کلام سعد را گفت. سپس هردوی این‌ها سه بار این قضیه را تکرار کردند! و خداوند این آیه را نازل کرد: «یسألونک عن الانفال.»

بعد امام صادق علیه السلام فرمودند: «و الانفال اسم جامع لما اصابوا یومئذ» این انفال تمام آنچه که این‌ها آن روز گرفتند را شامل می‌شود. بنده عرض کردم که این شأن نزول را ابی داود از





ابن عباس هم نقل می‌کند. حالا من به ذهنم این‌طور می‌آید که شأن نزول آیات قرآن خیلی اعتباری ندارد. مگر يك شأن نزولی باشد که واقعاً روایت معتبره برایش باشد، یا مشهور بین مفسرین باشد که انسان بتواند آن را اخذ کند. در جایی که خودشان چند شأن نزول بیان می‌کنند اگر ما يك شأن نزولی که آن‌ها دارند، نظیرش هم در بین خود ما از ائمه طاهرين عليه السلام رسیده باشد، این قرینه خوبی بر اعتبار این شأن نزول است. چون نظیر آنچه که ابی داود از ابن عباس نقل می‌کند در تحف العقول از امام صادق عليه السلام آمده. ما نتیجتاً می‌گوییم انفال یعنی جمیع آنچه که روز بدر گرفتند. نگوییم بعضی. از چیزها، از تقسیم و قبل از تقسیم. این اختصاصات و احتمالاتی که بعضی از مفسرین دادند با شأن نزول این آیه سازگاری ندارد. بنابراین، ما می‌گوییم مؤید این شأن نزول دوم، این است که در تحف العقول از امام صادق عليه السلام آمده است. نکته‌ی که در اینجا وجود دارد این است که در کتاب مجمع البیان دارد که اصلاً غنائم بدر، همه‌اش مال پیامبر صلى الله عليه وآله بوده و نظامی‌ها و جیش از پیامبر صلى الله عليه وآله خواستند که درست است مال شماست اما به ما هم بدهید.

يك روایتی از امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام هم نظیرش هست. «فاضل مقداد» هم در «کنز العرفان» همین حرف را دارد که اصلاً غنائم بدر همه‌اش مال پیامبر صلى الله عليه وآله بود و سربازها مطالبه کردند و پیامبر صلى الله عليه وآله هم داد. «علی بن ابراهیم» در تفسیر خودش در يك روایت موثق از «اسحاق بن عمار»، آنجا هم شبیه همین شأن نزول دومی که در میان اهل سنت آمده، بیان کرده است.

نتیجه این که مسلم است که این انفال شامل غنائم یوم بدر می‌شود. حالا آیا بگوییم آیه‌ی اول سوره‌ی انفال می‌گوید غنائم فقط مال خدا و رسول صلى الله عليه وآله است، یا خیر؟ يك نکته‌ی دیگری را هم عرض کنم که یکی از وجوه تسمیه‌ی انفال این است که در جنگ‌های قبل از اسلام، مسئله‌ی غنیمت به عنوان يك ملك شرعی برای کسی مطرح نبوده و به زور و به قهر و غلبه می‌گرفتند و مشروع نبوده است. در اسلام، شارع این غنائم را مشروع کرد. حال چرا می‌گوییم انفال؟ برای اینکه غرض اصلی از جنگ، ظفر بر عدو است. حالا شارع، زایدأ علی ذلك این‌ها را هم فرموده اگر سربازها ببرند مانعی ندارد.





حالا بحث در این است، آیه‌ی اول انفال می‌فرماید این‌ها از انفال سؤال می‌کنند. یا بگوییم انفال را از تو مطالبه می‌کنند. می‌گویند انفال را به ما بده. انفال اگر معنای لغوی اش را بگوییم فقط زیاده است، شامل غنیمت نمی‌شود. اگر به معنای غنیمت بگیریم که بعضی‌ها گفته‌اند، یعنی گفته‌اند انفال (بالتحریک و السکون) شامل غنیمت و مطلق چیزهایی است که انسان بدون جنگ به دست می‌آورد، اگر شامل غنیمت بشود. این آیه می‌فرماید: «قل الانفال لله و الرسول»، انفال مال خدا و رسول ﷺ است. منحصر هم می‌کند. اما آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال می‌فرماید: «واعلموا انما غنمتم من شیءٍ قانَ لله خُمسهُ ولِلرَّسول ولِذی القربی...».

آن آیه بیان می‌کند که خمس این غنائم برای این شش طایفه است. چهارپنجم دیگرش مال بقیه‌ی سربازهاست. آن‌هایی که جنگ کرده‌اند. سؤال این است که آیا آیه‌ی «واعلموا انما غنمتم» ناسخ این آیه است؟ اهل سنت در اینکه این ناسخ است یا نه، دو نظریه دارند: یک نظریه این است که این آیه‌ی «واعلموا انما غنمتم» ناسخ آیه‌ی اول انفال است. یعنی خداوند اول فرموده غنائم همه‌اش مال خدا و رسول ﷺ است. مال خدا هم که در اختیار رسول است. در نتیجه رسول ﷺ اختیار دارد بیاورد این را اعطا بکند به این‌ها یا اعطا نکند. اما این آیه می‌گوید نه، خمسش فقط مال خدا و رسول ﷺ و بقیه است. چهارپنجمش مال خود جیش است. پس بگوییم آیه‌ی «واعلموا انما غنمتم» ناسخ این آیه است.

احتمال دوم که اکثر مفسرین عامه گفته‌اند، این است که گفته‌اند آیه‌ی اول «محکمة مجملة غیر منسوخة». آیه‌ی اول منسوخ نیست، محکم هم هست. و لکن مجمل است. می‌گوییم چرا مجمل است؟ می‌گوید آن آیه بیان می‌دارد که انفال تقسیمش در اختیار رسول ﷺ است اما دیگر بیان نمی‌کند بین چه کسانی باید تقسیم بکند. این آیه‌ی ۴۱ انفال می‌گوید پنج قسمت بکند. چهار قسمتش را بدهد به جنگجویان، یک قسمتش هم بین شش طایفه. آیه‌ی ۴۱ تفصیل آن معنای اجمالی آیه‌ی اول سوره انفال است. لذا هیچ نسخی وجود ندارد.





از يك طرف اهل سنت اين دو نظريه و اين دو بحث را مطرح می‌کنند، از يك طرف آمده‌اند يك بحث ديگري را مطرح کرده‌اند در همین آیه و آن اين است که اصلاً انفال را برده‌اند روی اینکه قبل از آن که پیامبر ﷺ غنائم را تقسیم کنند «يجوز تنفيل بعض المجاهدين من الغنيمه»؛ یعنی پیامبر ﷺ اختیار دارد به بعضی از مجاهدين قبل از آنی که قسمت بکند، بعضی از اين‌ها را تقسیم بکند، امام می‌تواند اضافه بدهد. آن وقت بين اهل سنت اختلاف واقع شده است که اين تنفيل از مجموع اين غنائم است يا اين تنفيل فقط از همان يك پنجم و خمس است؟ يا اين تنفيل از مجموعه غنائم است؟ حالا آیا اين تنفيل کراهت دارد يا نه؟ بين فقهایشان اختلاف واقع شده است. بعضی‌هایشان قايل شده‌اند که دو نوع تنفيل داریم، تنفيل جايز و مکروه. تنفيل جايز آنی است که بعد القتال است «كما قال النبي يوم حنين من قتل قتيلاً و له عليه بينه فله سلبه» و تنفيل مکروه داریم که قبل القتال است. که فکرمی‌کنم به همین میزان کافی باشد و امیدوار هستم که مفيد بوده باشد.

از حضرتعالی بابت فرصتی که در اختیار ما گذاشتيد، تشکرمی‌کنم.

من هم از جنابعالی و بقيه‌ی آقایان محترم، تشکرمی‌کنم و امیدوارم موفق و مؤيد باشيد.





موضوع‌شناسی «گنج»، «غوص» و «مال مخلوط به حرام» در پرداخت خمس

اشاره

«گنج»، «غوص» و «مال مخلوط به حرام»، سه موضوع مهم از متعلقات خمس در بحث پرداخت خمس هستند. هرچند امروزه این موضوعات کمتر مورد ابتلاست، ولی پژوهش و بررسی در این موضوعات، به عنوان یکی از متعلقات مهم خمس به جاست و می‌طلبد که پژوهش‌های بیشتری در خصوص موضوع‌شناسی آن صورت گیرد و موضوع‌شناسی آن کمک شایانی در حل مسائل بنیادین خمس و نیز پاسخ‌گویی به مسائل و شبهات در این زمینه خواهد کرد. در این شماره از فصلنامه و در ادامه‌ی مباحث مربوط به موضوع‌شناسی خمس، سراغ استاد محترم «حجت‌الاسلام و المسلمین استاد محمدحسین فلاح‌زاده»، مدرس حوزه، عضو شورای استفتای دفتر مقام معظم رهبری و متخصص در موضوع‌شناسی احکام و مسائل شرعی رفتیم تا از نقطه‌نظرات ایشان در این زمینه استفاده کنیم و نتیجه‌ی این بررسی را در اختیار مخاطبان محترم و خمس‌پژوهان گرامی قرار دهیم. نتیجه‌ی این مصاحبه‌ی علمی و کارشناسی را در پی می‌خوانید.





با سلام و عرض تشکر از حضرتعالی، در ادامه‌ی موضوع‌شناسی موارد تعلق خمس، لطفاً نسبت به موضوع غوص، مطالب خود را بیان فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم. من هم خدمت حضرتعالی و همکاران محترم عرض سلام و خداقوت دارم. همان‌طور که مستحضرید، یکی از موارد تعلق خمس، گنج است. البته امروزه گنج، خیلی مصداق ندارد و نمی‌توانیم بگوییم حتی یک صدم افراد جامعه‌ی الان را شامل می‌شود. چون اولاً بسیاری از گنج‌ها را غارتگران ربوده‌اند. دوم اینکه، این گنجی که افرادی الان دنبال آن یا به اصطلاح خودشان زیرخاکی هستند، آن گنج مصطلح نیست. اصلاً ببینیم گنج چی هست؟

از نظر موضوع‌شناسی می‌فرمایند: «الکنز و هو المال المذخور فی الأرض أو الجبل أو الجدار أو الشجر»؛ گنج، آن مال ذخیره شده در زمین یا کوه یا دیوار یا درخت است. اشکال این تعریف، مصداقی است. خودشان می‌فرمایند «و المدار الصدق العرفی». معمولاً گنج در این‌ها پیدا می‌شود. در هوا که گنج پیدا نمی‌شود. آن هم که در آب است، خودش عنوان جدا دارد که غوص است. گنج یک جایی باید پنهان شده باشد، یا پنهان کرده باشند. پنهان کردنش که در سابق بانک نبوده، به این شکل مخفی کردن بوده است. زیرا سرقت‌ها بوده، حمله‌های نظامی بوده، این چیزها بوده است. گاهی کسی می‌خواسته به سفری برود و شخص امینی نداشته، می‌رفته و اموالی را در جایی خاک می‌کرده است.

سابق این گونه بوده که ذخیره می‌کرده‌اند یا بسیاری از سرمایه‌دارها یا پادشاهان وصیت می‌کرده‌اند که اموالشان با آن‌ها دفن بشود. چقدر قبرهایی که حتی در محله‌ی ما در بالای کوه، با این وصف دیده شده است. یک گنبد مرتفعی است که شاید مثلاً بیست سال دیگر، هزار سال از عمرش می‌گذرد و با گنبد کاووس هم عصر است اما این بالای کوه است. در دل کوه، یک غاری است که همه نقل می‌کنند که این‌ها اشیایی بوده که وزیر «بهاءالدوله دیلمی» اینجا دفن کرده است. بعدها انگلیسی‌ها آمدند و آن‌ها را برده‌اند. بعضی از این اموال برای ملوک بوده است که آن‌ها را پنهان می‌کردند. بعد هم مفقود





می شده یا بعداً افرادی آن‌ها را کشف می‌کردند و می‌بردند. بعضی‌ها هم نه، جایی گم می‌کردند بر اثر بادها و عوارض دیگر، مفقود و گم می‌شده است.

الان دیگر می‌بینیم همه جا افراد برای سفر به طبیعت می‌روند. همین اواخر، یک شخصی در بیابان‌ها رفته بوده برای کوه‌نوردی و کویرنوردی، و یک چیز قیمتی مثل سکه یا چیز دیگری پیدا کرده بود. معلوم شد که مال حالاست و کسی آن را آنجا گم کرده است! گاهی افراد چیزی گم می‌کردند و باد و شن و خاک روی این‌ها را می‌گرفته و بعداً توسط کسی پیدا می‌شده است. یا این که بعضی از پرنده‌ها چیزهای زیادی را در شکاف و سوراخ درخت‌ها مخفی می‌کنند. دارکوب را دیده‌اید؟ دارکوب کارش این است، یک بادامی، گردویی چیزی برمی‌دارد و توی شکاف درختی چیزی می‌گذارد. بعد می‌زند می‌شکند و می‌خورد. حالا اگر جایی باشد که به حساب، گیره داشته باشد و گیره‌اش هم همین شکاف درخت‌هاست و بارها ما دیده‌ایم که اشیایی هم در این شکاف‌ها پیدا می‌شده است. پرنده‌ها این‌ها را می‌برند و مخفی می‌کنند. یا کلاغ، اصلاً کارش این است. یکی از خصلت‌های کلاغ، کنز است. یعنی چیزهایی را می‌برد و خاک می‌کند و بعد از مدتی می‌رود آن را از خاک در می‌آورد. حالا شی قیمتی‌ای را این کلاغ برد و اصلاً مُرد، یا جایش را گم کرد و اینجا ماند. بعضی چیزها را هم به اشتباه می‌برد، خیال می‌کند خوردنی است و می‌برد و مخفی می‌کند.

به هر حال، متداول این بوده است که گنج از دل زمین استخراج می‌شده یا اینکه می‌گویند از جبل، کوه یا جبال. اکثر این ساختمان‌های قدیمی که در قرآن هم آمده است، در کوه و سنگ و این‌ها بوده است و به خاطر محافظت، خانه‌هایشان را آنجاها می‌ساخته‌اند. جایی که زلزله خیز بوده. در همین ایران خودمان هم هست. می‌رفتند و دل کوه را می‌کنند و در دلش زندگی می‌کردند. حالا در آنجاها کسی چیزی پنهان کرده و بعداً افرادی پیدا می‌کردند.

با این توضیح که فرمودید، بنابراین ملاک در گنج چیست؟

«و المدار الصدق العرفی سواء كان من الذهب والفضة المسکوکین أو غیر المسکوکین أو





غیرهما من الجواهر». ببینید در گنج می فرمایند مدار، صدق عرفی است که مردم بگویند گنج است. حالا فرق نمی کند آن چیزی که پیدا کرده اند، طلا باشد، نقره باشد، مسکوک باشد یا زیور باشد. یا سکه طلاست یا زیور است. آنچه در قدیم متداول بوده، پول های مردم بوده که ارزش داشته و بیشتر پنهان می کردند. طرف که نمی رفته قابل مسمی را زیر خاک دفن کند. پولش را یا چیزهای ارزشمند دیگر را دفن می کرده اند. یا می شنیدند که فلان لشکر حمله کرده و شهر بغلی را گرفته. این بیچاره ها می رفتند هر چه زیور آلات و طلا و چیزهای ارزشمندی که داشتند، برمی داشتند و در جایی مخفی می کردند. لشکر می آمد این ها را می کشت و می رفت. طلا یاب و فلزیاب هم که نداشتند تا گنج های این ها را پیدا کنند. این ها را می کشتند یا این ها فرار می کردند. و اگر فرد کشته می شد، دیگران هم که خبر نداشتند که اموالش را کجا دفن کرده. معمولاً هم به کسی اطلاع نمی دادند. به خاطر همین، این ها در خاک می مانده است. لذا در سابق، من یادم است در شیراز، اطراف حرم احمد بن موسی علیه السلام، قسمت هایی که الان صحن ها هست، خانه های قدیمی ای بود و حفاری که می کردند، هر هفته می گفتند گنجی پیدا شده است.

حالا این جواهر مثلاً زبرجد بوده، دُر بوده، هر چه بوده. الان مثلاً انگشتر عقیق چقدر ارزش دارد؟ در سابق با همین سنگ های قیمتی مبادله می کردند. یا اگر شما یک تراول مثلاً صد هزار تومانی را آن زمان در می آوردی، روی آتش می گذاشتند، نمی دانستند چیست! به خاطر این که از این گونه پول های با پشتوانه، با اعتبار یا بی اعتبار، متداول نبوده و طلا و نقره هم این قدر زیاد نبوده که با آن مبادله کنند. همان سنگ های قیمتی بوده. چون خودش یک چیز خیلی ارزشمند بوده، با آن ها مبادله می کرده اند. طرف، خیلی که انفاق می کرده، می گفتند انگشترش را داد. لذا می فرمایند خودش جزء چیزهای قیمتی بوده است.

«و سواء كان في بلاد الكفار الحربيين أو غيرهم»؛ حالا ممکن است جنگ کردید و شما بلاد آن ها را گرفتید و آنجا پیدا کردید. حربی بودند یا غیر حربی بودند. بلاد اسلام بوده، در زمین موات بوده یا در ارض خربه بوده، «التي لم يكن لها مالك». اما یک نکته ای اینجا هست که اراضی خربه، یک وقت است که ما آن ها را جزء انفال می دانیم.



انفال در این بحث به چه معناست؟

انفال از کلمه‌ی «نفل» است، یعنی مازاد. مازاد بر املاک افراد است که می‌شود ملک حکومت. نافله را هم به همین خاطر می‌گویند نافله که اضافه بر واجب است. انفال، اموال عمومی است که اختیارش با حاکم است. بطون بادیه، رؤوس جبال و همچنین می‌فرمایند قراء و بلادی که بادی اهلها، اهالی رفته‌اند و مانده است. حالا آنجا بحث سر آن است که بادی اهلها، واقعاً همه‌اش بادی است یا اینکه نه، اگر خراب هم شد و دیگر چیزی نیست، جزء انفال است؟

بعد در بحث کنز، خودشان می‌فرمایند که مالک قبلی نباید داشته باشد، شناخته نشود. اگر ما آن قراء و بلادی که بادی اهلها را گفتیم جزء انفال است، پس شما گنجی که آنجا پیدا می‌کنید، یعنی مالک دارد. الان غالب افرادی که می‌روند گنج پیدا می‌کنند، یا در قبرستان‌هاست که معلوم است قبر کیست. در کدام قبر پیدا کردید؟ خب این آباء و اجداد دارد. چون سابقه‌اش را اجمالاً می‌شود به دست آورد. یا اینکه نه، در همین جاهایی که بادی اهلها است که می‌شود جزء انفال. لذا معمولاً جزء مصادیق گنج متداول فقهی نیست.

بالاتر از آن، نسبت به گنج الان کشور قانون دارد. مثلاً الان در احیاء موات، حکم اولی آن است که «من احیا ارضاً میتة فھی له»؛ اگر کسی زمینی را رفت احیا کرد، مالک آن می‌شود. می‌گویید با اجازه‌ی حکومت یا بدون اجازه‌ی حکومت؟ دیگر در احکام اولیه، اجازه‌ی حکومت نداریم. الان هم در بسیاری از روستاها هست که افراد می‌روند زمین‌های موات را گندم می‌کارند، جو می‌کارند و کم‌کم هم مالک شده‌اند و در اختیارشان هم هست و کسی کارشان ندارد. اما در شهرها، شما همین جاده‌ی قم را به سمت اراک ادامه بدهید، چند جا تابلو خورده «انفال»، که اراضی موات رسیده است به اموال دولتی و انفال است. این‌ها اراضی موات است. اراضی موات، یا موات بالاصاله است که در اصل، همین جو‌ری موات بوده، یا موات بالعرض است. موات بالعرض را باز اختلاف فتواست که می‌گویند چون مالک داشته و خیلی از زمین‌ها به خاطر اینکه آب قنات‌ها خشک شده،



چشمه‌ها خشک شده، بارندگی کم بوده، حالا شده جزء موات. اراضی موات را بعضی از مراجع می‌گویند مالک صاحبان قبلی آن‌هاست و بعضی‌ها هم سال مشخص کرده‌اند. دارد که «فی الأرض اموات فی الأرض الخربة التي لم یکن لها مالک». این خیلی قید مهمی است. طرف خانه خریده. خیلی‌ها هستند می‌روند خانه‌های قدیمی را می‌خرند. مخصوصاً بعضی از این‌هایی که بساز و بفروش هستند. خانه‌های قدیمی را می‌خرند، چیزی تویش پیدا می‌شود. این گنج مال تو نیست. مالک دارد. «التي لم یکن لها مالک أو فی أرض مملوكة له بالإحیاء أو بالابتیاع مع العلم». حالا یک وقت می‌گویند من زمین را خریده‌ام. خانه را خریده‌ام. زمین را احیا کرده‌ام و مالک شده‌ام. می‌فرمایند «مع العلم بعدم کونه ملکاً للبايعین»؛ چه طور آدم می‌تواند بفهمد که این مال فروشنده نیست؟ ممکن است بگویند این سکه‌ای که پیدا شده، مال زمان صفویان یا قاجاریان است. می‌گوییم خیلی خُب، تویقین داری مال این‌ها نیست؟ می‌گویند بله، این‌ها سنشان پنجاه سال است، شصت سال است. می‌گوییم اگر این ملک آباء و اجدادیشان باشد، اگر مال پدربزرگشان بود یا جد چهارمشان بود، به ارث به این‌ها می‌رسید یا نمی‌رسید؟ باید بنشینند بر اساس سهام، ارث تقسیم کنند یا نه؟ می‌گویند بله. می‌گوییم پس مالک دارد. این جووری نیست که تو مالک بشوی. «و سواء کان علیه أثر الإسلام»؛ مثلاً سکه‌های عصر امام است. «أم لا» الان در بسیاری از سکه‌های ساسانیان یا اشکانیان هست. «ففي جميع هذه یكون ملکاً لواجده»؛ در صورت یقین به اینکه مالک نداشته باشد، ملک مردم هم نباشد، آن طرف مالک می‌شود و خمسش را باید بپردازد.

اما «ولو کان فی أرض مبتاعة» خریداری شده، «مع احتمال کونه لأحد البایعین عرّفه المالك قبله»؛ تازه ایشان هم خریده، قبلی‌اش را هم باید برود بپرسد. اگر او هم معلوم نشد، باز قبلی را هم بپرسد. «وهكذا» تا جایی که امکان دارد. «فإن لم یعرفوه فهو للواجد»؛ اگر هیچ صاحبی اصلاً پیدا نشد یعنی ملکی که لا مالک له، آن موقع می‌گوییم بله، خمسش را بپرداز. «لو وجد الكنز فی أرض مستأجرة أو مستعارة»؛ همین‌طور اگر زمینی را اجاره کرده و عاریه گرفته. باید برود اعلام کند و ببیند مال، صاحب دارد یا ندارد؟





در مال مخلوط به حرام مگر همین را نمی گویند، وقتی هیچ مشخص نیست صاحبش کیست و چقدر است؟ چون اسلام بن بستنی ندارد، می گوید حُب خمسش را بده و بقیه اش را استفاده کن.

در این موارد برای پیدا کردن صاحب مال که فرمودید، گشتن به چه معنا است؟

می گویند که احسن الطرقی که هم در لقطه هست و هم در مال مجهول المالك است، در این گونه موارد می گویند تعریف مثل جار زدن. مجهول المالك، مثل اینکه لباسشویی یا چرخ گوشت را آورده اند که فردی در تعمیرگاه تعمیر کند. اما رفت و دیگر نیامد. قبض هم نداشت. تعمیرکار هم شماره تلفن نگرفته و نمی داند مال کیست. یا در تاکسی چیزی مانده. این دیگر لقطه نیست. این را به اصطلاح می گویند مجهول المالك که مسئولیتش هم دست اوست و اجمالاً یک فرق دارد. لقطه را گاهی می شود تملک کرد، اما مجهول المالك را اصلاً نمی شود. حتماً باید صدقه داده شود.

در این گونه موارد می گویند تعریف باید بشود. احسن الطرق برای تعریف، حتماً به جار زدن نیست، حتماً به مسجد اعلام کردن نیست. آن موقعها محل اجتماع همه ی مردم مسجد بوده. نه اطلاعیه بلد بوده اند بزنند، نه جایی در سایت می توانستند بنویسند. هیچ یک از اینها نبوده و همین طور می رفتند جار می زدند و اعلام می کردند که اگر کسی چیزی گم کرده بیاید تحویل بگیرد.

من یادم است اگر کسی گوسفندش گم می شد، یا گله از بیابان می آمد و گوسفندش نمی آمد خانه، می رفت پشت بام، جار می زد که فلان گوسفند ما خانه نیامده، خانه ی کیست؟ امروزه اما چقدر راحت شده و اسباب خیلی فراهم شده برای خیلی از امور. ولی مشکلات دیگری هم آفریده است. سایتی طراحی شده برای لقطه، اشیاء گم شده و پیدا شده. شبیه بعضی از سایتها مثل دیوار و شیپور و... که فروشنده و خریدار را به هم وصل می کند و می فهمد فلان چیز، فروشی است و فلان کس می خواهد بخرد و قیمتش چند است. در این سایتی که برای لقطه طراحی شده بگوییم آقا فلان چیز گم شده، یک





کسی هم بیاید بگوید پیدا شده. این کار سختی نیست. طراحی اش هم انجام شده است. حالا اگر انسان خیرری برای سرمایه‌گذاری پیدا بشود خوب است معرفی کنید که بیایند و این برنامه را پیاده کنیم و همه‌ی این مشکلات حل می‌شود.

آیا انجام چنین کاری به سادگی قابل اجراست؟

خیر! البته این باید مدیریت بشود و اذن ولی فقیه را هم می‌خواهد. چون اگر بعداً صاحب مالی پیدا نشد، چه کارش باید بکنیم؟ این یک خصوصیتی دارد که همین جوری نمی‌شود.

نکته‌ی بعدی درباره‌ی این مال، این است که شما یک وقت از اول ناامید هستید که صاحبش پیدا بشود، اصلاً لازم نیست اعلام کنید. یا اینکه یک سال یا نه، یک ماه اعلام کردید و ناامید شدید، باز هم واجب نیست. اعلام تا مرز ناامیدی یا حداکثر یک سال لازم است. اول می‌گویند آن مال را برنندار. دوم می‌گویند اگر امانت گرفتی، مواظب باش. آدرس طرف را بگیر که بشناسی، تا گم نشود.

این ضرورت موضوع‌شناسی است. اما لقطه را اسلام می‌گوید مکلف نیستی برداری. یعنی برداشتش وجوب شرعی ندارد. استحباب هم ندارد که بگویید برای رضای خدا برداشته‌ام تا صاحبش را پیدا کنم. نه، لزومی ندارد که بردارید. سوم می‌گوید برداشتش کراهت هم دارد. چون غالباً و قریب به اتفاق اگر آن را برنندارند، صاحبش پیدا می‌شود. اما می‌گویند من که نگفتم بردار، تازه گفتم برنندار، محظور کراهتی هم داشت. ولی اگر برداشتی، مسئولیت دارد و حالا باید بروی بگردی و صاحبش را پیدا کنی. به آن دست زن، کار نداشته باش. نگو اگر من برنندارم، ماشین رویش می‌رود و خراب می‌شود. حُب برود، شما در مقابل این مسئولیتی ندارید. حتی نباید دست هم بگذارید. برای چه به آن دست می‌زنید؟ برداشتش هم کراهت دارد. اگر من برنندارم دیگری برمی‌دارد. اگر این فرهنگ جامعه بشود، قریب به اتفاق افراد بر نمی‌دارند.



رابطه‌ی انفال با حکم حکومتی چیست؟

نگاه کنید، ما یک سری احکام اولیه داریم، یک سری احکام ثانویه. که احکام حکومتی به شکل احکام ثانویه هستند. مالیات برارث به حکم اولی، جایز نیست. کجا داریم که برارث هم مالیات تعلق می‌گیرد و باید پردازند؟ نداریم. مالیات بر ارزش افزوده همین است. من در جلسه‌ای در مرکز تحقیقات مجلس گفتم که نیازی به گرفتن این‌ها نیست. شما انفال را درست مدیریت کنید، درآمدش خیلی بیشتر از این‌هاست. زمین‌های موات صدها نمونه در کشور دارد. کلاً موات را جزء انفال و اموال حکومتی می‌کند. حالا تحت نظر منابع ملی است. ولی چه جوری اداره می‌شود؟ گاهی به ثمن اندکی فروخته می‌شود و سرمایه‌داران می‌خرند و بعداً هم قطعه قطعه می‌کنند و متری چند برابر به مردم می‌فروشند. پولش توی جیب چه کسی می‌رود؟ باید مدیریت کنند. یعنی یک قیمت واقعی بگذارند و هرکس می‌خواهد بتواند بخرد. نه اینکه به صورت هکتاری بخرند و با قیمت بالاتر به شمایی که می‌خواهید خانه بسازید، دویست متر، سیصد متر، پانصد متر، به شما بفروشند. به نظرم ما درست اموال کشور را مدیریت نمی‌کنیم. اگر درست مدیریت کنیم لزومی به این مالیات‌ها نیست که مردم را هم بدبین کند.

نسبت به گنج هم الان قوانینی وضع کرده‌اند. چرا؟ چون بسیاری از افراد دنبال همین امور بودند و به تبع، بعضی‌هایشان دست به سرقت هم می‌زدند. به خاطر همین، فلزیاب و طلائیاب‌هایی به دست می‌گرفتند و هر جا که طلا هست می‌رفتند. خیلی‌هایشان هم وسوسه می‌شدند خانه‌های مردم را هم می‌زدند به اسم زیرخاکی و گنج و امثال این‌ها. خُب حکومت می‌تواند جلوی این‌ها را بگیرد. بگوید اگر گنج پیدا کردید، باید معلوم بشود کجاست. چقدر است. چه کسی پیدا کرد. ثانیاً می‌تواند قانون وضع کند و بگوید به خاطر اینکه مفاسدی دارد، اگر کسی گنج پیدا کرد باید حتماً اطلاع بدهد و گرنه تحت تعقیب است.

یکی دیگر از موارد تعلق خمس، غوص است. در این باره توضیحی می‌فرمایید؟

بله یکی از موارد، غوص است. غوص هم امروزه خیلی موردش کم است. چون امثال



این‌ها را برده‌اند یا کم پیدا می‌شود و کسی هم خیلی دنبال آن نیست. می‌فرمایند: «الغوص و هو إخراج الجواهر من البحر؛ مثل اللؤلؤ والمرجان و غیرهما معدنیا کان أو نباتیاً.» حالا چیزهای معدنی باشد مثل سنگ‌های قیمتی ته دریا که الان هست، یا اینکه گیاهی باشد، مثل مرجان‌ها. نه مثل ماهیان و حیوانات و آبزیان. این‌ها جزو غوص نیست. آن‌ها را اگر کسی اکتساب کرد و زندگی‌اش را گذراند و چیزی اضافه آمد، به عنوان ارباح مکاسب باید خمسش را بدهد ولی فی نفسه خمس ندارد.

امروزه اگر کشتی هم غرق شده باشد و افراد بروند از آن کشتی غرق شده چیزی بیاورند، مصداق غوص نیست. برای غوص این لفظ را به کار برده‌اند چون غالباً توی دریا می‌رفته‌اند. اما آیا فقط فی البحراست یا رودخانه هم همین حکم را دارد؟ اقیانوس و دریا قطعاً هست. رودخانه‌ها را هم گفته‌اند رودخانه‌های بزرگی که حتی گاهی قرآن تعبیر به بحر کرده است مثل «نیل». این‌ها هم بله. اما جوی و جویبار و رودخانه‌ی فصلی که گاهی آب می‌آید و گاهی نمی‌آید، مثل رودخانه‌ی «تامهر» که جایی در طرف‌های یزد است که به آن تامهر می‌گویند. یعنی تا ماه مهر آب دارد و دیگر آب ندارد. این‌ها هم نیست.

البته چیزهایی که ارزش داشته باشد و معرض عنه نباشد، یعنی چیزی که واقعاً رهایش کرده‌اند و دیگر سراغش نمی‌روند. مثل اینکه شما در قسمت‌های بالای شهر و اعیانی گاهی می‌بینید یک دست مبل را گذاشته‌اند بیرون. اما خوب که نگاه می‌کنید می‌بینید قابل استفاده است ولی آن را بیرون گذاشته‌اند که اگر کسی خواست، آن را ببرد. این را می‌گویند معرض عنه.

یا مثلاً یک مداد که پنج سانتی مترش باقی مانده و می‌دانیم دیگر فرد، سراغش نمی‌آید. این‌ها را می‌گویند معرض عنه. الان افرادی می‌بینید که در زباله‌ها می‌گردند و یک چیزهایی را در پسماندها جمع می‌کنند. این‌ها ارزش دارد، هم مالی و هم مبادله‌ای. ولی معرض عنه است و کسی سراغ این‌ها نمی‌آید و دنبالش بگردد. این‌ها را برخی جمع می‌کنند و می‌برند و حلال هم هست. هر چه حیازت کرد، ملک خود اوست. این را هم بدانید که یک قاعده کلی است.





اینکه می‌گوییم ارزش مالی دارد و ارزش مبادله هم دارد، ریگ نانواپی سنگگی، ملکیت و مالیت دارد اما ارزش مبادله ندارد. یعنی اگر کسی یک ریگی بردارد و سرخیابان یا کوچه داد بزند که: ریگ می‌فروشم، می‌گویند این دیوانه شده است! چون ارزش مبادله ندارد. یا مثلاً یک شیشه شربت سینه که یک پنجمش باقی مانده، می‌گویند مالیت دارد ولی ارزش مبادله ندارد. بنابراین خمس هم ندارد.

این ارزش مبادله‌ای نسبت به مؤونه هم هست. مؤونه بردو قسم است: مؤونه‌ای که مصرفی است. یعنی وقتی که استفاده می‌شود، از عینش کاسته می‌شود. بیست کیلو برنج به مرور و با مصرف آن، می‌شود نوزده کیلو، هیجده کیلو، پنج کیلو تا آخر، و تمام می‌شود. مؤونه‌ی غیرمصرفی مثل یخچال و فرش و خود خانه و مرکب و این‌ها. حالا در مؤونه‌ی مصرفی، آنچه که سر سال از آن اضافه بیاید خمس دارد. پنج کیلو برنج است، یک مثقال زعفران است، دو کیلو عدس است، یک کیلو نخود است، چند کیلو میوه در یخچال است، این‌ها خمس دارد. اما می‌گویند اگر به گونه‌ای است که دیگر ارزش مبادله ندارد، خمس ندارد. مثلاً دو لیتر بنزین ته باک ماشین باقی مانده است، این هم خمس دارد یا ندارد؟ آیا اگر دو لیتر بنزین را ببرد، کسی می‌خرد یا نه؟ اگر می‌خرند، پس دارد. اما خمیردندانی که نصفش استفاده شده و نصف دیگرش مانده، آیا ارزش مبادله دارد؟ آن را می‌خرند؟ معمولاً نه. اما اگر مثلاً مواد شوینده، پنج تا مایع ظرفشویی گرفته، چهار تایش هنوز باقی است و کنار است. یک باکس خریده، ولی یکی مصرف شده، یکی دیگرش هم ثلاثش باقی مانده، چهار تایی دیگرش هم دست نخورده باقی مانده. آن دست نخورده‌ها قطعاً خمس دارد. آن یکی هم که دست خورده، اگر آن را از او می‌خرند و برمی‌دارند و پول درازایش می‌دهند، خمس دارد.

مال حلال مخلوط با مال حرام هم از متعلقات خمس است. در این باره نیز توضیحاتتان را بفرمایید.

بله. از آنجاکه احکام اسلام بن بستنی ندارد، اگر یک جایی، مال حلالی با حرامی مخلوط





شد، در یک موردش چون هیچ راه حلی ندارد، اسلام می‌گوید به خاطر اینکه به تو هم ضرری وارد نشود، یک پنجمش را به عنوان خمس بپرداز و بقیه را استفاده کن. اما آنجایی که تخلفی وجود دارد، از همان طریق باید وارد شد. در مال حلال مخلوط به حرام، یک وقت است که مقدار حرام، معلوم است. یعنی آن بخشی را که مال من نیست می‌دانم چقدر است ولی با اموال من مخلوط شده است. دو تن گندم است، می‌دانم دویست کیلویش مال من نیست. این یک صورت. یک وقت است که مقدار حرام معلوم نیست، مجهول است.

در فرض اول که می‌دانم دویست کیلویش مال من نیست، یک وقت است صاحبش معلوم است. مثلاً من شریکی دارم. گندم‌ها را پیمانانه کردیم و به خانه آوردیم. حالا می‌بینم برای من دویست کیلو اضافه است. خُب معلوم است که این دویست کیلو مال اوست. باید به صاحبش برگردانم. زیرا تصرف در آن، حرام است.

اما در فرض دوم، صاحب، نامعلوم است. اگر صاحبش نامعلوم است ولی مقدار حرام معلوم است، می‌دانم دویست کیلو از این گندم مال من نیست، مظالم عباد است. باید به عنوان مظالم عباد به فقرا پرداخت شود. چون صاحبش معلوم نیست. البته بعضی فقها می‌گویند «با اجازه»، بعضی می‌گویند «علی الاحوط»، بعضی هم می‌گویند مورد مصرفش فقر است و باید آن را به فقرا بدهند. سه نظر هست.

اما اگر مقدارش معلوم نیست و صاحبش معلوم است، می‌داند مال فلانی است. می‌گوید فلانی، گندم‌های من اضافه است اما مقدارش را نمی‌دانم. شریکش هم می‌گوید مال من هم کم است. می‌گوید چقدر بوده؟ هیچ کدام نمی‌دانیم چقدر بوده. یا گاهی وقت‌ها دو تا هم حجره‌ای، یک پولی هست، می‌دانند. می‌پرسد: آقا شما پولت چقدر بود؟ تو چقدر؟ من نمی‌دانم، من دست می‌کردم و از داخل جیبم برمی‌داشتم. ولی الان فقط می‌دانم پولم کم است. اینکه چقدر بوده را یادم نیست. در این موارد چون صاحبش معلوم است، رضایت صاحب را باید به دست بیاورد. یعنی تصالح باید بشود. تصالح یعنی رضایت. یعنی طرف بگوید آقا حالات باشد. خُب هیچی، تمام می‌شود.





فرض دیگر این است، که البته این فرض هم خیلی نادر است. به ویژه در عصر حاضر که محاسبات خیلی دقیق است، می‌داند مال حرام در اموالش هست ولی نمی‌داند چقدر است. گندم‌ها یا اموال را آورده و در گمرک تخلیه کرده. حالا می‌داند این‌ها اضافه است. این قدر نبوده. اما چقدرش اضافه است؟ نمی‌دانم. مال کیست؟ من از آن طرف دنیا آورده‌ام. من چه می‌دانم مال کیست؟ در این فرض، نه مقدار معلوم است که بگوییم مظالم عباد، نه صاحب معلوم است که بگوییم رضایت. اینجا را می‌گویند که باید خمس آن را بپردازد. این فقط همین فرض است.

یک وقت است که هیچ نمی‌داند. یک وقت است نمی‌داند چقدر است ولی می‌داند بیشتر است. پس خمس دارد. می‌گویند به قدر متیقن. می‌گوید یک پنجمش نه، بیشتر از یک پنجم است. اما چقدر است؟ می‌گوید برو بالا. یک چهارم، یک سوم، هر جا رسید، همانجا دیگر توقف کند. یک وقت هم می‌داند کمتر از خمس است، خب همان کم‌تر را بپردازد. یک وقت است اصلاً نمی‌داند. این هم سه فرض در این مسئله.

ممنونیم از توضیحات کامل حضرتعالی و فرصتی که در اختیار نشریه قرار دادید.

بنده هم از شما و دیگر عوامل نشریه سپاسگزارم و برای شما آرزوی سلامت و توفیق دارم. موفق باشید.





رویکردشناسی جریان‌های مخالف در تبیین روایات تحلیل خمس

اشاره

از جمله مباحث پرحاشیه و دارای شبهات متعدد در بین شیعه و اهل سنت، مسئله‌ی «روایات تحلیل خمس» است که این دسته از روایات، مورد بحث‌ها و مناقشات علمی زیادی در بین اهل سنت نسبت به اندیشه‌های شیعه قرار گرفته است و حتی در بین شیعیان نیز درباره‌ی روایات تحلیل خمس، بحث‌ها و گفت‌وگوهایی صورت گرفته و شبهاتی را در این زمینه به وجود آورده است. به منظور روشن شدن بیشترین بحث، به سراغ «حجت‌الاسلام والمسلمین سید حسن هاشمی جزئی» از استادان فعال در زمینه‌ی پاسخ‌گویی به سؤالات شرعی در «مرکز ملی پاسخ‌گویی» رفتیم تا تحلیل‌ها و پاسخ‌های ایشان را در خصوص شبهات و مسائل مربوط به این موضوع بشنویم. مصاحبه ایشان تقدیم مخاطبان محترم می‌گردد.

محضر جنابعالی عرض سلام داریم و تشکر می‌کنیم که وقت خود را در اختیار نشریه خمس پژوهی قرار دادید. ابتدا توضیحات کلی خود را درباره‌ی روایات تحلیل خمس بفرمایید تا سؤالاتی را در ادامه از محضرتان داشته باشیم.

بسم الله الرحمن الرحيم. من هم خدمت شما سلام عرض می‌کنم. در ابتدا باید بگویم





که اهل سنت به خصوص وهابیت، شیعه را متهم می‌کنند که جریان خمس ریشه‌ی قرآنی ندارد. ما براساس قرآن و سنت پیامبر ﷺ و چینش استدلالی‌ای که اهل سنت و وهابیت دارند، اثبات می‌کنیم که در حقیقت آنچه اصالت ندارد و آنچه می‌تواند غیرقرآنی باشد، همان روش اهل سنت است. و الا اگر به خود آیه‌ی شریفه باشد، خودش دارد بحث را به صورت عام مطرح می‌کند. سنت پیامبر ﷺ هم در زمان حضرت بوده که ایشان، نامه‌نگاری‌هایی برای خمس داشته‌اند. همین‌طور حضرت براساس آنچه فقه اهل سنت دارد عمل می‌کند، در مواردی مثل گنج و موارد دیگر، عمل کرده و همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که آنچه آن‌ها از آیه‌ی شریفه برداشت کرده‌اند، صحیح نیست و نهایتاً بایستی بپذیرند که اولاً شأن نزول مخصّص است و ثانیاً اگر شأن نزول هست، چرا خود پیامبر ﷺ در جای دیگری در خمس براساس این آیه عمل نکرده‌اند و خمس را توسعه داده‌اند؟

این یک مقدمه برای ورود به بحث. حالا عرض می‌کنیم که این شبهه وجود دارد که در توقیع شریفی که از وجود مقدس امام زمان عجل الله فرجه آمده، شیعه از طرف امامش به او امر شده که خمس برایش حلال شده و در حقیقت، حکم خمس برداشته شده است.

اگر به صورت عام به این روایت نگاه کنیم، می‌بینیم توقیع شریف حضرت در دسته روایات تحلیل خمس قرار می‌گیرد. حالا اینکه این روایات از کدام امام صادر شده را توضیح می‌دهم. اما در مجموع به همه‌ی این‌ها روایات تحلیل گفته می‌شود. آنچه از روایات تحلیل استفاده می‌شود این است که می‌گویند خمس در روایاتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام، حلال شده و وجوب آن برداشته شده است. حُب، اینجا ما اول باید ببینیم که چه گروه‌هایی این شبهه را مطرح می‌کنند و بعد روایات تحلیل را ببینیم که چه هستند و چگونه می‌توانیم آن‌ها را تبیین کنیم. یعنی در ابتدا باید ببینیم چه جریانی از این روایت استفاده می‌کند؟ چون وقتی یک جریان می‌خواهد با شما بحث بکند، باید ابتدا این جریان را شناخت و جریان شناسی کرد.

اهل سنت به روش جدلی بحث می‌کنند. وهابیت به روش جدل بحث می‌کنند. می‌گوید شما که می‌گویید خمس واجب است، امام خودتان گفته واجب نیست و حلال شده. پس این شد یک جریان و شما با یک جریان فکری مواجه هستید.





یک جریان دیگری هم وجود دارد و آن جریان «احمد الحسن یانی» است که می‌گوید شما در روایتی که روایت توقیع شریف است، می‌خواهید اثبات ولایت فقیه و اثبات مقام مرجعیت و اثبات مرجعیت شیعی را از روایت «فاما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا» استفاده کنید. این را قبول می‌کنید اما بعدش را که می‌گوید خمس برایتان حلال است را قبول نمی‌کنید! پس جریان احمد الحسن هم از این روایت استفاده می‌کند.

اگر ما بخواهیم جریان دیگری را هم نام ببریم، جریان «قرآن‌گرایان» هستند که در جای خودش وقتی موضوع جریان‌شناسی باشد بحث می‌کنیم. آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند قرآن کفایت می‌کند. یعنی قرآن‌پسندگی و فقط به قرآن اکتفا می‌کنند. این‌ها هم چون می‌خواهند با حالت جدلی با شیعه بحث بکنند، می‌گویند بر اساس روایات شیعه، خمس حلال شده و وجوبش برداشته شده است. لازم است من کتاب‌هایشان را هم معرفی کنم تا با نگاه جریان‌شناسانه به شبهات نگاه بکنیم و دریابیم که با هر کسی با چه دیدی و با چه زاویه‌ی دیدی که علیه شیعه دارد باید وارد بحث شد.

بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که سه جریان اهل سنت و وهابیت، جریان احمد الحسن و قرآن‌گرایان از این روایت استفاده می‌کنند.

آیا در بین خود شیعه هم جریانی با این تفکر وجود دارد؟

بله یک جریان شیعی هم از این استفاده می‌کند که همان جریان «اخباری‌گری» است که در بین خود شیعه وجود دارد. این‌ها حکم می‌دهند به اینکه مراجع که خمس را می‌گیرند، دارند کار خطایی مرتکب می‌شوند!

جریان اخباری‌گری شیعه بر اساس همین روایات می‌گوید خمس حلال است. بنابراین اگر کسی رویکرد اخباری‌گری داشته باشد، حکم به تحلیل می‌دهد. یک جریان دیگر هم در بین شیعه وجود دارد که جریان روشنفکری ضد روحانیت است و برای اینکه روحانیت را بکوبد و آن را منفعت‌طلب نشان بدهد می‌گوید روحانیت به حرف امامان ما عمل





نمی‌کند. زیرا امامان، خمس را مباح کرده‌اند اما این‌ها دوباره حکم امام معصوم علیه السلام را برگردانده‌اند و آن را حلال کرده‌اند.

چه امتیازی در پاسخ جریان شناسانه به شبهه وجود دارد؟

ببینید وقتی شما جریان شناسانه به شبهات نگاه بکنید، باعث می‌شود که وقتی در جایی راجع به شبهه‌ای بحث می‌کنید، جذابیت‌های گول‌زننده‌ی یک شبهه را با استفاده از این روش جریان‌شناسی بهتر کشف کنید و بهتر دریابید که هر جریان با چه کلیدواژه‌هایی کار می‌کند. مثلاً در خصوص جریان‌شناسی شبهه‌ی احمد الحسن، من در سفری به خوزستان رفتم. یکی از بحث‌هایی که می‌کردند این بود که می‌گفتند شما اصلاً اصالت ندارید! آن‌ها چون می‌خواهند به مقام مرجعیت شیعه حمله بکنند، این‌طور شبهه می‌کنند. می‌گفتند شما مشروعیست خودتان و مرجعیتتان را از روایت توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه التوفیق می‌گیرید. ولی این بخش روایت را می‌گیرید اما بخش دیگر را نمی‌گیرید! «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» دارید. در کل اینکه ما باید توجه داشته باشیم که اگر با هر جریانی از این موارد که گفتم برای بحث و مناظره نشستیم، باید بدانیم که بحث خمس‌ای از بحث این‌ها را نیز در خود دارد.

برخی اخباری‌ها در مشهد می‌گویند ما به کتب اربعه شیعه یعنی شیخ صدوق و کلینی و همین روایاتی که هست مراجعه و عمل می‌کنیم. ما مرجعیت شیعه را قبول نداریم و خمس و این‌ها را هم خودمان می‌بریم و می‌دهیم به کسانی که خودمان می‌شناسیم از سادات فقیر. و در راهی که خودمان می‌دانیم که امام عجل الله تعالی فرجه التوفیق می‌پسندد، هزینه می‌کنیم.

در اصفهان هم هستند، و جریان اخباری‌گری در اصفهان هم قدرتی دارد. در نجف هم هستند، در بحرین هم هستند. یعنی جاهای مختلف شیعی فعالیت دارند. البته در لبنان خیلی ضعیفند و در آنجا بیشتر قرآن‌گرایی و عقل‌گرایی در حوزه‌ی علمیه‌ی لبنان وجود دارد. در حقیقت یک جریان ضد فقاهت به راه افتاده که کلاً با قواعد فقهی و اصولی مخالفند و می‌گویند شما هر مسئله‌ای می‌خواهی، به من بگو و من می‌روم «من لایحضره الفقیه» برای





شما جوابش را پیدا می‌کنم و می‌آورم. یعنی اگر شما بخواهید مخالفین مرجعیت و زعامت شیعی را بشناسید، با رویکرد جریان‌شناسانه به خوبی متوجه می‌شوید که هرگروهی از چه زاویه‌ای به مسئله نگاه می‌کند. هر چند ما می‌دانیم که این‌ها اصلاً خیلی‌هایشان خمس را قبول ندارند و نمی‌دهند و مستندشان هم همین روایات است.

بنابراین روش آن‌ها جدلی است. چون مثلاً قرآن‌گرایان اصلاً روایات را قبول ندارند. جدل این است که فرد، مبانی‌ای را خودش قبول ندارد اما چون می‌داند شما در مبنایت در جایی آن را قبول دارید و با یک جای دیگر اعتقادات شما سازگار نیست، از آن استفاده می‌کند. پس روش جدلی یعنی اینکه خودش قبول ندارد ولی جنبه‌ی اسکاتی دارد. شما که این قسمت روایت را قبول دارید پس چرا آن قسمتش را قبول ندارید؟ مثلاً جریان یمانی این جواری بحث می‌کند. نمی‌گوید که من این روایت را قبول دارم. چون بر اساس «فارجعوا الی رواه حدیثنا» بایستی که زعامت و مرجعیت را قبول کند. اما می‌گوید تو که قبول داری، چرا این قسمتش را قبول داری ولی آن قسمتش را قبول نداری؟

بقیه‌ی گروه‌ها، استدلالی بحث می‌کنند و از روایات استدلال می‌کنند. اما آنچه از اهل سنت، وهابیت، احمد الحسن و قرآن‌گرایان آوردیم، این است که جنبه‌ی جدلی به بحث می‌دهند. جریان روشنفکری شیعه و ضدروحانیت هم همین‌طور هستند و حالت جدلی به خود می‌گیرند. تنها جریان استدلالی که پیدا می‌کنید که خودش هم به آن اعتقاد دارد، جریان اخباری‌گری است.

اگر سراغ جریان قرآن‌گرایان بروید، می‌بینید که «برقعی» به خمس حمله می‌کند و شبکه‌ی «وی.او.ای» آمریکا حرف‌های او را با آن ادبیات سخیفی که دارد پخش می‌کند. یا جریان اهل سنت که «بن باز»، که خودش یک جریان طولانی است، خمس را می‌برد روی مسئله‌ی زکات و به خاطر اینکه شیعه را در محدودیت قرار بدهند، این عنوان را رها می‌کنند و یک عنوان دیگر برایش می‌تراشند. یا یک نفر به نام «حیدرعلی قلمداران» که جزو قرآن‌گرایان است، کتابی به نام «مسئله‌ی خمس» دارد که در آن ۲۷ روایت تحلیل را آورده و در این روایت‌ها می‌گوید ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام خمس را حلال کرده‌اند.





روایات تحلیل چند تاست و از کدام یک از معصومان علیهم السلام وارد شده است؟

روایات تحلیل در مجموع تا ۳۵ روایت است و از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام صادر شده تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که توقیع شریف حضرت هم از جمله‌ی آنها است. تعداد ۳۵ تاست. گرچه یک اختلاف جزئی وجود دارد و بعضی‌ها می‌گویند کمتر است. مثل ۲۷، ۳۰ یا ۳۲ روایت را هم گفته‌اند که از امام امیرالمؤمنین علیه السلام هست تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بیشترین روایت تحلیل از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام است. نکته‌ی جالب این است که از بین دو امامین صادقین علیهما السلام، بیشترین روایات تحلیل از امام صادق علیه السلام است. اما بیشترین روایات خلاف تحلیل که روایات وجوب است نیز از امام صادق علیه السلام وارد شده است. اگر به سراغ مستدرک بروید، می‌بینید صد روایت وجوب خمس وجود دارد و شما تعجب می‌کنید.

روایت تحلیل از امام جواد علیه السلام وارد شده که گفته‌اند یک روایت است. اما روایت وجوب هم از امام جواد علیه السلام داریم. شما چطور به این مسئله نگاه می‌کنید؟ اینجا این سؤال پیش می‌آید، که از همین جا هم می‌خواهم وارد پاسخ بشوم. چطور می‌شود که در عصر امام صادق علیه السلام هم بیشترین روایات وجوب وارد شده است و هم بیشترین روایات تحلیل؟! چه برداشتی می‌شود از این تفاوت کرد؟ و چطور می‌شود که یک امام بیشترین روایت وجوب را داشته باشد و همان امام هم، بیشترین روایت تحلیل را نیز داشته باشد؟ شاید بگویید ایشان، روایات تحلیل را برای اهل سنت یا منافقینی که مراجعه می‌کرده‌اند، از روی تقیه فرموده‌اند ولی روایات وجوب را برای شیعیان بیان نموده‌اند. یا بفرمایید که براساس شرایط مردم روایت را صادر می‌کرده‌اند. گاهی مردم در عسرو حرج و سختی بوده‌اند و امام می‌فرموده الان نمی‌خواهد خمس بدهید. و در موقعی که وضع مردم خوب بوده می‌فرموده‌اند حالا باید خمس بدهید. مثلاً الان سهام عدالت را به کسانی می‌دهند که زیر خط فقرند و افراد زیر خط فقر را شناسایی کرده‌اند و دارند به آنها سهام عدالت می‌دهند. خُب شاید اگر امام معصوم علیه السلام بود می‌گفت لازم نیست خمس بدهید. یا شاید بگویید که امام صادق علیه السلام می‌فرماید خمس حلال است. اما وقتی امام کاظم علیه السلام





خمس می‌گیرد، نشان از آن دارد که وجوب یا تحلیل خمس، نسبت به افراد و شرایط بوده است.

چطور می‌شود که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، که فرض کنید هیچ روایت وجودی هم ندارند، اما بعد که می‌رسد به عصر امام کاظم علیه السلام، می‌بینید شدیدترین روایاتی که در رابطه با خمس هست از امام کاظم علیه السلام است و بعدش از امام رضا علیه السلام. پس دو جهت می‌شود و می‌بینید رفتار دو امام راجع به مسئله‌ی خمس متفاوت می‌شود.

بنابراین وقتی شما می‌خواهید پاسخ‌گوی مسائل باشید، خوب است چینش کنید و بگویید: روایات تحلیل از لحاظ تعداد، ۳۵ روایت است. بیشترین روایت از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است و جالب این است که بیشترین روایات وجوب هم از همین دو امام است، به خصوص امام صادق علیه السلام. یعنی هر دو جهت تحلیل و وجوب از این امام همام وجود دارد. از این اصل که عبور می‌کنید، می‌بینید امام کاظم علیه السلام روایاتش در وجوب، شدت می‌گیرد و به امام رضا علیه السلام که می‌رسد، شدت وجوب روایات زیادتر می‌شود و می‌فرماید: خمس حق ماست. حق عیال ماست و اگر کسی ندهد، حق ما را پایمال کرده است. و وقتی به عصر امام جواد علیه السلام می‌رسد، می‌بینید دوباره هم تحلیل وجود دارد، هم وجوب. اما تحلیل، فقط در یک روایت است. تا ادامه پیدا می‌کند.

با این توضیح چگونه می‌توان این تفاوت و یا تعارض‌ها را در باب تحلیل و وجوب خمس علاج کرد؟

بینید، شما اینجا متوجه یک نکته می‌شوید. آن هم اینکه اگر ما به سراغ روایات تحلیل برویم، دقیقاً به این موضوع می‌رسیم که روایات تحلیل چند جهت دارد. یعنی اصلاً موضوع روایات تحلیل متفاوت است. از امام علیه السلام می‌پرسند: حکم خمس چیست؟ و امام علیه السلام تحلیل می‌کند. حال اگر بخواهیم دسته‌بندی بکنیم، به این صورت می‌توانیم آن‌ها را دسته‌بندی بکنیم که: بخش عمده‌ای از این روایات تحلیل، در رابطه به مناکح است که اصطلاحاً در مورد «طیب ولد» وارد شده است. در بخش زیادی از روایات، اصطلاحی با





تعبیر «لطیب ولده» وجود دارد که وقتی اختصاصاً به سراغ توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رویم، دقیقاً می‌بینیم که عبارت «طیب ولده» وجود دارد. یعنی در رابطه با ازدواج است. موضوع چه بوده که فقط معصومین علیهم السلام «لطیب ولده» را مطرح می‌فرمایند؟ آیا برای پاک بودن نسل شیعیان گفته شده است؟

در حقیقت، موضوعی که آنجا بیشتر سؤال می‌شود، موضوع کنیزانی هست که در جنگ‌ها اسیر گرفته می‌شده‌اند، در حالی که جنگ‌ها، تحت نظارت امام معصوم علیه السلام نبوده است و حاکم جور اذن جهاد را داده است. بعدها مسلمانان به خاطر ازدواج با این کنیزها و بچه‌دار شدن از این‌ها، از امام سؤال می‌کرده‌اند و این‌ها هم چیزی بوده که تحت عنوان خمس به ایشان می‌رسیده و می‌خواسته‌اند از امام کسب تکلیف کنند و تکلیف خودشان را بدانند.

بنابراین امام دارد راجع به چه موضوعی صحبت می‌کند؟ در موضوع این کنیزها. پس درصد بالایی از این روایات راجع به طیب ولد است. اگر بخواهم عدد بدهم، می‌بینید که هفتاد درصد روایات تحلیل دارد راجع به طیب ولد صحبت می‌کند و موضوعش نه مال است و نه هیچ چیز دیگر! بلکه فقط در رابطه با کنیزان و موضوع ازدواج است. این شد یک موضوع.

یک دسته‌ی دیگر روایات که به خصوص از امام جواد علیه السلام هست و از امامان دیگر هم می‌بینید، موضوع «گرفتاری شخصی» است. یعنی فردی آمده پیش امام جواد علیه السلام و عرض کرده که من می‌خواهم خمس بدهم ولی ندارم. بعد گرفتاری‌های خودش را گفته و امام فرموده‌اند خمس برای تو حلال است. اما در مقابل، گاهی می‌بینید فرد دیگری آمده پیش امام جواد علیه السلام و با شدت گفته که من می‌خواهم خمس ندهم! اما امام علیه السلام اصلاً دست برنداشتند و هر چه با عجز و ناله می‌خواستند خمس ندهد ولی امام گفته بایستی بدهی. پس او واقعاً گرفتار است و این یکی احتمالاً یک آدم حقه‌باز و کلک است که دیده دیگران نزد امام می‌روند و از ایشان اجازه و تحلیل می‌گیرند و این هم می‌خواهد سوءاستفاده بکند و اجازه‌ی تحلیل بگیرد، ولی امام روی وجوب اصرار می‌فرماید. بنابراین دلیل دومش می‌شود موضوع گرفتاری‌های شخصی.





آیا دلایل دیگری را هم می‌توان برای تحلیل خمس و جریان آن برشمرد؟

بله، دلایل دیگری هم دارد. یک دسته‌ی سومی هم که درصد کمتری را در برمی‌گیرد و توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را هم شامل می‌شود، برمی‌گردد به «شبکه‌ی نیابت». شبکه‌ی نیابت چیست؟ شبکه‌ی نیابت به این صورت بوده است که یک تعدادی از بزرگان شیعه در موضوع خمس، در هر شهر و هر جغرافیایی با امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف در ارتباط بودند. مأموران دولتی این‌ها را تعقیب می‌کردند که دارد پول برای امام می‌برد. یعنی این شبکه‌ی نیابت یا «شبکه‌ی وکالت» به مشکل برمی‌خورده که پول را برساند. امام هم از این رو، خمس را تحلیل می‌فرموده است. مثلاً در توقیع شریف می‌بینید که راجع به افرادی صحبت می‌شود که در منطقه‌ی خوزستان هستند. یعنی راه‌های ورودی آنان، یک مشکلی پیدا کرده است.



در خصوص کارکردهای شبکه‌ی وکالت توضیح بیشتری ارائه می‌فرمایید؟

بله. ببینید، ائمه‌ی اطهار عجل الله تعالی فرجه الشریف یک سازمانی به نام شبکه‌ی نیابت یا وکالت تشکیل دادند. در این شبکه‌ی وکالت، امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف، محور بوده و مثلاً یک بخش آن در خراسان، یک بخش در طرف مصر و شامات، یک بخش در عراق و خوزی یا خوزستان، یک بخش در منطقه‌ی سپاهان یا اصفهان یا اصبهان و... بوده است. البته اسم‌هایی که ما می‌گوییم مثلاً خوزستان، در آن زمان کجا بوده است؟ بوشهر الان را هم شامل می‌شده، تا بخش‌هایی از ایلام را هم شامل می‌شده، تا بخشی از آن حتی به اصفهان هم می‌رسیده است. اصفهان که می‌گویند آن زمان به دست «ابوموسی اشعری» فتح شده و جزئی از فتوحات بوده است و اینجا را می‌گویند «خوزی» منطقه‌ی خوزی‌ها. منطقه‌ی صفاهان یا اصفهان کجا بوده؟ از جنوب ری که قم را هم شامل می‌شده تا بخشی از جایی که ما الان به عنوان شیراز می‌شناسیم، تا کرمانشاهان را در برمی‌گرفته است.

امام عجل الله تعالی فرجه الشریف، یک شبکه‌ی وکالت درست کرده بود. کار این شبکه چه بوده؟ این‌ها خمس را تحویل می‌داده‌اند. سؤالات شیعیان را می‌آورده‌اند، جواب‌ها را از امام گرفته و





می برده اند. اما گاهی به خاطر مأمورانی که وجود داشتند و دوران به دوران هم متفاوت بوده است، در روزگاری شبکه‌ی وکالت در یک منطقه‌ی جغرافیایی، دچار مشکل می شده است. آن‌ها از امام کسب تکلیف می کرده‌اند که خمس را چه کار کنیم؟ امام علیه السلام می فرمودند خمس را برای شما حلال کردیم.

در این حلیت خمس، فرض بفرمایید کسی که مثلاً رابط خوزستان، صفاهان، خراسان یا شامات است، چه باید می کرده؟ ببینید، وجوب خمس سر جای خودش هست. اما امام به اقتضای شرایط، دارد خمس را برای وکیلش حلال می کند که البته این هم نه به صورت دائمی، بلکه حکم موقتی بوده است. پس حلیت، برای آن جغرافیای خاص و برای زمان و موعد خاص بوده است. حالا اگر خواستید با کتابی هم در این زمینه آشنا بشوید، یک کتاب دوجلدی به نام «سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام» نوشته‌ی آقای «محمد رضا جباری» استاد تاریخ «مؤسسه امام خمینی رحمته الله علیه» هست.

ابتکار سازمان وکالت، با کدام امام علیه السلام بوده است و از چه زمانی شروع شده است؟
 بله، ابتکار آن از امام صادق علیه السلام بود و از زمان ایشان شروع می شود و به خاطر همین هم گفتم بیشترین روایات تحلیل در زمان امام صادق علیه السلام است. یعنی موسمی است، موعدی است. این رابطه‌ها را رصد می کرده‌اند، شناسایی می کرده‌اند. در حقیقت امام حکم به حلیت می دهد. این کارگزاران و افراد از شیعیان که رابط با امام معصوم علیه السلام بودند، خمس را می رساندند. مسائل مالی، هدایا و نذورات را می رساندند. سؤالات را می رساندند و پاسخ آن را دریافت می کردند. یک سازمان خیلی پیشرفته و دقیق که به شیعه حیات می دهد. یعنی باعث می شود امام علیه السلام با دورترین نقاط کشور اسلامی ارتباط داشته باشد. اهمیتش به خاطر این است که این شبکه فقط مالی نیست. این‌ها عقائد صحیح را از امام می گرفتند و انتقال می دادند. مسائل فقهی را انتقال می دادند. نقش سازمان وکالت در منحرف نشدن شیعه در کل جغرافیای اسلامی آن زمان، بسیار بسیار مهم است. به خاطر اینکه این‌ها اگر نبودند، مثل شبکه‌ی برق که شما فکر کنید قطع بشود،



ارتباطش با امام علیه السلام قطع می‌شد و در نتیجه هرکسی به صورت خودرو، شروع می‌کرد یک عقاید و اندیشه‌ها و باورهای را بروز دادن و این‌ها باعث غالی شدن، مرتد شدن و ... می‌شد. کما اینکه در ترکیه الان بیش از بیست میلیون از علویان وجود دارند. این‌ها به خاطر اینکه از امام علیه السلام دور شدند، الان هیچ کدام از عقائدشان با ائمه علیهم السلام سازگاری ندارد. اصلاً این‌ها شریعت ندارند. الان بیست میلیون علوی در ترکیه وجود دارد و ما با برخی از آن‌ها جلساتی داشته‌ایم. جالب است که روضه‌ی کربلا می‌خوانند. مثلاً با یکی‌شان صحبت می‌کردیم که جزء پیران و مرشدهایشان بود. چنان روضه‌ی حضرت عباس علیه السلام را می‌خواند و اشک می‌ریخت و روضه‌ی علی اصغر علیه السلام را می‌خواند و اشک می‌ریخت که شاید نمونه‌اش را در مجالس شیعی، کمتر ببینید! ولی در مقابل، آن‌ها قائل هستند که هیچ شریعتی وجود ندارد، بلکه ارتباطشان با امام، فقط یک ارتباط عاطفی و احساسی است.

«دروزی‌های لبنان» هم ادامه‌ی همان انحراف هستند که از امام معصوم علیه السلام جدا شدند. «ایزدی‌ها» در شمال عراق که داعش به آن‌ها حمله کرد نیز جدا شده از عقائد شیعه‌اند. اصطلاحاً آن‌ها «یزیدی» هستند. چون مؤسسشان که از افکار امام علیه السلام جدا می‌شود «یزید» نام داشته و این‌ها جدا شده از امام معصوم علیه السلام هستند.

بعد از امام کاظم علیه السلام می‌بینید که چهارده شعبه و شق ایجاد می‌شود که این‌ها از معارف امام علیه السلام جدا می‌شوند و جزیک گروه‌شان، دیگر با امام ارتباط ندارند. بعد از امام عسکری علیه السلام هم سیزده گروه می‌بینید که از شیعه منشعب می‌شود و آنچه باعث شد بمانند، همین سازمان‌های وکالت بود. همه‌ی آنچه ما به عنوان شیعه می‌شناسیم با ابتکار امام صادق علیه السلام است که شیعه را با این سازمان حفظ کرد. حُب حالا اگر این سازمان وکالت برای انجام وظایف خود به مشکل می‌خورد، امام علیه السلام دستور خاص می‌داد برای آن شخص که دیگر خمسی برای ما نیاورد.

ما روایات تحلیل خمس را در این سه مورد می‌توانیم خلاصه بکنیم: یا از لحاظ موضوع، فقط طیب ولد است و موضوع بحثش مناکح است که عمده‌اش این‌هاست. یا مواردی که



اشخاص به خاطر گرفتاری شخصی و مشکلی نزد امام علیه السلام می‌روند. یا به خاطر این بوده که شبکه‌ی نیابت، امکان وصول پول را به امام معصوم علیه السلام ندارد.

آیا شرایط سازمان وکالت در دوران بعد از امام صادق علیه السلام یکسان باقی ماند؟

خیر، در زمان امام کاظم علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام، با سازمان وکالت خیلی مبارزه شد. مثلاً امام کاظم علیه السلام هفت یا چهارده سال، زندانی است. یک دلیل تضعیف شبکه وکالت در این دوران، زندانی شدن امام علیه السلام است. در عهد کاظمین علیهم السلام یعنی دو امام شریف بزرگوارمان، محدودیت ایجاد کردند و امام علیه السلام را از مدینه جدا کردند. لذا هم شبکه‌ی وکالت خیلی محدود شد و هم امام کاظم علیه السلام زندانی شد. بعد می‌بینید که امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را در منطقه «عسکریه» سکونت می‌دهند. یعنی کلاً دسترسی شبکه‌ی وکالت به امام علیه السلام، فوق‌العاده سخت می‌شود. چون خلفا متوجه شدند دلیل اینکه از عصر امام صادق علیه السلام، شیعه به راحتی دارد کار خودش را انجام می‌دهد و راحت معارفش را نشر می‌دهد، این است که شیعه شبکه وکالت دارد. بده بستان مالی دارد. در روایتی که راجع به امام کاظم علیه السلام آمده که علت شهادت ایشان هم همین بود، «اسماعیل» برادرزاده‌ی امام کاظم علیه السلام رفت و نزد خلیفه فاش کرد که ایشان دارد وجوهات و خراج از مردم می‌گیرد. یعنی همین مسئله‌ی دریافت خمس را به بنی‌العباس لو داد و این باعث شد که امام علیه السلام زندانی بشود و تحت شرایط سختی قرار بگیرد.

بله دقیقاً همین است که شما می‌فرمایید. شرایط سازمان وکالت یکسان نبود و یک دلیلش هم جدا شدن از مدینه است. یکی هم به خاطر این است که در آن زمان، امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را به عسکر بردند و امام را به یک محله‌ی خاص محدود کردند.

عسکری کجاست که می‌گویند امام حسن عسکری؟ عسکریه که می‌گویند، این ذهنیت وجود دارد که این یک پادگان است. ولی نه، عسکریه یک محله است. حکومت



بنی العباس امام علیه السلام را از بغداد به سامرا منتقل کرد. سامرا در واقع «سَرْمَن رَأَى» بوده. یک جای خیلی خوش آب و هوا و خوش منظر بوده. «سرم من رأی» یعنی هرکس آن را می بیند، چشمانش روشنی و سرور می یابد. بعد که امام به اینجا منتقل می شود، یک محله اش را که امرا و بزرگان و صاحب منصبان و فرماندهان لشکر در آنجا ساکن بودند، یعنی خانه هایشان در آنجا بوده را عسکریه می نامند. یک محله ای بود که به کاخ منتهی می شده، چون نزدیک ترین درجه را دارد. بنابراین، به امام حسن عسکری علیه السلام به خاطر سکونتش در محله ی عسکریه است که عسکری می گویند. عسکریه پادگان نیست و یک کتاب هم در این رابطه نوشته شده و طبقه بندی های اجتماعی این شهر را بیان کرده است. این شهر چون یک شهرنوساز بوده، حاکم، کاملاً تاج و تخت و کاخ خودش را می سازد. امرا و فرماندهان لشکر، راه های ورودی می شوند و محله به محله شکل می گیرد. امام علیه السلام را عمداً می آورند در محله ی عسکریه که نزدیک ترین جا به خودشان باشد و هرکسی امکان رفت و آمد را در آن نداشته باشد و تردد عموم در آن خیلی سخت باشد تا اگر کسی خواست امام عسکری علیه السلام را ببیند، به این راحتی ها برایش ممکن نباشد. محله ی عسکریه در حقیقت از حلقه های حراستی و نظامی خیلی نزدیک به کاخ خلیفه است.

درباره ی جریان قرآن گرایی و تحلیل خمس نیز توضیح می فرمایید؟

افکار و اندیشه هایی که در جریان قرآن گرایی و تحلیل خمس وجود دارد، یک جریانی است که می توان روی آن نیز بحث کرد. این آقای «برقعی» کسی است که در جریان قرآن گرایان قرار می گیرد و ضد خمس است. اما خود ایشان که اندیشه های ضد خمس دارد، خودش قبض خمس می گیرد! او صریحاً در کلیپی که از او پخش شده، می گوید: «و فی اموالهم حق للسائل والمحروم؛ در اموال خودشان حق قائل بودند. برای کی؟ برای سائل و محروم. فرق بین سائل و محروم این است: سائل آن است که سؤال می کند. محروم نه، سؤال نمی کند. عقیف است خجل است. سؤال هم نمی کند. گرسنگی را می خورد، فقرا را هم تحمل می کند، اما سؤال نمی کند. انسان در مال خودش باید حق قائل بشود و بدهد به سائل و



محروم. خدا هم که گفته آتو الزکاة. به این نمی دهند اما می روند خمسشان را چند میلیون می دهند به آخوند! خمس را خدا نگفته! سهم امام را نگفته! بلکه گفته: آتو الزکاة. در تمام تهران، ده میلیون پانزده میلیون مسلمان، یک نفرزکات نمی دهد، اما گروه گروه می روند سهم امام می دهند! خمس می دهند! کدام امام علیه السلام گفته من سهم دارم؟! آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله هم سهم امام علیه السلام می گرفت؟!»

این سخنان آقای برقی است. از همان جریان قرآن گرایان که عرض کردم. اگر بخواهید کمی با افکار آقای برقی هم آشنا بشوید، باید بگویم که ایشان در حقیقت یک روحانی شیعه بوده و در حدود بیست سال کتاب های زیادی در نجف برای شیعه نوشته است. این آدم در نجف برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام منبر هم می رفته. حدود سی تا کتاب پیرامون ولایت امام علی علیه السلام دارد. ولی یک دفعه می آید ایران و به تهران می رود و بعد با «آیت الله کاشانی» که همراه با «نواب صفوی» هم هست ملاقات می کند و دامادش هم جزء فدائیان اسلام است. اما یک دفعه انقلاب عقیدتی برایش ایجاد می شود و نوشتن کتاب های ضد شیعی اش را شروع می کند. الان هم کتاب هایش در سایت های وهابی، مثل «العقیده» وجود دارد. بروید ببینید. مثلاً او در این کتاب «مفاتیح الجنان و قرآن» معتقد است که مفاتیح الجنان با قرآن سازگار نیست و این مثلاً یکی از کتاب هایش است. یا در کتابی حتی منکر وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم می شود.

حرف های او الان نقل و نبات شده که سایت های وهابی این ها را مطرح می کنند و علیه مرجعیت و حوزه و مخصوصاً به «علامه امینی» خیلی حمله می کنند. به خاطر اینکه ایشان کتاب «الغدیر» را نوشته است، او خیلی اهانت بار بار با اثر ایشان برخورد می کند. یا با «آیت الله العظمی بروجردی» خیلی دشمنی داشته و با ایشان بد بوده است. کلاً قرآن گرایان، یکی از ویژگی هایشان مبارزه با خمس است و خمس، اسباب دستشان است که با مرجعیت و زعامت حوزه مخالفت کنند. به خاطر همین، «رضاشاه» و «محمدرضا شاه» از او حمایت می کرده اند. درست مثل «شریعت سنگلجی» که قبل از برقی بوده و رضاشاه حمایتش می کرده است. حکومت پهلوی به برقی ها و سنگلجی ها فرصت جولان می داده چون





می‌خواسته علیه زعامت و مرجعیت شیعه اهرمی داشته باشد. این کتاب برقی ۲۷ حدیث از روایات تحلیل را می‌آورد و به بررسی آن با این رویکرد خاص خود می‌پردازد. فرد دیگری از این جریان، «حیدرعلی قلمداران» است که از همین شهر قم است. او با «بازرگان» و «دکترعلی شریعتی» در ارتباط بوده و رفاقت و دوستی با ایشان دارد. کتاب «مسئله خمس» نوشته اوست. جریان قرآن‌گرایان اصلاً در اصفهان شروع می‌شود. اگر به کانال ایتای «مرزبان اندیشه» تشریف ببرید، یک بحثی تحت عنوان «جریان‌های فکری حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان» ارائه شده است. جریان ضد توسل و شفاعت و این‌ها با «آقا محمدباقر درچه‌ای» آغاز می‌شود در اصفهان که کتاب «تخت پولاد» راجع به اندیشه‌هایش نوشته شده است. ایشان مرجع بوده، بزرگ حوزه‌ی علمیه بوده. ولی یک نگاه‌هایی به بعضی از اندیشه‌های کلامی شیعه دارد. بعد از آن نسل، می‌رسد به «سید محمدجواد غروی» که کلاً در قرآن‌گرایی پیش می‌رود و ضد فقاهت و ضد مرجعیت می‌شود. «سید مهدی هاشمی» هم شاگرد سید محمدجواد غروی بوده و تقریباً شاخه‌ی نظامی و افراطی علیه اخباریونشان، آنجا تشکیل می‌شود و «آیت‌الله شمس‌آبادی» اصفهان را می‌کشند که در حقیقت، همین‌ها جریان قرآن‌گرا و ضد اخباری هستند.

بنابراین، در پاسخ به کسی که شبهه‌ای مطرح می‌کند، اول یک مقدار بسترشناسی کنید، حرف‌هایش را بشنوید، مطالعه کنید ببینید اصلاً زاویه‌ی دید او به مسائل علمی چطور است. اول نباید عیب را از خودمان ببینیم و فکر کنیم ایراد از ماست و سریع سراغ پاسخ و دفاع برویم. نه! شعار «حسبنا کتاب الله» را که اولین شعار قرآن‌پسندگی است چه کسی سرداد؟ خلیفه‌ی دوم سرداده. در پاسخ این‌ها باید گفت روایت تحلیل را آورده‌ای؟ بیا یکی یکی برای ثابت بکنیم که بینی این‌ها همه موردی است، شخصی است، یا سازمان وکالت است.

در حقیقت چهره‌ی اصلی قرآن‌گرایی این است که خودش را مصلح دینی می‌داند! الان در عراق، دو سه نفر، خیلی کلیپ‌هایشان می‌گردد و سردست هست و به عنوان اصلاحگر دینی یا روشنفکر دینی مطرحند. این‌ها اصلاً جنجال و تبلیغات را بیشتر دوست دارند.





می‌دانند اگر از بیوت مراجع یک نفر بیاید با آن‌ها صحبت بکند، برای نشر و انتشارشان است. می‌گوید: اصل قرآنی برارباح مکاسب وجود ندارد! هذا اول الکلام، توداری ادعا را جای دلیل قرار می‌دهی. این آیه‌ی شریفه کجا این را ثابت می‌کند؟ به هر حال، این‌ها هوچی‌گری‌هایی است که این جریان‌های مخالف و معاند، گاهی بر سر مسئله‌ی خمس به راه می‌اندازند.

خیلی متشکریم از لطف جنابعالی و از فرصتی که در اختیار نشریه قرار دادید. در پایان اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

خیر، نکته‌ی دیگری نیست و من هم از جنابعالی و همکاران محترم در بنیاد احیای فرهنگ خمس بابت این بحث و گفت‌وگو تشکر می‌کنم.



خمس، پشتوانه‌ی بیت‌المال

«خمس، پشتوانه‌ی بیت‌المال»، نام کتابی دارای ۱۱۹ صفحه است که مؤلف آن، مرجع جهان تشیع «آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی» می‌باشد. در اوایل کتاب، خمس به عنوان یکی از منابع مهم جهان اسلام معرفی شده و سپس خمس در روایات اهل سنت و روایات اهل‌البیت علیهم‌السلام مورد بررسی قرار گرفته است. در ادامه، به تاریخچه‌ی خمس در قرن‌های نخستین اسلام پرداخته شده و در نهایت به دو سؤال پاسخ داده است که: آیا خمس در صدر اسلام از مردم گرفته می‌شده است؟ و آیا قرار دادن خمس برای سادات، به نحوی تبعیض محسوب می‌شود؟

خمس پشتوانه‌ی بیت‌المال، اثر آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، به هفت پرسش و شبهه در مورد خمس پاسخ علمی داده است. روش نویسنده در این کتاب، فقهی و اجتهادی است و از ادله‌ی گوناگون قرآن، روایات، عقل و ... بهره برده است.

نویسنده در مقدمه‌ی کتاب که آن را در قم نوشته ولی تاریخ تألیف آن را مشخص نکرده، یادآور شده است: «کمتر کاری مانند سم‌پاشی کردن، آن هم در اذهان افرادی که اطلاعات وسیعی ندارند، ساده و آسان است. زیرا این کار همانند تخریب یک ساختمان است. یک عمارت را گاهی باید در چندین سال ساخت و آباد کرد، در حالی که در چند



ثانیه می‌توان آن را ویران نمود. بنابراین، اگر می‌بینیم وسوسه‌های شیطانی افراد کم‌مایه‌ای در محیط ما، در پاره‌ای از افکار ساده اثر گذاشته، نه به خاطر قدرت و منطق وسوسه‌گران است و نه به خاطر ضعف مبانی و منطق اسلام. بلکه این خاصیت سم‌پاشی در میان افرادی است که سطح اطلاعاتشان بالا نیست. بهترین راه مبارزه با این سم‌پاشی، بالا بردن سطح آگاهی مردم در مسائل اسلامی است. زیرا هنگامی که آفتاب علم و دانش در دل‌ها طلوع کند، شب‌پره‌ها خود را به سرعت پنهان می‌کنند... به همین دلیل، تصمیم بر این است که به خواست خداوند بزرگ، جزوه‌های فشرده و مختصر، اما حساب شده و منطقی در مسائل مختلف اسلامی و آنچه مربوط به آیین تشیع و اهل بیت علیهم‌السلام است و نفاق‌افکنان روی آن سم‌پاشی می‌کنند، برای آگاهی عموم نشریابد تا جایی برای بهانه‌جویان باقی نماند.^۱

در این اثر به هفت پرسش و شبهه در مورد خمس پاسخ علمی داده شده است و می‌نویسد:

«انگیزه‌ی ایرادکنندگان از این همه جوش و خروش بر سر مسئله‌ی خمس چیست؟ آیا در قرآن مجید، خمس مخصوص به «غنائم جنگی» است؟ آیا در «روایات اسلامی» که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده، خمس منحصر به غنائم جنگی است؟ روایاتی که از منابع اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ما رسیده در این زمینه به ما چه می‌گویند؟ آیا خمس در زمان غیبت امام عصر عجل‌الله‌تعالیه «بخشوده» شده؟ آیا از نظر تاریخی، در صدر اسلام از مردم خمس گرفته می‌شد؟ آیا قرار دادن خمس برای سادات تبعیض است؟^۲

عده‌ای با جوش و خروش فراوان، برای به کرسی نشاندن دو مسئله تلاش و فعالیت می‌کنند: یکی مسئله‌ی عدم وجوب تقلید و دیگری مسئله‌ی عدم وجوب خمس. و به وضوح می‌بینیم که مسئله از صورت بحث‌های علمی خارج شده و شکل جنجال و

۱. مقدمه‌ی کتاب، صص ۵-۶.

۲. متن کتاب، صص ۱۰-۱۱.





هوچی‌گری و عوام‌فریبی به خود گرفته است و می‌دانیم هنگامی که بحث از صورت علمی خارج شد و در این‌گونه مسیرها افتاد، به یقین در پشت پرده خبری است و انگیزه‌های دیگری آن را به وجود آورده است.

قرائن نشان می‌دهد که این دسته، با نقشه حساب‌شده‌ای به جنگ این دو مسئله رفته‌اند. زیرا می‌بینند مادام که رهبری روحانی جامعه به دست دانشمندان بزرگ اسلامی و مراجع شیعه است و آن‌ها علاوه بر نفوذ عمیق اجتماعی، دارای استقلال اقتصادی هستند، نمی‌توانند نقشه‌های فاسد خود را در زمینه‌ی تخریب عقائد اسلامی مردم و توده‌های جمعیت پیاده کنند... عجیب است که دیگران آرزو می‌کنند که چنین برنامه‌ای را اجرا کنند و این امتیاز بزرگ، یعنی استقلال کامل در اجرای برنامه‌های دینی را در پرتو آن بیابند، اما معاندان لجوج اصرار دارند که این امتیاز را از ما سلب کنند.^۱

آیا در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الصالح از طرف آن حضرت، خمس به شیعیان بخشیده نشده و مردم همچنان موظفند آن را به بیت المال اسلامی بپردازند تا به مصرف لازم برسد؟ در حالی که روایات متعددی می‌گویند: «امامان اهل بیت علیهم السلام خمس را بخشیده‌اند». بنابراین، اگر قبول کنیم خمس در همه‌ی درآمدها واجب است، باید بخشودگی آن را نیز در زمان غیبت بپذیریم. پاسخ این سؤال تقریباً در تمام کتب فقه اسلامی آمده است و آن‌ها که گمان می‌کنند این سؤال، سؤال تازه‌ای است و یا تنها خودشان احادیث تحلیل را دیده‌اند، گرفتار اشتباه بزرگی هستند...».

سپس نویسنده روایات موجود در این زمینه را به پنج دسته تقسیم کرده و بعد از توضیح و بحث و بررسی در مورد آن، سرانجام چنین نوشته است:

«از مجموع آنچه گفتیم، چنین نتیجه می‌گیریم که هیچ‌گونه دلیل قابل قبولی برای تحلیل خمس به طور مطلق در دست نیست و آن‌ها که چنین ادعا می‌کنند، در حقیقت مطالعه دقیقی روی این روایات نداشته‌اند. وگرنه با توجه به تقسیم‌بندی فوق، روشن می‌شود

۱. همان، صص ۱۳-۱۸.





روایتی که مضمون آن معاف بودن عموم افراد از خمس باشد، وجود ندارد... و خمس همچنان به عنوان يك قانون اسلامی باقی و برقرار است و همه مردم موظفند همچون سایر فرایض به آن عمل کنند»^۱

بعضی چنین تصوّر می‌کنند که این مالیات اسلامی (خمس) که بیست درصد بسیاری از اموال را در برمی‌گیرد و نیمی از آن اختصاص به سادات و فرزندان پیامبر ﷺ دارد، يك نوع امتیاز نژادی محسوب می‌شود و ملاحظات جهات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می‌خورد و این موضوع با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن سازگار نیست. پاسخ: کسانی که چنین فکری کنند، به طور قطع شرایط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملاً بررسی نکرده‌اند. زیرا جواب این اشکال به طور کامل در این شرایط نهفته شده است.

توضیح اینکه، اولاً نیمی از خمس که مربوط به سادات بنی‌هاشم است، منحصرراً باید به نیازمندان آنان داده شود. آن هم به اندازه‌ی احتیاجات يك سال و نه بیشتر. بنابراین، تنها کسانی از آن می‌توانند استفاده کنند که یا از کار افتاده و یا بیمارند و یا کودک یتیم و یا کسان دیگری که به علّتی در بن بست از نظر هزینه‌ی زندگی قرار گرفته‌اند. بنابراین، کسانی که قادر به کار کردن هستند و بالفعل یا بالقوه می‌توانند درآمدی داشته باشند که زندگانی آن‌ها را بگردانند، هرگز نمی‌توانند از این قسمت خمس استفاده کنند و جمله‌ای که در میان بعضی از عوام معروف است که می‌گویند: «سادات خمس بگیرند، هرچند ناودان خانه‌ی آن‌ها از طلا باشد»، گفتار عوامانه‌ای بیش نیست و هیچ‌گونه پایه‌ای ندارد.

ثانیاً، مستمندان و نیازمندان سادات و بنی‌هاشم حق ندارند از «زکات» چیزی مصرف کنند و به جای آن باید تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند.

ثالثاً، سهم سادات که نیمی از خمس است اگر از نیازمندی سادات بیشتر باشد، باید

۱. همان، صص ۸۰-۱۰۰.





آن را به بیت‌المال ریخت. همان‌طور که اگر سهم سادات کفایت آن‌ها را ندهد، باید از بیت‌المال و یا سهم «زکات» به‌عنوان ناچاری به آن‌ها داد. با توجه به جهات سه‌گانه فوق، روشن می‌شود که در حقیقت هیچ‌گونه تفاوتی از نظر مادی میان سادات و غیرسادات گذارده نشده است.^۱

در آغاز این کتاب، فهرست تفصیلی مطالب آمده، ولی متأسفانه فهرست‌های فنی و حتی فهرست منابع نیز تنظیم نشده است. مطالب کتاب مستند است و نویسنده، ارجاعات را به صورت پاورقی ذکر کرده است. این کتاب از سوی انتشارات «مدرسة الإمام علي بن أبي طالب (ع)» به زبان فارسی در قم منتشر شده و در سال ۱۳۸۰ شمسی به نوبت چهارم چاپ رسیده است.



۱. همان، صص ۱۱۰-۱۱۸.



الخلاصة

إعادة قراءة العمل الاجتماعي وإنجازات الخمس في الثقافة الرضوية

آية الله غلامعلي نعيم آبادي / رئيس المؤسسة الدولية لإحياء ثقافة الخمس

الخلاصة

تم توصيل القواعد واللوائح الدينية وفقاً للتقاليد الإلهية لتنظيم المجتمع. وهذا يعني أن كل حكم في المجتمع صدر في مصلحة. على الرغم من أن جميع مصالح الله هي بأمر الله، إلا أن أئمة المعصومين عليهم السلام قد عبروا عن بعض هذه المصالح من أجل تنوير قلوب المؤمنين. في مسألة الخمس، فإن إدراك آثاره النافعة على الحياة الفردية والاجتماعية يجعل كل مؤمن أكثر تصميمًا على أداء أعماله الدينية. في هذا المقال، نتناول بعض الآثار التي لا حصر لها للخمس في روايات المعصومين عليهم السلام، خاصة مع التركيز على الثقافة الرضوية.

الكلمات المفتاحية: الخمس، تحقيق الخمس، الإمام الرضا (ع)، الثقافة الرضوية.



المبادئ اللاهوتية لموقف ولي الفقيه في مسألة الخمس

ابوالفضل هادي منش / دكتوراه في تاريخ الشيعة، جامعة الأديان والمذاهب
زهرة محمديان / ماجستير في الفلسفة وعلم الدين الإسلامي جامعة قم

الخلاصة

كل دين يحتاج إلى موارد مالية لإدارة تنظيمه. ولأيستثنى الإسلام من هذه القاعدة، وقد جعلت الشريعة الإسلامية الخمس من الالتزامات المالية لدعم تحقيق الأهداف والحفاظ على هذا التنظيم. على مر التاريخ، تم تناول قضية الخمس من زوايا مختلفة. قد تكون حساسيتها المالية قد أدت إلى شكوك مختلفة في الفقه واللاهوت والتاريخ والسياسة. مجموعة من الشكوك الفقهية واللاهوتية في الخمس تشير إلى وقت الغياب وامتلاك هذا الالتزام المالي. اعتبر البعض أن الخمس كانت واجبة فقط في زمن الإمام المعصوم عليه السلام ولا يمكن مقارنة موقف المرشد الأعلى في الاستيلاء على ممتلكات الخمس مع المعصوم عليه السلام. في حين أن ما يجعل المرشد الأعلى مخلوفاً في وقت الغياب هو تدفق الوصاية الإلهية في وقت الغياب إلى هذا المنصب. كانت قاعدة النعمة العقلانية أحد المبادئ اللاهوتية في إثبات دائرة وصاية المرشد الأعلى. وبالتالي، فإن ضرورة الإرشاد الإلهي واستمرار هذا الإرشاد في وقت الغياب هو أحد الأمثلة اللاهوتية للنعمة. من ناحية أخرى، لا يفترض إلغاء الوصايا الإلهية في وقت الغياب إلا لسبب معين لا يوجد في الخمس. لذلك فإن ولي الفقيه، في حالة عدم وجود حكم واحد في الالتزامات المالية مثل الخمس، جائزوله سلطة. تسعى هذه المقالة للإجابة على سؤال ما إذا كانت المحافظة المعصومة بحوزة الخمس قد امتدت إلى زمن الغياب؟ وإذا كان الأمر كذلك، فهل هذا هو موقع ولاية الفقيه؟

الكلمات المفتاحية: ولاية، إمامة، لطف، ولاية الفقيه، الخمس.



انتقادات للاشتباه بربط الخمس بدعوة رجال الدين الشيعة لتلقي الخُمس

فاطمة أنجيزمكانيك / باحث الوهابية

الخلاصة

يؤمن معظم المسلمين بشرعية اللجوء. لكن الوهابيين يعارضون مناقشة القديسين والأنبياء، ويعتبرونها من اختلاق علماء الدين الشيعة، الذين يستخدمونها لتحقيق مصالحهم الخاصة، ومنها الحصول على الموارد المالية، بما في ذلك الخُمس. بينما اعتبر غالبية المسلمين، في آيات القرآن والأحاديث وآداب السلف، أنه يجوز اللجوء إلى القديسين والأنبياء. في غضون ذلك، ربط الوهابيون المتشددون المسلمين بالشرك بالآلهة من خلال الربط بين التوسل والخُمس واتهام علماء الدين الشيعة باختلاق أي منهم. في هذا البحث، جرت محاولة لشرح وانتقاد وجهة نظر الوهابية من خلال المنهج التحليلي النقدي والتعبير عن اعتراضاتها. ومن هذه الحالات أن التوصل والخُمس فئتان منفصلتان. كما يمكن إثبات اللجوء إلى الفكر الشيعي من خلال آيات القرآن والتقاليد السلفية. كما أن رأي الوهابية في الرجوع لا يتوافق مع آيات وأحاديث وآداب السلف التي تم تناولها في هذه الدراسة.

الكلمات المفتاحية: التوسل، الخمس، الوهابية، الشيعة.



Criticism of the suspicion of linking khums with the appeal of the Shiite clergy to receive khums

Fatemeh Anjiz Mechanic / Researcher of Wahhabism

Abstract

Most Muslims believe in the legitimacy of recourse. But the Wahhabis are opposed to appealing to the divine saints and prophets, and consider it to have been fabricated by Shiite theologians, who use it to satisfy their own interests, one of which is to obtain financial resources, including khums. While the majority of Muslims, according to the verses of the Qur'an and hadiths as well as the manners of the predecessors, have considered it permissible to resort to saints and prophets. Meanwhile, hardline Wahhabis have associated Muslims with polytheism by linking tawassul and khums and accusing Shiite theologians of fabricating any of them. In this research, an attempt has been made to explain and critique the view of Wahhabism through analytical-critical method and to express its objections. One of these cases is that tawassul and khums are two separate categories. Also, recourse to Shiite thought can be proven according to the verses of the Qur'an and the Salaf tradition. Another is that the Wahhabi view of recourse is not compatible with the verses, hadiths, and manners of the predecessors that have been addressed in this study.

Keywords: Tawassul, Khums, Wahhabism, Shia.

فصلنامه علمی تخصصی



سال سوم | شماره ششم





Theological principles of the position of Wali -e -Faqih in the issue of khums

Abolfazl Hadimanesh / PhD in Shiite History, University of Religions and Religions

Zahra Mohammadian / Master of Philosophy and Islamic Theology, Qom University

Abstract

Every religion needs financial resources to run its organization. Islam is no exception to this rule and the holy shari'ah has made khums one of the financial obligations to support the realization of goals and the preservation of this organization. Throughout history, the issue of khums has been addressed from various perspectives. Its financial sensitivity has probably caused various doubts in jurisprudence, theology, history and politics. A group of jurisprudential and theological doubts about khums refer to the time of absence and ownership of this financial obligation. Some have considered that khums was obligatory only in the time of the Infallible Imam (AS) and it is not possible to compare the position of the Supreme Leader in seizing the property of Khums with the Infallible (AS). While what makes the supreme leader authorized during the time of absence is the flow of divine guardianship during the time of absence to this position. The rational rule of grace has been one of the theological principles in proving the circle of guardianship for the supreme leader. Thus, the necessity of divine guidance and the continuation of this guidance during the time of absence is one of the theological examples of grace. On the other hand, the cancellation of divine commandments during the time of absence is not presumed, except for a specific reason, which does not exist in khums. Therefore, the Wali al-Faqih, in the absence of the same ruling on financial obligations such as khums, is authorized and has authority. This article seeks to answer the question whether the infallible province (AS) in the possession of khums has extended to the time of absence? And if so, is this the position of Velayat-e-Faqih?

Keywords: Velayat, Imamate, Lotf, Velayat-e-Faqih, Khums.





Rereading social action and the achievements of khums in Razavi culture

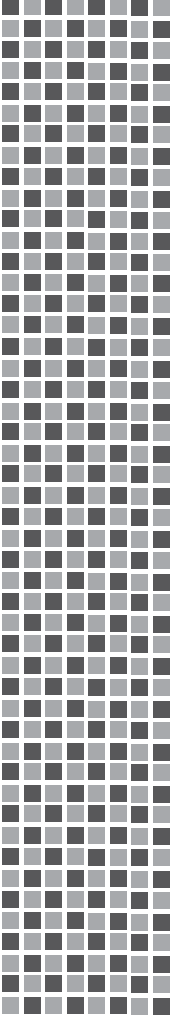
Ayatollah Gholam Ali Naeemabadi / Head of the International
Foundation for the Revival of the Khums Culture

Abstract

Religious rules and regulations have been communicated according to divine traditions to organize society. This means that every ruling in society is issued for a beneficial benefit. Although all the interests of God are in the command of God, nevertheless, the Imams of the Infallibles (AS) have expressed some of those interests in order to enlighten the hearts of the believers. In the matter of khums, being aware of the beneficial effects it has on individual and social life makes every believer more determined to perform his religious deeds. In this article, we deal with some of the countless effects of khums in the narrations of the Infallibles (AS), especially with emphasis on Razavi culture.

Keywords: Khums, Achievement of Khums, Imam Reza (AS), Razavi Culture.





Abstract

